



ماهنامه نوروز

اندیشه، جامعه و فرهنگ

شماره ۵ (اسد ۱۴۰۴ - اگست ۲۰۲۵)



دراين شماره می خوانید:

- * شناخت تطبیقی مسعود؛
- * انفعال اپوزیسیون و اقتدار قبیله؛
- * روابط سیاسی و اقتصادی افغانستان و آسیای مرکزی؛
- * دیدگاه رهبردی امریکا در منطقه؛
- * سقوط جمهوریت و قیام زنان؛

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



نوروز

ماهنامه ی اندیشه، جامعه و فرهنگ
سال اول / شماره پنجم / اسد ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: بنیاد شهید مسعود
مدیر مسئول: احمد ولی مسعود
زیر نظر: هیات تحریر
سر دبیر: رحمت بیژنپور
طرح: فهیم هنرور، امید الله یوسفی

شماره تماس و تس اپ: +۹۰۴۹۳۸۶۹۷۹۷۴

پست الکترونیکی: mahnameyenowruz@gmail.com

در این شماره میخوانید

۰۵ یادداشت مدیر مسئول

ما و جهان

۰۶ جهان در آستانه ی دگر گونی (دکتر شمس الحق آریانفر)

پژوهش و اندیشه

۰۷ در شناخت استعمار انگیس (داکتر سینا دلیری)

۲۰ شناخت تطبیقی احمد شاه مسعود و شخصیت های بزرگ جهان (دکتر شمس الحق آریانفر)

۲۶ انفعال اپوزیسیون و اقتدار قبیله گرایانه طالبان (رحمت الله بیژن پور)

۲۹ جایگاه تاجیکستان در روابط سیاسی-اقتصادی افغانستان و آسیای مرکزی (دکتر فیاض الدین غیائی)

شکوه و اندوه زن

۳۴ ما خاموش نمی مانیم؛ با ما همصدا شوید! (شگوفه علم)

۳۶ روزی که دامن جمهوریت جمع شد، قیام زنان آغاز شد! (سیندخت کابلی)

فرهنگ سرا

۴۰ درس های از بزرگان فرهنگ (دوکتور شمس الحق آریانفر)

۴۲ رمز آزدگان (علی احمد مرادی)

۴۳ زندگینامه حضرت ابوالمعانی بیدل رح (احمد فهیم هنرور)

برگی از تاریخ

۶۳ خاطره از حاشیه عملیات پشغور (داکتر محمد حسین سعید)

خبر و گزارش

۶۵ سقوط جمهوریت، آغاز مقاومت (گل حسین رحمتی)



چرخه تولید نفرت پراگنی، خود برتر بینی، عدم درک شرایط زمان و جهان، و به فراموشی سپردن اصل مبارزات و جانفشانی های مردمان این سرزمین طی چندین دهه اخیر میباشد.

در یاد کرد از سالگرد این روز نامیمون، مردمی که هنوز به جغرافیای مشترک سرزمین های آبایی و باهمی مردمان این دیار باور دارند را به همصدایی، بیداری و مبارزات آزادی خواهانه و حق طلبانه فرامیخوانیم.

بیاد داشته باشید، حقانیت مبارزات و مقاومت ما در مقابل جنگ خانمانسوزی است که اگر همصدان شویم، همه هستی مردم و کشور را برباد خواهیم داد، همه بازنده و شرمسار تاریخ خواهیم بود.

قبل ازینکه دیر شود، بیایید فریاد همگانی را رساتر سازیم.

یادداشت مدیر مسئول

افغانستان در چنبره تکفیر و بیداد میسوزد؛

احمد ولی مسعود

افغانستان روزهای تاریخی بیشماری را دیده است؛ روزهایی که باید به تجلیل گرفت، روزهایی که به ماتم نشست و روزهای سوگوار بودن.

اما ۲۴ اسد روز غصب قدرت توسط طالبان، بدون هیچ تردیدی بعنوان روز زوال و سقوط افغانستان در چنبره تکفیر و بیداد، درج تاریخ این سرزمین میگردد.

از این رویداد تلخ و تاریک شوم بیش از چهار سال می گذرد. طی این مدت و آنهم در قرن ۲۱، اکنون افغانستان به شرم عالم انسانی و اسلامی تبدیل گردیده است.

نقض حقوق انسانی، نسخ دین و آیین، تحمیل و ترویج فقر، مهاجرت و کوچ اجباری، تشدید تبعیض، تشویق تعصب، تروریزم پروری، دانش دشمنی، زن ستیزی، نفاق ملی، خشونت و عقده گشایی، کمترین هدایایست که گروه طالب بر مردم افغانستان ارمغان آورده است. وضعیت امروز مردم و کشور، اگر از جانبی ناشی از نقشه های قدرتهای بیرونی است که همیشه بوده است، اما مشکل اصلی ما، زاده اختلاف درونی، بکار اندازی



ما و جهان



جهان در استانه ی دگر گونی

دکتر شمس الحق آریانفر

دانش جهانی دست یافته و به عنوان یک قدرت تبارز یافته است. غرب برای مهار این دشمن و تسلط به آن به افزار های مختلف و متفاوت دست یازیده است که از آن شمار است:

راه اندازی جنگ ها. بهار عربی، جنگ اکرین، جنگ غزه، افغانستان در همین راستا سازمان یافته است.

راه اندازی تحریم ها و محاصره های اقتصادی تا چین و ایران و روسیه به گونه با مشکلات اقتصادی مواجه گردند. مدیریت تروریزم جهانی و استفاده از آنها در راستای، تخریب سیاسی و اقتصادی و نظامی روسیه و ایران و چین. این تقابل با شدت وافر، اما پنهان و با شیوه های مختلف ادامه دارد.

با وجودی که غرب تقلا های خواهد کرد و برنامه های را اجرایی خواهد ساخت، اما سیر تحولات جهانی و شکوفایی بیکرانه دانش بشری، ابستن یک دیگر گونی ژرف در همه ابعاد حیات انسانی است.

دیگر نمی شود این همه ارزش های نوین را با ساختار های ۷۰ سال قبل مدیریت کرد. جهان لاجرم آماده این تحول است. امید این است که سکان داران قدرت، نیاز این تحول را درک کنند و به گونه آرام و انسانی جهان متحول شود.

جهان امروز بر دو مدار در حرکت است. از یک سو غرب و ناتو و آمریکا که با سقوط شوروی با داری جهان را بدست گرفته اند و می خواهند نظامی را که بعد از جنگ دوم جهانی هستی یافته به نفع خود، حفظ کنند.

از جانب دیگر قدرت های که با ظرفیت های جدید پا به منصفه هستی گذاشته اند می خواهند، صلابت حضور خود را مسجل سازند و در نظم جهان نقشی داشته باشند. به صراحت میگویند: بدون آنها نمی تواند نظامی شکل بگیرد: فدراتیف روسیه، جمهوری چین و ایران. اصل دیگری که این دیگر گونی را بر می تابد، تحولات عظیم تکنیک و تکنالوجی است.

امروز این پدیده تا آنجا رشد یافته که هر ناممکنی را ممکن ساخته است. دیگر تنها قدرت اتمی نیست که تهدید باشد. و کشور های تازه به اقتدار رسیده تنها به قدرت نظامی که به این تکنالوجی پیشرفته نیز دست یافته اند.

این امر سبب شده است که در مواردی آمریکا را فرمان ایست دهند و یا در برابر آن اظهار وجود کنند.

چین امروز برتری های اقتصادی و تکنالوجیک خود را نشان می دهد. روسیه عظمت شوروی پیشین را به گونه مدرن احیا کرده است و جمهوری اسلامی ایران بر



پژوهش و اندیشه



در شناخت استعمار انگلیس

نویسنده: داکتر سینا دلبری

در روزگاری که افغانستان در یک بحران خونین جنگ داخلی و مداخلات صریح و آشکار همسایهها، طی سالهای (۱۹۹۲-۲۰۰۱) به سرمیبرد و هنوز چهره ای امپریالیسم جهانی به رهبری انگلیس و ایالات متحده امریکا در یک نمایش خون و آتش در کشور ما بازتاب نیافته بود و کمتر تحلیلگران و نظریه پردازان سیاسی به نقش مستقیم استعمار گران جهان خوار و کمپنیهای نفتی در ایجاد گروه طالبان زاده ای مراکز اسخباراتی و تشدید بحران خونین افغانستان باور داشتند و آن را ناشی از جنگ خونین نیروهای هوا خواه قدرت (جنگ بین تنظیمهای جهادی) میپنداشتند.

در آن هنگام در مقاله ای تحلیلی ای زیر سر خط «انگیزه ای پیدایش پدیده ای بنام طالبان»، در سال ۱۳۷۵ خورشیدی نگاشته و اهداف استراتژیک ایالات متحده امریکا در منطقه و به ویژه در کشور افغانستان را به گونه ای مفصل به بررسی گرفته و در شماره هفدهم ماهنامه «وهمن»، سال ۱۳۷۷ خورشیدی در تهران بدست چاپ سپرده بودم، که گذشت زمان، بخصوص حوادث یازدهم سپتامبر و فرایند (فروپاشی برج های تجارتی) سال ۲۰۰۱ در نیویارک و واشنگتن و مداخلات آشکار ایالات متحده امریکا و کشاندن همیاران و متحدان عملی اش در جنگ و اشغال افغانستان، به بهانه ای سرکوب تروریسم و ریشه کن کردن کشت، تولید و

قاچاق مواد مخدر در افغانستان، درستی و نادرستی آن نگرش را به اثبات رسانیده و بیشتر از هر زمان دیگر روشن میسازد.

آنچه که بیشتر از همه در آن نبشته، مهم جلوه میکند، تعیین دشمنان حقیقی و راستین امپریالیسم جهانی و به ویژه دشمنان ایالات متحده امریکا، بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و در کلیت اردوگاه سوسیالیسم به رهبری اتحاد شوروی سابق میباشد، که در حقیقت این دو دشمن، یا خطر بالقوه، (اسلام و ناسیونالیسم) ارزیابی گردیده و بر بنیاد این دو اصل اساسی، تعیین استراتژی ایالات متحده امریکا در منطقه بیان شده است.

به گونه ای مثال، نبشته ای مذکور «انگیزه پیدایش پدیده ای بنام طالبان»، اینگونه آغاز می یابد: «بعد از فروپاشی نظام شوروی و رفع خطر تهاجم اردوگاه سوسیالیسم وابسته به شوروی سابق، امپریالیسم جهانی و در رأس امپریالیسم ایالات متحده امریکا با پشتوانه فکری و استعماری انگلیس، در دنیای معاصر خود را با دو خطر عمده مواجه میبیند: یکی «اسلام» و دیگری «ناسیونالیسم» و یا وطن گرایی است.

زیرا عناصر عمده و اساسی این دو پدیده، ضدیت با استعمار، استثمار و استحمار میباشد و هر دو پدیده هم اسلام و هم ناسیونالیسم، بر محور وطن دوستی (و دفاع از ارزشهای مقدس ملی تأکید می نمایند و هرگاه این دو عنصر باهم سازش و کنار بیایند، کمتر نیرویی قادر به خرد ساختن و درهم کوبیدن آن خواهد بود.

چنانکه چهارده سال دفاع مقدس ملت افغانستان در

نمونه بارز و آشکار این ادعا که بیشتر از هر دلیلی میتواند نیت های شوم استعمار جهانی را نمایان سازد، همانا راه اندازی، حفظ و تداوم بحران خونین چندین ساله در افغانستان است.



این بار، دیگر برنامه برسر تخریب اسلام بود. گردانندگان پشت پرده میخواستند که در وجود حاکمیت ائتلافی انتقالی در چهارچوب نظام گذشته (نظام دوران حاکمیت دکتر نجیب الله)، یک رژیم وابسته به خویش را که عمدتاً از تکنوکرات های وابسته به غرب تشکیل گردیده بود، در افغانستان مسلط سازند، که این ترفند با ائتلاف «جبالسراج» میان احمدشاه مسعود فرمانده ارشد حزب جمعیت اسلامی افغانستان، عبدالعلی مزاری، رهبر حزب وحدت اسلامی افغانستان و جنرال عبدالرشید دوستم رهبر حزب جنبش ملی اسلامی افغانستان در سال ۱۳۷۱ خورشیدی یا ۱۹۹۲ میلاد خنثی گردید.

این اقدام ائتلاف جبالسراج سر آغاز بی باوری امریکا و انگلیس نسبت به احمدشاه مسعود و متحدین اش در ائتلاف مذکور بود و امریکا در پی ایجاد بدیل مجاهدین به رهبری استاد ربانی و مسعود بطور محرمانه و پنهانی گردید و خیلی با مهارت از طریق سرویسهای خبری دست به کار گردیدند.

«از همان ابتدای ظهور طالبان رادیوهای B.B.C و صدای امریکا بصورت غیر مستقیم این امیدواری در افغانها ایجاد می کردند که طالبان همان گروهی هستند که قادر اند صلح و امنیت را به افغانستان باز گردانند.

برابر تجاوز نظامی اتحاد شوروی این آزمون را در محک تجربه، آزمون نموده برای جهانیان درستی این نظریه و برداشت را به اثبات رساند که هرگاه اسلام و ناسیونالیسم باه کناریابند چالش بزرگی برای کشورهای بزرگ استعماری و استثمارگر خواهند بود.

کلید واژ: نگاه کلی، دیدگاه راهبردی، ایالات متحده، منطقه، افغانستان.

یک نگاه کلی پیرامون دیدگاه راهبردی ایالات متحده امریکا در منطقه و سرنوشت آن در افغانستان

استعمار جهانی این را خوب میدانست و یا (میداند که اگر کشورهای خاورمیانه به انگیزه دینی و یا ملی بر محور هریکی از این باورها متحد شوند و دروازه های کشورهای شان را به روی استعمار ببندند، کافی است که با قطع این آتش خور غرب، زمینهای فروپاشی استعمار جهانی را مساعد نمایند، بدون اینکه خویشان را با استعمار گران درگیر لفظی یا عملی سازند.

لذا ناسیونالیسم و اسلامیت عناصر یاند که همیشه در مرکز اندیشه استکبار و استعمار قرار دارد و این دو عنصر چه در جهان عرب (کشورهای نفت خیز) و چه در ایران قدیم و فرهنگ، که دایما مایه نگرانی استعمار جهانی و بویژه استعمار انگلیس و در نیم قرن اخیر و بخصوص در بیش از دو دهه پسین مایه درد سر ایالات متحده امریکا نیز بوده است.

بنابراین استعمار گران به رهبری انگلیس و جهانخواران امریکایی از هر وسیله ممکن برای تضعیف و بی رنگ ساختن این دو اصل حیاتی (اسلام و ناسیونالیسم) کار گرفته و پیوسته تلاش ورزیده اند تا این دو عنصر مهم را در وجود کشورهای منطقه خنثی نموده و از این طریق بتوانند کشورهای مزبور را در تحت انقیاد خویش درآورده و تمام منابع و دارایی های آنها را به سادگی غارت نمایند.

(مژده، وحید، پنجسال سلطه طالبان نشر نی، تهران، چاپ اول ۱۳۸۲). (۱)

پیروزی نظام مجاهدان به فرماندهی قهرمان ملی افغانستان احمد شاه مسعود

آن هم در کشوری که ضمن داشتن تجربه ای بزرگ جنگی فرد فرد اعضای آن، به انبار خوفناک پیشرفته ترین سلاحهای شرق و غرب تبدیل گردیده بود، نه تنها مایه نگرانی همسایه های بداندیش و حسود ای که با ما مشکل تاریخی داشتند (اوزبکستان و پاکستان)، گردید، بلکه خواب را از چشمان استکبار و استعمار جهانی نیز ربود.

اینجا بود، که سرویسهای خبری، اطلاعاتی و استخباراتی امپریالیسم جهانی در جنب و جوش افتادند، و بار دیگر کشور پاکستان را به حیث تخته ای خیز انتخاب نمودند. زیرا منافع دولت پاکستان با منافع استکبار جهانی در قضیه ای افغانستان باهم گره خورده بود؛ اما با دیدگاه های ویژه. آن یکی (امپریالیسم) با ما اختلاف دینی و دشمنی ملی دارد و این دیگری (پاکستان) اختلاف ملی - مرزی.

به هر حال دشمنان ملت افغانستان با استفاده از مهره های استخدام شده خویش در نظام مجاهدان، آتش جنگ داخلی را در کشور ما به ویژه در شهر کابل پایتخت افغانستان بر افروختند.

ابتدا در وجود حزب اسلامی آقای «حکمتیار» وارد عرصه جنگ داخلی شدند، وقتی برنامه در وجود آقای «حکمت یار» کارساز واقع نگردید، با حفظ بی ثباتی نظام سیاسی، در پی ایجاد بدیل دیگری شدند، یعنی ایجاد پدیده ای «بنام طالبان».

برنامه ای را که رژیم پاکستان در افغانستان دنبال مینماید بر بنیاد منافع ملی خودش است با حفظ هویت اسلامی، اما آنچه را که استعمار بزرگ جهانی دنبال میکند غیر از این است.

استعمار درعین اینکه طرفدار ایجاد و تسلط یک رژیم مزدور و وابسته به خودش در افغانستان است، میخواهد از اسلام یک چهره زشت، خشن، و چپاولگر و ضد تمدن بشری برای جهانیان و پیروان ادیان دیگر به ویژه آیین مسیحیت و یهودیت ترسیم و معرفی نماید و میخواهد در جایی به اسلام ضربه وارد نماید و آن را به لجن بکشد، که از آنجا شکل گرفته، تحرکیت آفریده و با بیرون کشیدن مسلمانان از تنبلی و عدم کارایی، مایه پیروزی برخی نهزتهای اسلامی جهان اسلام گردیده بود؛ یعنی کشور افغانستان. استعمار بطور عملی در پی ایجاد بدیل به طور ذیل گردید:

«در آغاز این کتاب (تلک خرس) که بیانگر نقش من در جهاد افغانستان است، میخوام سپاس خود را «به سرباز خاموش»، جنرال عبدالرحمن اختر که دینی بر من و در واقعیت امر بر پاکستان و مجاهدین دارد ابراز نمایم» (۲).

نویسنده خیلی با صراحت و بدون چشم پوشی پرده از روی جنایاتی بر میدارد که در برابر کشور و مردم افغانستان روا داشته شده است.

او چنین ابراز نظر میکند: «من در اوج جنگ برای مدت چهار سال در تحت امر او خدمت نموده ام؛ در حالی که او برای هشت سال مسوولیت بزرگی را در جهت مقابله با ابر قدرت شوروی داشت» (۳).

هم زمان با مداخله شوروی در سال ۱۹۷۹ در افغانستان، رئیس جمهور ضیاءالحق به جنرال اختر که تازه در رأس اداره (آی.اس.آی) مقرر شده بود وظیفه داد تا در جهت مقابله با آن، تدابیر و اقدامات را سازمان دهی نماید.

(تلک خرس یا حقایق پشت پرده جهاد در افغانستان، نویسنده آسمایی، محمدقاسم، و ادکین، مارک، نشر الکترونیکی، سال ۲۰۱۵). (۴)

موجب آزار و اذیت مردم، خلع سلاح طرفهای درگیر در جنگ، تأمین امنیت جان و مال مردم بی دفاع وارد ولایت قندهار ساختند (۱۳۷۳).

«هنگامی که طالبان در عرصه سیاسی سر برآوردند، کمتر کسی از رهبران سازمانهای سیاسی مجاهدین آنان را جدی گرفت. در آن وقت شهرها در معرض چند دسته گي و نفاق قرار داشت و نا آرامی بر این شهر حکم فرما بود.

طالبان به سهولت به قندهار وارد شدند و تمام گروههای مسلح غیر مسوول این شهر را وادار به تسلیم کردند. چندگانگی حاکم بر قندهار موجب شد که مقاومتی در برابر این جریان نخواستہ صورت نگیرد.

(افغانستان، عصر، مجاهدین، برآمدن طالبان، پهلوان، چنگیز، چاپ ۱۹۷۸ ص ۲۱۳-۵)
گروه طالبان که در ابتدا به بهانهی انحراف مجاهدان از مسیر حکومت اسلامی با دفاع از شریعت و اصول اسلامی وارد عرصه نبرد گردیدند؛ بعد از پیروزی بر کابل و صفحات شمال افغانستان در سال ۱۳۹۵ خورشیدی (۱۹۹۶ میلادی) نقاب از چهره حقیقی خویش کنار گذاشته، نه برای خود آبرو باقی گذاشتند و نه برای اسلام و شریعت اسلامی.

بناءً استعمار جهانی به سرکردگی ایالات متحده امریکا و استعمار انگلیس در مشورت فشرده با سران رژیم پاکستان با برافروختن جنگ داخلی در میان مجاهدان و ایجاد گروه نام نهاد طالبان و حفظ و تداوم جنگ و خون ریزی به گونه نوین، توانستند که هم از جهاد چهره زشتی ترسیم نمایند و هم از اسلام آئین وحشت و چپاول گری.

یعنی با یک تیر دو نشان اساسی را هدف گرفتند. سیاستمداران امریکایی و پاکستان با یک معضل استراتژیک مواجه بودند.

آنها دو راه داشتند، یا باید یکی از جناحهای پشتون افغانستان را مورد حمایت قرار داده تا یک گروه پشتون طرفدار پاکستان در کابل به قدرت برسد و یا در پی ایجاد توافق تقسیم قدرت بین تمام گروه های

بلی، جنگ را برافروختند. ابتدا جنگ با هویت برتری جویی قومی برافروخته شد، کم کم شکل و هویت مذهبی بخود گرفت (جنگ بین پیروان فرقه «وهابیت» به رهبری عبدالرب رسول سیاف و پیروان اهل تشیع به رهبری عبدالعلی مزاری در غرب کابل آغاز گردید، در این ماجرا پای «احمدشاه مسعود» کشانده شد، اتحاد جبالسراج که منجر به پیروزی نظام مجاهدان گردیده بود از هم پاشید.

درگام بعدی هویت مذهبی به جنگ بخشیدند و در قدمهای سوم جنگ میان «شورای عالی هماهنگی» که مثل اراده پشتونها، هزارها و اوزبیک هابودبا» احمدشاه مسعود «و پیروانش که عمده تا وابسته به فارسی زبانو (تاجیک بودند)، درگرفت.

دست آورد همه این درگیریهای داخلی در هر شکل و هویتی که صورت گرفت، یک چیز بود، فقط فاجعه. هرآنچه که بنام فرهنگ و مدنیت بود به نیستی سپرده شد، هزاران انسان مظلوم و بی گناه کشته شدند، تأسیسات و دارایی های عمومی و خصوصی، به تل خاک و خاکستر مبدل گردید و آنچه که از گزند جنگ در امان مانده بود بوسیله چپاولگران مجاهد نما غارت گردید.

سرانجام نامی را که بعد از چندین سال جنگ داخلی، مجاهدان در جامعه کسب نمودند اینها بود: قاتل، دزد، غارتگر و بیگانه با وطن و ارزشهای ملی.

اینجا بود که لحظه انتخاب برای گردانندگان استعمار به سر کرده گی استعمار انگلیس فرا رسید.

استعمار بدیلی را که چندین سال برای این روز در مراکز آموزش نظامی - استخباراتی پاکستان تربیت نموده بودند، با استفاده از نقاط ضعف و ناتوانیهای حکومت مجاهدان، با ساز و برگ نظامی پاکستان و حمایت مالی عربستان سعودی و امارات متحده عربی و حمایت معنوی انگلیس و حلقهات ذینفع امریکایی (بویژه کمپنیهای نفتی (Unic Oil and Bidas) از طریق سرحدات جنوب شرقی افغانستان، تحت عنوان طالبان با شعارهای فریب دهنده پاکسازی جنگ و نا امنیها

افغانی. (۷)

(ماهنامه وهومن، شماره ۱۷، تهران ۱۳۷۷ خورشیدی
(۱۹۹۸)، ص ۱۵ - ۸).

از سوی دیگر هنگامی که طالبان خواستند راه قندهار به ترکمنستان را بیا نمایند، (والی هرات اسماعیل خان و حوزه ای جنوب غرب) به کمک شان شتافت و تسهیلات مورد نیازشان را در اختیار قرار داد. سنجش عبور خط لوله از ترکمنستان به بندر کراچی تدارک دیده شده بود.

طراحان این قضیه می خواستند پیش از سرمایه گذاری گسترده در کار راه مطمئن شوند که گذار از این مسیر ممکن و در عین حال سود آور است.

آری، باور به منافع ملی خودی، احترام گذاشتن به منافع دیگران و در نظر داشت اصل اساسی زندگی باهمی در خانواده جامعه ای جهانی است. به بیان دیگر باور به اصل بالا، ملاک اساسی حفظ ثبات و تداوم صلح عادلانه در سیاره ای بشری میباشد.

ناگفته نباید گذاشت، که منظور از اشاره به اسلام و ملی گرایی به مثابه ای دو محور عمده ای دشمنی ایالات متحده امریکا و سایر کشورهای از این بخش، بر مبنای عوامل بازدارنده در جهت دسترسی آنان به اهداف استراتژیک اقتصادی شان میباشد، که در گذشته عامل عمده و بالفعل اردوگاه سوسیالیسم به رهبری اتحاد شوروی بود.

امپریالیسم جهان خوار از منظر دیگری به این اصل مینگرد، حفظ منافع خودی و حاکمیت بر جامعه جهانی به منظور غارت منابع طبیعی و غیرطبیعی دیگران.

به باور این غارت گران که در اساس دید گاه شان جز منافع خودی هیچ چیز دیگری وجود ندارد، هر امر و دید گاهی که این نگرش را تهدید نماید، نا موجه، غیر قابل پذیرش و تروریستی و افراط گرایی عقیدتی پنداشته شده، هیچ ملاک و معیار دیگری را نه پذیرفته، در جهت سرکوبی و خاموش ساختن آن از هر

امکانی بهره گرفته، جوامع مخالف را به خاک و خون و آتش میکشند.

به گونه مثال بعد از ارزیابی مسیر ترکمنستان - کراچی از دید منفعتی اقدامی برای انتقال نفت و گاز مطرح گردیده در زمینه چنین اقدام ورزیدند.

« ظهور و قدرت یابی طالبان در جایگاه یک نیروی نظامی اولین عملیات عمده نظامی در ۱۲ اکتبر ۱۹۹۴ در منطقه مرزی سپین بولدک به وقوع پیوست؛ در این عملیات نیروهای طالبان با یکی از فرماندهان حزب اسلامی افغانستان به رهبری حکمتیار «ملا اختر جان» در گیر شده و پس از دو ساعت در گیری شدید منطقه استراتژیک مرزی «چمن» را به تصرف در آوردند.

طالبان پس از در گیری منطقه مرزی چمن بر پایگاه مرزی پاشا یکی از مخزن های عمده تدارکات و مهمات حزب اسلامی دست یافتند. اندکی بعد شهر قندهار پای تخت سنتی افغانستان به تصرف طالبان در آمد. برای اثبات این نگرش، نگاه گذرا ای می افکنیم به آنچه که طی سالهای پسین در منطقه به وقوع پیوسته است.

ایران:

مادامی که نظام شاهنشاهی ایران به قیادت رضا خان پهلوی، که نقش ژاندارم منطقه را در جهت تأمین منافع ایالات متحده امریکا و انگلیس بازی مینمود، از هر گونه حمایت و پشتیبانی آنان برخوردار بود.

اما، زمانی که رضاخان پهلوی از یکسو میخواست تمثیل کنند حاکمیت ملی باشد و به شکلی خواست خود اش حاکم بر سرنوشت ملت ایران باشد و از جانب دیگر در تحت تأثیر خیزشهای مردمی که به یک روند عمومی مبدل گردیده بود، اکثریت مردم ایران از پادشاه روی گردان شده و با راه پیمایی ها، تظاهرات خونین و در برخی نقاط جنگ چریکی، مخالفت خویش را بیان نموده و تداوم حاکمیت شاهی را نا ممکن ساختند؛ سران کاخ سفید در یک معامله پنهانی متحد خویش (رضا شاه) را کنار گذاشته، به گونه ای در جهت سقوط نظام شاهی تلاش نموده به عمر آن

پایان بخشیدند.

ولی با درک اشتباه و از دست دادن منافع خویش در منطقه، در تلاش انتقام برآمده، از دسیسه راه اندازی کودتا تا تحریم گسترده اقتصادی و دهها فشار دیگر، هرآنچه که در توان داشتند دریغ نوزیدند.

اما، وقتی دریافتند، که تلاشهای شان بطور آنچنانی موثر واقع نگردید؛ با صدام حسین و سران حکومت عراق و وعده هرگونه کمک در جهت سرنگونی حاکمیت جمهوری اسلامی ایران و حل منازعات مرزی گویا به سود عراق، جنگ بزرگی را بر دو کشور عراق و ایران تحمیل نموده هزاران انسان بیگناه ایرانی و عراقی را به خاک و خون کشانده، میلیونها تن دیگر را معلول و معیوب و مصدوم ساخته، ایران را به آزمایشگاه بمب های شیمیایی مبدل نموده، زراد خانه های خویش را از طریق صدام آزمایش نموده، بخش عظیم ماشین اقتصادی این دو کشور را نابود و غیرفعال ساخته و به ویرانه ها مبدل ساختند تا بتوانند به هر وسیله ای که شده در منطقه حضور فعال نظامی پیدا نموده و به این طریق به اهداف عمدهای اقتصادی خویش دسترسی پیدا نمایند.

در جنگ ایران و عراق در پهلوی خسارات زیاد اقتصادی، مالی، نابودی زیرساخت های اقتصادی- اجتماعی هر دو کشور؛ فاجعه بار ترین آن که بر مردم ایران و کردهای عراق از جانب رژیم صدام حسین تحمیل گردید بمباران نمودن با سلاح شیمیایی بود از جانب عراق بالای ایران و مردم ایران صورت گرفت که منجر به مرگ ۱۱۸ تن انسان غیر نظامی بیگناه و ۸۰۰ تن مسموم و مصدوم گردید.

این عمل رژیم عراق مصداق آشکار جنایت جنگی ثبت گردید.

«خاطرات جنگ عراق و ایران سال ۱۳۶۶، ص-۱۴» (۹).

در آذربایجان غربی، ۳۵۰۰ بار حمله شیمیایی، صورت

گرفت. البته تمام بهانه های جدید امریکا زیر پوشش اینکه گویا ایران در فکر ساختن سلاحهای هسته ای بوده و خطر بزرگ برای صلح جهانی و کشورهای غیر اسلامی پنداشته میشود و باید به هر وسیله ای ممکن حتی مداخله نظامی و حضور در منطقه جلو آن را گرفت.

همه و همه پیرو همان نیات و بهانه گیری های است، که از پیش در ذهن گردانندگان کاخ سفید طراحی شده و به گونه ای باید در عمل به آزمون گرفته شود.

عراق:

وقتی دسیسه های ایالات متحده امریکا از طریق راه اندازی جنگ ایران و عراق نیز کارساز واقع نگردید، در پی چاره دیگری شدند و آن در حقیقت تحمیل تجاوز ناگزیر صدام بر کویت و به بهانه ای عقب راندن تجاوز گران عراقی و آزاد سازی کویت از زیر سیطره حاکمیت عراق، امریکایی ها در زمان ریاست جمهوری جورج بوش پدر، خلاف اراده جامعه جهانی و سازمان ملل متحد، بر عراق حمله نموده، ضمن خرد ساختن ماشین جنگی صدام حسین، به حضور نظامی خویش در کویت و پیرامون خلیج فارس که آرزوی پیشین امریکا بود، تحقق بخشیدند.

این در حقیقت گذاشتن گامهای نخستین و توأم با احتیاط ایالات متحده امریکا در جهت تسلط بر منطقه نفت خیز است. هرچند حضور نظامی امریکا در عربستان سعودی از سابقه ای بیشتری برخوردار میباشد. به سخن دیگر آزمون بخت خویش و دریافت واکنش جامعه ای جهانی و به ویژه محورهای قدرت آن روزی در زمینه بود.

در فاصله زمانی دیگر، جورج دبلیو بوش برای تحقق سیاست راهبردی ای که پدر و یا به گونه دقیق تر، گردانندگان کاخ سفید پیریزی نمودهاند، برآمده به بهانه ای اینکه گویا در عراق سلاحهای کشتار جمعی وجود دارد و یا عراق در فکر ساختن سلاح هسته ای است، زمینه را برای تجاوز مستقیم فراهم مینمودند؛ هرچند میدانستند، که هیچ یکی از ادعاهای شان در

عراق حقیقت ندارد.

جامعه جهانی در توأمیت بامتحدینش میباشد.

ایالات متحده امریکا و ناتو در افغانستان: نتیجه ای فعالیت و دور نمای صلح دروغین؛

خانه از پای بست ویران است
خواجه در بند نقش ایوان است

(سعدی، گلستان، باب ششم، درباره ضعف و پیری، حکایت شماره ۱)

افغانستان از دید افغانستان شناسان و کشور کشایان، یکی از مراکز مهم جیو استراتژیک، جیو پالیتیک و جیواکونومیک در جهان پنداشته میشود. از دید آنان، هر کسی که بر این منطقه دسترسی پیدا نموده و آنرا در اختیار و سلطه ای خویش داشته باشد، درحقیقت بر مناطق پیرامون و منابع بزرگ اقتصادی جهان حاکم خواهد بود. بر مبنای همین باور بود، که انگلیسها، فرانسویها و روسها در طول چند سده ای اخیر به این منطقه جیوپالیتیک با نگاه ویژه نگرسته اند؛ خاصاً انگلیسها و روسها چندین بار نیز برای اشغال آن یورش نظامی برده کشتار و ویرانی های زیادی را به بار آورده اند. بعدها، سیاست مداران کاخ سفید در سده بیست، به ویژه بعد از جنگ جهانی دوم و قرار گرفتن در راس امپریالیسم جهانی، به این پروسه اشغال گری پیوسته، به افغانستان توجه خاصی مبدول داشته، بخصوص بعد از کودتای نظامی حزب دمکراتیک خلق در هفتم ثور سال ۱۳۵۷ (اپریل ۱۹۷۸) و بعداً تجاوز نظامی اتحاد شوروی، آن را در مرکز سیاست گزاری و سیاستهای راهبردی خویش قرار داده، از هر امکانی در جهت دسترسی به این منطقه کار گرفتند تا بتوانند حضور نظامی مستقیم پیدا نموده بر اهداف راهبردی خویش تحقق بخشند.

مبتنی بر اهداف تعیین شده ای پیشین، ایالات متحده امریکا ابتدا از جنبشهای جهادی و احزاب اسلامی افغانستان حمایت همه جانبه نموده، جنگ را در ابعاد گسترده ای گسترش بخشیدند.

بهر حال، ساز و برگ نظامی خویش را توأم با سیاست گزاران لندن تدارک دیده، خلاف تمام قاعده های پذیرفته شده جهانی و مخالف اراده سازمان ملل متحد و شورای امنیت وابسته به سازمان ملل و متحدین دیگر اروپایی خویش، به کشور قانونمند عراق در یک تهاجم بزرگ زمینی و هوایی حمله نموده، نظام صدام حسین را سرنگون و بر ویرانه های آن یک نظام ایتلافی کاذب و متزلزل را روی کار آورده، سر و صدا های دروغین دمکراسی را به راه انداختند.

در حقیقت آنچه را که امریکایی ها در شرایط کنونی بنام دمکراسی تبلیغ مینمایند، انسان دچار شگفتی میشود و تعریف دمکراسی به معنی واقعی کلمه زیر سوال میرود، که آیا برداشت امریکایی ها از دمکراسی وارونه است و یا دمکراسی از دید گردانندگان کاخ سفید این است، که هر چه آنها میخواهند.

و اگر نه آنچه که امروز بنام دمکراسی در دنیا تحمیل مینمایند، جز ویرانی، کشتار، خون ریزی، زور گویی، کبر و غرور و بی حرمتی به ارزشهای انسانی چیز دیگری را به نمایش نمیگذارند.

در حقیقت امر، سیاست گزاران کاخ سفید و طراحان انگلیسی، با این دروغ پردازی های شاخدار شان، یک بخش برنامه خویش را که حضور مستقیم نظامی در عراق، کویت، عربستان سعودی و در کلیت حوزه نفت خیز خلیج فارس و کشورهای عربی و نظارت بر منافع سرشار ناشی از منطقه است، تحقق بخشیدند.

به همین شیوه و طریق، در این اواخر، حمله نظامی ویران گرانه توأم با کشتار جمعی نظامی گران اسرائیلی بر لبنان و متعاقب این تجاوز فوراً پیش کشیدن حضور نظامی ناتو در منطقه بمثابة ای پاسداران صلح، بخش دیگری از تحقق بخشیدن همان هدف کلی و اشغالگرانه ایالات متحده امریکا و هوای رهبری حوزه نفت خیز و سرشار از منابع طبیعی و اقتصادی و در کلیت فرماندهی



وقتی رهبری اتحاد شوروی پیشین، در نتیجه اتخاذ یک سیاست جدید در قبال مسایل جهانی و هم تشدید بحران داخلی که عمدتاً ناشی از مداخلات و جنگ فرسایشی در افغانستان بود، ناگزیر به اخراج نیروهای خویش از افغانستان گردید؛ پا به پای این چرخش‌ها، ایالات متحده آمریکا نیز در سیاست خویش پیرامون مسایل افغانستان تجدید نظر نمود. هرچند کشور پاکستان زیاد تلاش ورزید تا در وجود حزب اسلامی به رهبری حکمت یار به اهداف تعیین شده خویش برسد.

اما، تلاش‌ها به نتیجه مطلوب منجر نه شد. دولت افغانستان به رهبری دکتر نجیب الله از این آزمون موفق بدر آمده، نه تنها خلاف پیشینی مجامع بین‌المللی بعد از خروج قوت‌های نظامی شوروی، سقوط نه نمود، که به دایره حاکمیت خویش بیشتر از پیش افزود.

اما، ایالات متحده از تلاش‌های خویش دست بر نداشته، از طریق سازمان ملل متحد دست بکار گردیده، خواستند با یک سازش سیاسی در پوشش یک نظام ائتلافی تکنوکراتیک وضعیت را به نفع خویش تغییر دهند.

دکتر نجیب الله نیز در نتیجه درک وضعیت پیش آمده ملی و بین‌المللی و عدم تکیه گاه نیرومند قبلی، به پیشنهاد سازمان ملل متحد تن در داده حاضر گردید، که از حاکمیت و قدرت سیاسی کنار رفته، جایش را به ائتلاف جدید با پوشش تکنوکراتیک تحویل بدهد.

ولی برخی از نیروهای جهادی داخلی افغانستان، که عمدتاً با سیاست پاکستان و سیاست‌های در پیش گرفته شده آمریکا در چارچوب سازمان ملل متحد پیرامون افغانستان، موافق نبودند؛ در تفاهم و همیاری بخش بزرگ حزب دمکراتیک خلق افغانستان و ایجاد ائتلاف جلال‌سراج در پنجم ثور سال ۱۳۷۱ بطور طبیعی و در هشتم ثور به گونه‌ای رسمی به عمر دولت دکتر نجیب الله پایان بخشیده، با پیروزی خویش، نظام جهادی را جانشین نظام پیشین ساخته و به این ترتیب سیاست‌های ایالات متحده آمریکا و پاکستان برای مدتی عقیم گذاشته شد.

بنابراین آمریکا، پاکستان و سایر کشورهای ذی دخل در قضا‌ی افغانستان، در فکر و چاره و بدیل دیگری شدند، تا به هر نحوی که میشود به سیاست‌های طراحی شده خویش تحقق بخشند و بدیل جدیدی را بنام طالبان تدارک دیده، در پی فرارسیدن شرایط و زمان مناسب گردیدند.

اندیشه‌ای ایجاد گروه طالبان که سالها قبل از ظهور آن، در ذهن طراحان قصر سفید و مشاورین انگلیسی آن شکل پذیرفته بود، در شرایطی از اندیشه به عمل مبدل گردید، که نارضایتی عمومی مردم افغانستان در نتیجه جنگ داخلی نیروهای وابسته به احزاب جهادی به اوج خود رسیده و ترجیح میدادند از هر گروهی که بتواند به نظام جهادی نقطه پایان گذارد، حمایت و پشتیبانی نمایند.



اینجا بود، که گردانندگان چرخ سیاسی-اقتصادی ایالات متحده امریکا، بویژه کمپانی های نفتی در همیاری نزدیک با کارگزاران کار کشته انگلیسی، که در این راستا از تجربه کافی برخوردار بودند، با پشتوانه مالی عربستان سعودی و اما رات متحده عربی و میزبانی و اکمالات تدارکاتی (لوجیستکی) پاکستان، دست به ایجاد و اقدام عملی زده در پی تحقق برنامه دوره گذار بر آمده، گروهی را زیر پوشش مذهب بر ضد نظام مجاهدین که گویا از موازین و اساسات اسلامی انحراف ورزیده اند، بنام طالبان و از مسیر قندهار در سال ۱۳۷۳ (۱۹۹۴ میلادی) وارد افغانستان ساختند، که در اسرع وقت با پیش کشیدن شعارهای پذیرفتنی (خلع سلاح، جلوگیری از چور و چپاول و شر و فساد، تأمین امنیت عمومی، برقراری صلح به یک گروه فراگیر مبدل گردیده و اکثریت مناطق افغانستان را به تصرف خویش در آوردند.

هنگامیکه این گروه با تصرف شهر کابل بر مسند قدرت تکیه زده و خود را حاکم بی رقیب دریافت، مبتنی بر برنامه های طراحی شده ای پیشین در پوشش دین و مذهب چنان بر مردم افغانستان جور و ستم روا داشته و آنان را در حالت ترس، وحشت و اضطراب قرار دادند، که مردم استبداد و ویرانی های ناشی از جنگ خانمان بر انداز مجاهدین را از یاد برده، آرزوی آنرا داشتند، که هر بیگانه ای اگر بتواند به این وضعیت پایان بخشد، مورد استقبال و پذیرایی مردم مظلوم و شکنجه شده افغانستان قرار خواهد گرفت.

در چنین وضعیت حساس و سرنوشت ساز بود، که شهادت احمدشاه مسعود (مزاحم اصلی مداخلات غرب) در نهم سپتامبر و فروپاشی برج های تجارتی و کاخ پنتا گون در ایالات متحده امریکا، بهانه ای خوبی را برای سران قصر سفید فراهم ساخته و طراحان اصلی قضایا در پی آمادگی، تدارک ساز و برگ نظامی و مداخله ای مستقیم به افغانستان بر آمده، به بهانه سرکوب نظام سرکوب گر طالبان وارد افغانستان شده به حکومت طالبان نقطه پایان گذاشته، نظام دلخواه خویش را در هیئت و سیمای آقای حامد کرزی در بُن ایجاد نموده بر مردم خسته از جنگ افغانستان حاکم

ساختند.

از آنجا ای که در محور تفکر و اندیشه سران واشنگتن و لندن و همیاران داخلی آنها معامله با منافع ملی افغانستان قرار داشت، بدون در نظر داشت خواست بر حق مردم دسیسه شده این کشور، در کنفرانس بُن حاکمیتی را پی ریزی نموده و بر گرده ملت افغانستان تحمیل نمودند، که هیچگونه پیوند و دلسوزی با خواست و اراده ای مردم نداشت. درابتدای امر به جای رعایت منافع ملی ملت افغانستان، رضایت خاطر سران حکومت پاکستان بالاتر پنداشته شده، حکومت واشنگتن بنابر ناگزیریهای آن روزی، به هر اقدام و فیصله ای از عینک منافع رهبران آی، اس، آی پاکستان نگریسته، تهداب نظامی ای را در کشور ما گذاشتند، که بنیاد اش بر ترند و تزویر استوار بود.

به سخن دیگر، امر یکایی ها در این مقطع تصمیم گیری، در بُن بیشتر از اینکه به منافع آینده افغانستان نگرسته و راه های حل اساسی و بنیادی ای را- که سالها عامل اصلی در گیرها بوده - جستجو نموده نظامی را پیریزی نمایند، که به بحران پایان بخشیده و صلح و ثبات و امنیت دایمی و عادلانه را سبب شود؛ منافع افغانستان را قربانی خواست و منافع ملی خودی و پاکستان ساخته، به قضا یای کشور ما کاملاً از دید پاکستانی ها نگریستند، که این امر نه تنها به صلح و ثبات و بازسازی نه انجامید، که ریشه بحران ها را ژرفتر و خصومت و بدبینی های قومی، محلی و مذهبی را بیشتر از پیش تشدید بخشید.

دلیل اساسی این امر در واقعیت، تضاد منافع ملی و باوری ای است که در میان خود امریکا و پاکستان از یکسو قرار داشته و از جانب دیگر، ناشی از اختلاف ژرفی است که میان ایالات متحده امریکا و اروپا وجود دارد. زیرا گرداننده گان کاخ سفید بنابر تجارب ای که از تداوم جنگ میان دولت افغانستان (به رهبری حزب دمکراتیک خلق) و بعداً نیروهای ارتش سرخ شوروی و مجاهدین مورد حمایت پاکستان و سایر کشورهای اسلامی و امپریالیستی داشتند و عامل عمده تداوم این جنگ موقعیت استراتژیک پاکستان را میدانستند، به اهمیت کشور پاکستان در تصمیم گیری مسایل پیرامون

افغانستان باور داشته و ناگزیر بودند، که در کنفرانس بُن رعایت خاطر رهبری پاکستان را مینمودند.

از اینرو بجای پرداختن به حل بنیادی قضایا و تضادهای موجود در افغانستان، تن به معامله داده بجای اصل تقدم منافع ملی افغانستان، به منافع ملی پاکستان اولویت داده شد. طبیعی است، که کشور پاکستان با درک نیت متحدین بینالمللی خویش و بویژه ایالات متحده و انگلیس در درازمدت، با استفاده از موقعیت ضعیف و آسیب پذیر آنها، در پی چاره بینی آینده خود گردیده، نه تنها در مبارزه علیه جریان موسوم به طالبان و همین گونه مجاهدین (جنگ جویان) دیگر خارجی در افغانستان با دوستان امریکایی و انگلیسی و سایر نیروهای بینالمللی (آی ساف) خویش همراهی نه نمود، که با احتیاط برخورد نموده حتی پاکستان را به پناه گاه امن آنها مبدل ساخت، تا در موقع ضرورت از آنها به مثابه ای نیروی فشار در جهت برآورده ساختن اهداف خویش در افغانستان و کشورهای همسایه استفاده مؤثر نماید.

از جانب دیگر، کشورهای اروپایی با درک نیت گردانندگان کاخ سفید و پنتا گون و همین گونه شیطنت های انگلیس - که این دو کشور نیز در منطقه اهداف دیگری را پیگیری نموده و توجه آنچنانی به ختم جنگ و تأمین صلح و ثبات پایدار در افغانستان ندارند - چندان از وضعیت راضی به نظر نمیرسند.

زیرا از یکسو در یک سردرگمی و بیر نامگی، که عاقبت خوش آیندی برای آنان نخواهد داشت، قرار داشته و از جانب دیگر با این حالتی که به سر میبرند، شریک جرم ایالات متحده و انگلیس در منطقه و جهان محسوب گردیده، نه تنها منافع خویش را از دست میدهند، که در عین زمان دشمنی کشورهای اشغال شده و دچار بحران را بیشتر از پیش علیه خود بر می انگیزند.

بدین مبنا، کشورهای اروپایی منهای انگلیس (که ساز دیگری را به تنهایی می نوازد) با تقابل منفعی که با آنها (ایالات متحده امریکا و انگلیس) دارند، خواه نا

خواه در جهت تخریب آنها برآمده، برای اینکه شریک خراب کاری آنها (انگلیس و امریکا) محسوب نگردند، برای برائت شان، به گونه ای مردم را نیز بر ضد آنان تحریک نموده بر شکایات و بد بینی های مردم صحنه میگذارند، که این تضاد آشکار و بد بینانه خود را با نیروهای امریکایی و انگلیسی نه تنها پنهان نمیداشتند، که حتی در سیمینارها و گردهمایی ها با مردم افغانستان در میان میگذارند.

پیرو این نگرش و دریافتهای پیشین، طی بیش از سالها حاکمیت دست نشانده امریکایی ها به ریاست آقای کرزی به برجسته ترین مسایلی می پردازیم، که به گونه ای در تشدید و وخامت اوضاع افغانستان روز تا روز تأثیر ناگوار بجای گذاشته، بجای گذار بسوی بهبودی اوضاع سیاسی، ثبات داخلی، تأمین امنیت عادلانه و صلح پایدار و سرانجام دگرگونی مثبت در راستای زندگی اقتصادی و اجتماعی مردم، جامعه افغانستان سیر روند نزولی پیموده است:

- نیت نادرست همراه با دسیسه در جهت ایجاد نظام سیاسی به ریاست آقای کرزی از یکسو؛ دروغ، فریب، ریا کاری و برخورد دوگانه نسبت به حاکمیت و مردم، رشد و تبارز افکار خود برتر بینی و نگرش انحصار گرانه بجای اهل بیت و کاردانی، عدم انجام کاری که طی این مدت سپری شده برای مردم قابل لمس و نظر رس باشد، همراه با حیف و میل پولهای کمک شده از جانب جامعه جهانی و چپاول برخی دارایی و سرمایههای داخلی از جانب دیگر.

- گسترش فراگیر فساد اداری، رشوه ستانی که به یک امر معمول و پذیرفته شده مبدل گردیده است، همراه با بی میلی و بی تفاوتی در برابر مردم، میهن و ارزشهای ملی و ده ها مسایل کشنده و متلاشی کننده نظام سیاسی و اداری دیگری، که نه تنها برای حامیان بیرونی رژیم، بلکه برای اکثریت فراگیر مردم نیز قابل درک و دریافت است.

به بهانه ریشه کن ساختن کشت مواد مخدر و کشت جانشین در افغانستان، هم سران قصر سفید وهم دستیاران

لذا، گذشت زمان در نتیجه عوامل بررسی شده بالا در افغانستان طی بیش از چهار نیم سال، و به روایتی طی دو دهه نه تنها سبب گردید، که مردم و جامعه چیز فهم افغانستان، آهسته آهسته نسبت به نظام زاده اراده ای آمریکایی بدگمان و بی باور گردیده، از آن فاصله بگیرند.



در عین زمان موجب ایجاد دو گرایش با صف بندیهای عملی گردید، که در یک طرف نیروهای رزمی ایالات متحده امریکا + آی ساف + جناح حاکم بر اجرای دساتیر عملی به رهبری آقای کرزی قرار داشته و در جهت مقابل آن سازمان القاعده + طالبان + حاکمیت واحزاب اسلامی تندرو داخلی (حزب اسلامی به رهبری حکمت یار، حزب اسلامی مولوی یونس خالص، حرکت انقلاب اسلامی مولوی محمد نبی محمدی و غیره حلقات خورد و کوچک تند رو دیگر (به گونه ای مخفی) و پاکستانی قرار گرفته است.

همچنان حلقات ذینفع در تداوم کشت مواد مخدر که منافع خویش را در این رابطه از جانب مافیای درجه یک مواد مخدر در خطر میبینند، نیز به نحوی از انحا حسن نظر نسبت به ادامه دهندگان جنگ داخلی در برابر امریکایی ها پیدا نموده به صف همکاران قطب مخالف می پیوندند.

همینطور فرماندهان پیشین جهادی و نیروهای عقیده‌ی

داخلی آنان تلاش ورزیدند تا بجای ریشه کن ساختن آن، انحصار کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر را بدست گرفته این ماده سود آفرین را در خدمت خویش قرار دهند، که این امر بیشتر از پیش جنگ قدرت بر سر تصاحب آن را تشدید بخشیده مابین مافیای درجه یک و درجه دوم با گذشت هر روز خشونت تشدید می یابد.

- همگونه برخوردهای خوش بینانه و غیر مسئولانه سر کردگان کابل در برابر حکومت پاکستان و پس گرفتن حرفهای خود و دهها اقدام ناعاقبت اندیشانه ای دیگر داخلی و خارجی.

- در کنار این عوامل نارضایتی داخلی، برخورد و عمل کرد سبک سرانه و خود خواهانه ای نیروهای نظامی اشغالگر امریکا در برابر مردم افغانستان و اهانت به فرهنگ، اعتقادات، اخلاق، و ارزشهای پسندیده ملی این کشور، به تنفر و نارضایتی مردم بیشتر از پیش افزوده، زمینه را برای احیا، انتظام و رشد بیشتر گروههای مخالف داخلی فراهم ساخته، از حالت گریز و اختفا به نیروی سیار و متعرض در برابر خویش مبدل ساختند.

- همچنان رهبران و گردانندگان اصلی حکومت پاکستان که طی سه دهه اخیر از وضعیت بحرانی و جنگ زده ای افغانستان استفاده های هنگفتی را نصیب گردیده اند، عادت کرده اند، که هر فیصله و اقدامی از منظر منافع ملی آنان باید بگذرد.



کشیده شده، عمدتاً بار مسئولیت رهبری جنگ بدوش ناتو گذاشته شد.

ولی تجربه ای جنگهای پیشین افغانستان با شورویها، نشان دهنده ای این امر مسلم است، که هرگونه تعویض قدرتهای رزمی چه در پوشش ناتو و چه در ساختارهای دیگری، از حقیقت امریکایی و انگلیسی بودن جنگ و حساسیت مردم نسبت به پدیده ای تجاوز کم نکرده و نمیتواند جلو وضعیت پیش آمده را بگیرد.

زیرا در آن روزگار اگر مجاهدین در برابر رژیم وابسته به شوروی سابق از حمایت سخاوت مندان ای جامعه بین المللی و منجمله ایالات متحده امریکا برخوردار بودند، در جانب مقابل، رژیم از داشتن یک ارتش مجرب و منظم داخلی و پستی بانی بی دریغ اردوگاه جهانی سوسیالیسم نیز بهره مند بود.

با آنهم چون از حمایت مردم بی بهره بودند، کاری از پیش نبرده در نیمه راه و در یک سردرگمی، فروپاشیده جای خویش را به مجاهدین وا گذاشتند.

حال اگر طالبان از حمایت بزرگ بیرونی برخوردار نیستند، برعکس رژیم به سر اقتدار کابل نیز بجز نیروهای حامی بینالمللی - که هر کدام به گونه ای برای منافع خویش می انیشند - از هیچگونه ساز و برگ نظامی و ارتش مجرب و نیروی انتظامی آبدیده و توانمند داخلی بهره مند نبوده، با گذشت هر روز نیز با عوام فریبی و دروغ پردازی و بیگانه گرایی بیش از حد، از خوش بینی نسبی مردم خسته از جنگ نیز بی بهره گردیده، بسوی انزوا و تجرید و دور شدن از اجتماع میانجامد.

از این سبب، باور من اینست، که تداوم جنگ در کشور جنگ زده و بخون خفته ای افغانستان راه حل نبوده و بجز ویرانی بیشتر از پیش، کشتار بیرحمانه انسانهای جامعه افغانستان و سربازان و افسران خارجی که هیچگونه منفعتی در این جنگ نداشته و از روی اجبار محکوم به تجاوز اند و در فرجام بجای گذاشتن بازهم هزاران و حتی میلیون ها آواره، مجروح، معیوب

که از رده حاکمیت خود را خارج احساس نموده و یا در معرض خطر میبینند، خواه نا خواه به تداوم جنگ داخلی دلبسته، به شکلی از اشکال میتوانند در تشدید روند وخامت اوضاع و فرو پاشی صلح وامنیت یاری برسانند.

روی همین منظور بود، که از ابتدای حوادث و دگرگونی ها در افغانستان، پاکستان نسبت به دوستان امریکایی خویش شک ورزیده در مبارزه علیه مخالفین حکومت افغانستان به ریاست حامد کرزی و حامیان بینالمللی آن جانب احتیاط را به خرج داده نه تنها همیاری صادقانه نه نمایند، که کشور خویش را به پناه گاه امن مخالفین دولت افغانستان مبدل ساختند، تا در شرایط لازم از آنان به مثابه ای نیروی فشار در جهت بر آوردن مقاصد زیاده خواهانه خویش بهره ببرند.

بر مبنای آنچه که، در بالا بطور نمونه و اجمالی به بررسی گرفتیم بدین نتیجه میرسیم، که حالت پیش آمده در افغانستان طی بیش از از نزدیک به دو دهه، بجای اینکه در جهت بهبودی جریان داشته باشد، به بحران خونین، فرسایشی و بنیاد بر افکن افغانستان طی سالهای متمادی پایان بخشیده شده و زندگی مصیبت بار این مردم دسیسه شده رونق پیدا نماید؛ برعکس سبب تشدید وخامت و افزایش جنگهای داخلی گردیده، نه تنها حکومت افغانستان را، بلکه حامیان بینالمللی آنان، بویژه امریکا را به چالش بیشتری کشیده، مایه نگرانی های داخلی و خارجی گردیده است.

رهبران قصر سفید، با درک موقعیت جهانی خویش و قرار گرفتن در یک جنگ فراگیر اعلام نشده در جبهه های گوناگون جهانی، خاصاً عراق و افغانستان و تشدید نارضایتی مردم امریکا از رهبران قصر سفید بدلیل عدم موفقیت پیشینی شده و افزایش تلفات سربازان و نیروهای رزمی امریکا در این جنگ فراگیر، سبب گردید، که بجای رویا رویی مستقیم و تحمل خسارات هنگفت مالی و تلفات انسان امریکایی، بار عمده این مسئولیت را بدوش شرکای جنگی خویش بگذارد. روی این منظور، طرح رهبری جنگ و جانشینی آن بوسیله نیروهای «پیمان اتلانتیک شمالی» (ناتو) پیش

و مصدوم برای مردم کشور ما و همین گونه گسترش و سراسری شدن جنگ ناخواسته (زیرا هر آنکس که کشته و شهید و مصدوم میگردد، مسلماً خویش و تبار و قومی دارد) در افغانستان و سرافکنده گی و شکست و افتضاح برای تجاوز گران، بهره ای دیگری نخواهد داشت.

آنچه، که مسلم است و بدون آن نمیتواند هم دولت و ملت افغانستان و هم حامیان بین المللی دولت افغانستان به نتیجه مطلوب برسد، بدون هیچگونه تردیدی بنیادگذاری یک نظام عادلانه، انسانی و مردمی برپایه دموکراسی و رعایت اصل کارایی، شایستگی و حقوق حقه شهروندی و صداقت جامعه جهانی در این راستا میباید.

باید هم سرکردگان کاخ سفید و لندن و شرکای جنگی شان و هم گردانندگان اصلی چرخ سیاست کشور ما افغانستان به واقعیت های عینی و انکارناپذیر داخلی و برون مرزی گردن گذاشته، در سیاستهای خویش تجدید نظر نموده، برای رهایی راستین ملت ما از این بحران بنیاد بر افکن، راه حل اساسی را جستجو نمایند. در غیر آن نه تنها جامعه افغانستان به نتیجه مطلوب نرسیده و صلح پایدار و امنیت عادلانه ای نخواهد داشت، که با گذشت هر روز جنگ داخلی افغانستان ابعاد گسترده ای کسب نموده بحران خونین افغانستان بازهم خونین تر گردیده و مسئولیت فردای همه ای این نا به سامانی ها بدوش رهبران ایالات متحده امریکا و همراهان جنگی (حامیان جنگی امریکا و انگلیس) و مزدوران داخلی آنان خواهد بود.

روی خط منابع:

۱. مژده، وحید، پنجسال سلطه طالبان نشر نی، تهران، چاپ اول ۱۳۸۱
۲. تلک خرس یا (حقایق پشت پرده افغانستا)، یوسف محمد ادکین، مارک، ترجمه آسمایی، محمد قاسم، سال نشر ۲۰۱۵
۳. تلک خرس (حقایق پشت پرده افغانستا)، یوسف محمد، ترجمه آسمایی، محمد قاسم، سال نشر ۲۰۱۵
۴. تلک خرس (حقایق پشت پرده افغانستا)، یوسف محمد، ترجمه آسمایی، قاسم، سال نشر ۲۰۱۵
۵. پهلوان، چنگیز، عصر مجاهدین، برآمدن طالبان، چاپ ۱۹۷۸، ص ۲۱۳

۶. پهلوان، چنگیز، افغانستان، عصر، مجاهدین، برا مدن طالبان، چاپ ۱۹۷۸ ص ۲۱۳
۷. روشندل، جلیل، منافع ملی و نظام بینالمللی، تهران، ۱۳۴۷، ص ۴
۸. ماهنامه و هومن، شماره ۱۷، تهران ۱۳۷۷ خورشیدی (۱۹۹۸)، ص ۱۵-۸
۹. ماهنامه و هومن، شماره ۱۷، تهران ۱۳۷۷ خورشیدی (۱۹۹۸)، ص ۱۵
۱۰. پهلوان، چنگیز، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان، تهران، ۲۱۱-۲۱۲
۱۱. هوشنگ، میر احمدی، بحران افغانستان و سیاست منطقه ای، ایران اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۳۴



شناخت تطبیقی احمدشاه مسعود و شخصیت های بزرگ جهان

دکتور شمس الحق آریانفر

های راستین شانه اسطوره ها را خم می کند، تا ژانر و نوع دیگری آفریده شود، بیان شهامت آریزمین و تجسم و تصویر آگاهی و تمامیت خراسان را.

آری سخن از احمد شاه مسعود قهرمان ملی افغانستان و سرتاج آزاده گان تاریخ است که فرعونیان زمین را با زبونی هم آغوش ساخت و ملت کهن سال و پیر خواب برده روزگار را بیدار و بر گردونه خورشیدی افتخارات سوار کرد. تا از بلندا و اوجها گستره نا کرانگی را به تماشا بنشیند و سیاهی و خفت را در مدار و مرزش راهی نباشد.

واقعیتی فراتر از افسانه:

وقتی سخن از احمد شاه مسعود است، بیگمان

سخن از احمدشاه مسعود است.

از آخرین پیامدار پهنای نبرد و رهایی سده معاصر و همه روزگاران که با فتح آخرین فرازها، بر سکوی جاودانه تاریخ تکیه زد.

سخن از رستم مجسمی است که فردوسی خویش را گم کرده است، تا در شهنامه جهان، جاودانه تسجیل گردد.

و یاد کرد از وخشور و چراغدار آریاناست که از بلندای هندوکش و بام جهان تکبیر آزادی و ایمان را به گوش غفلت زده گان زمان فریاد نمود و خوابیده گان ذلت آشنا را، با زمزمه نجات و آگاهی، از خواب زمستانی هزار ساله بیدار کرد.

و سخن از مردستان مردیست که واژه ها در بازتاب شکوهندگی و قیامت قیامش می شکند و تبلور حماسه

پیشوای جنگهای رهایی بخش، فاتح تاریخ، قهرمانی
بر فراز دو هزاره؟

نمی دانم با چه نامی می شود یاد کرد و ستود. هیچ
نامی نمی تواند همه ویژه گی های او را برتابد. ناگزیر
باید گفت:

«احمد شاه مسعود، احمد شاه مسعود است»

ویژه گی های استثنایی و قهرمان تاریخ:

تاریخ مردان فراوانی را در فراز و فرود های خویش
تجربه نموده و به خاطر سپرده است، که هر یک
کارنامه را برای خویش اختصاص داده اند و در شرایط
خاصی به نبرد و مبارزه برخاسته اند.

در یک بررسی تطبیقی و مقایسه فشرده، شخصیت های
تاریخ را در کنار احمد شاه مسعود قرار می دهیم. ویژه
گی های استثنایی هر یک را یاد آور می شویم، تا
ابهت مرد را دریافته باشیم.

ویژه گی های استثنایی:

دشمن مسعود در ۲۳ سال در کنارش قرار داشت و از
آنجا و از پایگاه های اصلی خود او را مورد حمله قرار
می داد.

مسعود از شکست و عقب نشینی های برنامه ریزی
شده، پیروزی ها آفرید. بعد از شکست قاطع همه
نیروها در دوره مقاومت، با نبوغ بی نظیر مقاومتی را
اساس گذاشت که درمخیله هیچ نظامی نمی گنجید
وصاحت نظران نظامی و سیاسی تصورش را هم نمی
کردند.

با انکشاف جنگ گریلایی و ترکیب آن با جنگ های
منظم شیوه را آفرید که جهان تجربه آنرا نداشت.
طولانی ترین دور مبارزه و مقاومت را علیه قدرت های
اشغالگر سپری نمود. آنهم در برابر چند قدرت جهانی
و منطقوی.

در هیچ گوشه جهان هیچ مبارزی با این مشخصات به
مبارزه و مقاومت برنخاسته و چنین پیروز نبوده است

اندیشمندان و نویسندگان، از آن به نام شیر پنجشیر،
تفکر جهاد و مقاومت، استراتژیست. بی همتای جنگ
های پراکنده و صاعقه آسا یاد می کنند. این القاب
با آنکه واقعی و بیانگر اوصاف مسعود است، ولی
تمامیت هستی او را بر نمی تابد.

وقتی احمد شاه مسعود یک اردوگاه را به زانو در آورد
و جنرالان ارتش سرخ با همه جنگ و نبردها، با یاد
کرد از «مسعود خوشبخت» و ادای احترام به او، افغانستان
را ترک گفتند، جهان احمد شاه را با این القاب مسما
کرد. و آن روزگاری بود که سراسر افغانستان در انقلاب
می جوشید و هزاران جبهه وجود داشت.

بزرگی واقعی مسعود در ده سال دوم مبارزه و مقاومت
اش بیشتر تسجیل گردید. ده سالی که جهان دیگر
با سقوط شوروی به آرزوی خود رسیده بود و به
آرزوی مهار کردن مسعود با کاربست همه ترفندها بود.
نیروهای داخل را با استفاده از عناصر قومی و مذهبی و
نا آگاهی سیاسی، در برابرش تجهیز می کرد.

درین روزگار تنها مسعود بود و در برابرش همه نیروهای
شور و ضد مقاومت افغانستان.

اگر در مبارزه با شوروی، مسعود چهره افسانوی و
محبوب دلها گردیده بود، در دوره مقاومت ده ساله که
چلنج ثروت و شیطنت و مداخله استخبارات جهانی و
منطقوی را به تنهایی به آورد نشسته بود، به سیمایی
تبدیل شد که دیگر در افسانه گنجایی نداشت.

اگر در ده سال نخست احمد شاه مسعود شیر پنجشیر،
عقاب هندوکش، قهرمان ملی، مبارز قرن، جوانمرد
فاتح، نماد شجاعت، سپاهی نامدار معاصر و... بود،
بعد از مقاومت بی نظیر که در برابر مثلث (ثروت،
قدرت و شیطنت) جهان به تنهایی ایستاد و همه توطئه
ها را شکست و تا ناجوانمردانه شهیدش نکردند. در پهنه
های نبرد و مبارزه، بر او ظفیری نیافتند.

مسعود مرز تصور و افسانه ها را شکست. اکنون نمی
دانیم، او را چه بخوانیم و به چه نامی یادش کنیم.



مسعود و مائوتسه تونگ:

یکی از شخصیت های نامدار انقلابی که با مبارزات توده ای به قدرت رسید و از طریق شیوه محاصره شهر ها با اشغال دهات، شیوه نوینی را در مبارزه ایجاد کرد، مائوتسه تونگ رهبر انقلاب چین است. وقتی مسعود را با مائو مقایسه می کنیم به این تفاوت های آشکار می رسیم.

۱- مائو در برابر یک قدرت محلی یا ملی مبارزه می کرد. او خواست دولت چیان کای شیک را در چین سقوط دهد درین مبارزه ابر قدرت شوروی در کنار او بود تا آنجا که در سرکوب ترکستان شرقی که نیروی بسیار گسترده هم نبودند، نیروهای ستالین در کنار او می رزمید. او توانست چیان کایچیک را از چین اصلی بیرون کند که بلاخره او رفت در جزیره تایوان و قدرت خود را ادامه داد. در حالیکه برای مسعود مبارزه علیه یک دولت محلی، بگونه رفتن در جشن عروسی بود و حتی آنرا در شمار مبارزه نمی آورد. مسعود با ابر قدرت های بزرگ زمان روبرو بود.

۲- مسعود بیشتر از مائو زیر فشار و تحت ضربات سنگین بود. همچنانکه نویسنده کتاب «سربازان راه خدا» کیلانگ نیز این نکته را تصریح نموده است. در یکی از حملات شوروی ها در پنجشیر ۲۰۰ هلیکوپتر ۶۰ جت علیه او در عملیات سهم داشت. شاید در تمام عمر مائو چنین عملیاتی را ندیده باشد.

۳- مسعود ۲۳ سال در برابر قدرت های استعماری جهان قرار داشت و مائو با قدرت داخلی می جنگید.

که این همه ویژه گی ها بگونه استثنایی، خاص مسعود است.

آنگاه که احمد شاه مسعود در برابر ابر قدرت شوروی می جنگید، ژورنالیستان و کسانیکه از پایگاه های منظم او بازدید می کردند و یا جنگ و مقاومت او را ارزیابی می نمودند، مسعود را با شخصیت های بزرگ تاریخ مقایسه کرده و یا از آنها برتر دانسته اند.

یکی او را برتر از ناپلیون گفت، دیگری همطراز چیگوارا، مارشال تیتو، مائوتسه تونگ، هوچیمین خواند و کسانی هم با ریکان و پاپ پال دوم و لخواو نساء در شکست اردوگاه شوروی سهیم دانستند.

اما پرمخاطره ترین دوره حیات او را کسی بیاد نمی آورد، دوره که مسعود صمیمانه تمام هستی اش را در راه آرمانش قربانی کرد. شاید این مرحله مقاومت برای بیرونی ها سودی نداشت و از آن رو دیگر از ما چیزی نگفتند و حتی تخریب هم کردند، ولی این دوره بود که عظمت پیشین و مبارزه علیه شوروی را، حتی کم رنگ ساخت.

بخصوص که بار همه این مصایب به تنهایی بر شانه های مسعود بود. باری در یکی از محافل گفتم احمد شاه مسعود برتر از چیگوارا و جنرال جیاب و مائو است، یکی از دوستان گفت: یار عزیز مبالغه می کنی.

چنین نیست و از چیگوارا ستایش زیاد کرد. گفتم: آنچه را ابراز داشته ام، نه از سر تفنن و تبلیغ است که واقعاً به آن ایمان دارم، و این را هم باید بگویم که من اعتقاد دارم بعد از مردان مقدس، مسعود کمال نهایت عظمت انسان را تجربه کرده است و در جهان اسباب انسان همین اندازه بزرگ می شود بالاتر از این متصور نیست و اکنون نیز ناگزیریم در راستای همان اعتقاد، مقایسه گذرایی را عنوان نمایم که بررسی مفصل در همه ابعاد و جزبجز را موضوع رساله ای قرار خواهم داد.

در ظرف چند ساعت نیروها و لشکر زمینی اش از خاک شوروی به پایگاه مسعود برسد و همچنان تجاوز پاکستان که از پشاور و کویت و نقاط دیگر طیارات پاکستان، مسعود را بمبارد می کرد و ارتش پاکستان در موقع ضرورت از تورخم تا خط شمال کابل در یک و نیم ساعت می رسید.

بناءً جیب هیچگاه فشاری را که مسعود تجربه کرده است ندیده و چنین طولانی مبارزه نکرده است.

شاید او در برابر چنین حملات اصلاً نمی توانست مقاومت نماید. و مشخصه دیگر اینکه از جیب در برابر امریکا اردوگاه نو ظهور سوسیالیزم حمایت می کرد، درحالیکه مسعود ده سال مبارزه را تنها بود که تقریباً همه قدرت ها، او را که آزادی و استقلال ملت و میهنش را می خواست، دشمن خود می دانستند و بگونه ای تخریش می کردند.



مسعود و مارشال تیتو:

تیتو جنرال آب دیده بود که در کنار اردوگاه سوسیالیزم برجا مانده و از موضع قدرت دشمنان، را خفه کرد. اشتها او هم در جنگ منظم و وابسته به ارتش منظمی بود که در جنگ جهانی، دستاورد هایی داشتند.

چنین جنرالان در تاریخ زیاد گذشته اند، مقاومت و اراده ستالین نیز چنین بوده است و حتی تیتو و بسیار کسان دیگر در سایه او، ایستاده گی کرده اند. شاید اگر چنان جنرالان در مبارزات گوریلائی می افتادند، و یا با یک گروپ پارتیزانی در مقابله با قدرت های

۴- مسعود، در برابر اشغال و تجاوز از آزادی دفاع می کرد و با ارتش بیگانه روبرو بود و مائو با نیروهای حکومت چین مبارزه داشت.

۵- مسعود در شرایط سقوط کامل و اضمحلال قوت ها که اکثراً نهضت ها در چنین شرایط ختم می کردند مقاومت را سازمان داد و با هسته گذاری مجدد دوباره در سراسر کشور گسترش داد. چنین رویداد و عملکردی را تا هنوز هیچ مبارزی تجربه نکرده است. بخصوص زمانیکه، قدرت، شرارت و عمق دشمنی طالب را با مسعود مورد توجه قرار دهیم.

۶- دستاورد های جدید درتخنیک نظامی، صد بارانکشاف یافته تر از روزگار مائو بود که همه برضد مسعود وبه پیمانه وسیع استفاده شد و مائو چنین فشاری را اصلاً ندیده بود.



مسعود و جنرال جیب:

جنرال جیب در مبارزه علیه استعمار بگونه مسعود قرار داشت و اما او هم به اندازه احمد شاه مسعود دوره طولانی مبارزه را تجربه نکرده است.

گذشته از آن دشمن جیب از سرزمین متحده امریکا از آنسوی اقیانوس آرام بر علیه او نیرو تجهیز می کرد و امکانات می آورد و این زیاد تفاوت دارد، با دشمنان مسعود چون اتحاد شوروی که بر علاوه همه میدان های هوایی افغانستان که در اختیارش بود، از پایگاه های تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان نیز می توانست مستقیماً مسعود را مورد حمله و بمبارد قرار دهد و

حمله کردند، دیگر جنگ منظم استعمار را ندیده و به جان لمس نکرده است.

می دانیم زمانیکه امریکا کیوبا را به اشغال مستقیم اخطار داد، اتحاد شوروی وقت، با موشک های ذره وی خود از داخل کیوبا و از خارج به مدافعه او برآمد.



پاتریس لومومبا:

پاتریس لومومبا که بیشتر شخصیت سیاسی بوده تا نظامی و با توجه و تبلیغ اردوگاه سوسیالیزم، نام و نشانی کمایی کرده است و نمی شود آنرا در مقایسه با مسعود، نام برد.

آنچه گفتیم فقط طرحیست در زمینه یک بررسی تطبیقی که در زمان دیگر به گونه همه جانبه، این بحث را به تبیین خواهیم آورد.

پایان

بزرگ جهان، مجبور می گردیدند، اصلاً راه خود را نمی یافتند، همچنانکه از تمام جنرالان ارتش افغانستان یک تن نتوانست به چنین مبارزه روی آورد و از خود رشادتی نشان دهد.



مسعود و چنگوارا:

چنگوارا مبارز با ایمان بود که صمیمانه در اوج روند مبارزات آزادیبخش به جنگ پارتیزانی آغاز کرد. او و کاسترو مبارزه را بر علیه دولت و اداره محلی حکومت کیوبا آغاز کردند و آن حکومت را سقوط دادند.

این مبارزه بسیار تفاوت دارد با مبارزه در برابر قدرت اشغالگر و آنهم بزرگترین ابر قدرت دنیا.

چنگوارا همیشه، افراد معدودی را در جنگل ها اداره می کرد. در حالیکه مسعود از اداره افراد محدود، تا ارتش داری و تنظیم نیرو در برابر ابر قدرت ها پیش رفت و مبارزان و دلیرانی چون چنگوارا، شاید چندین تن در سپاه او بود.

مارشال فهمیم، قوماندان پناه، بسم الله خان، گدا محمد خالد، عبدالحی حقجو، سید یحیی و ... هر کدام مبارزانی بودند که بگونه چنگوارا، مبارزاتی را به تنهایی اداره می کردند و جنگ ها را به پیش می بردند.

بناءً چنگوارا که جنگ قدرت خارجی را ندیده بود، با مسعود که تمام عمرش در مبارزه علیه ارتش اشغالگر و بزرگترین دستاورد های تخنیک نظامی زمان بود، اصلاً قابل مقایسه نیست و همینگونه است کاسترو که در پناه اردوگاه شوروی ایستاد و جز حمله خلیج خوکها که چند کیوبایی آواره با یاری امریکایی ها باری به او





انفعال اپوزیسیون و اقتدار قبیله گرایانه طالبان

رحمت الله بیژن پور

”

افغانستان امروز در چنبره ی دو نیروی بازدارنده قرار دارد: از یک سو حکومتی که بر خشونت، انحصار قومی، و حذف سیستماتیک بنیاد نهاده شده، و از سوی دیگر اپوزیسیونی که در دام انتظار، پراکندگی، و بی برنامه گی گرفتار مانده است. این وضعیت نه صرفاً بحران سیاسی، که نشانه ای از انسداد تاریخی در تولید قدرت مدنی و خلق سیاست به معنای رهایی بخش آن است.

“

طالبان؛ سلطه ی بدون قرارداد اجتماعی

اگر به گفته ی هانا آرنت، «قدرت از کنش جمعی و رضایت عمومی پدید می آید» طالبان فاقد آن اند. آن ها قدرت را نه از طریق مشروعیت، بلکه با استقرار نوعی نظم خشن، قبیله محور و مذهبی بازتولید می کنند.

نظم سیاسی آنان مبتنی بر دولت به مثابه پادگان است؛ نه گفت و گو، نه نمایندگی، و نه تنوع قومی و جنسیتی در آن جای دارد.

این نوع حاکمیت، بیش از آن که یادآور دولت مدرن باشد، بازمانده ای از نظم ایلیاتی است که در لباس شریعت، توزیع قدرت را به انحصار یک تبار و چند لایه محدود مذهبی کاهش داده است.

در واقع، آنچه در افغانستان تحت عنوان «دولت» توسط طالبان ارائه می شود، نه دولت به معنای ماکس وبری آن، بلکه نوعی اقتدار پیشامدرن است که با شبکه های خویشاوندی، اقتدار مذهبی و خشونت مسلحانه تداوم می یابد.

اپوزیسیون سیاسی؛ شکست در تولید «کنش سیاسی»

در سوی مقابل، اپوزیسیون طالبان نیز به شکلی دیگر دچار انسداد و فلج درونی است.

آن ها نتوانسته اند سیاست را به عرصه ای برای کنش عمومی، نمایندگی واقعی، یا تخیل بدیل قدرت تبدیل کنند. چند نشانه روشن از این انفعال:

آنها نه تنها از نظر قومی انحصارگرا هستند، بلکه با طرد زنان، اقوام غیرپشتون، مذهب های غیرحنفی و زبان های غیرفارسی ستیز، پروژهی خطرناک «تک صداسازی افغانستان» را پیش می برند.

این نه تنها سیاست نیست، بلکه مرگ سیاست است.

از دیدگاه نظریه پردازان مدرن، قدرتی که بر حذف تفاوت ها و تک صدایی استوار باشد، نه تنها ناپایدار است، بلکه مستعد فروپاشی است.

درحالی که طالبان خود را در لباس نظم و امنیت بازمی نمایند، آنچه عملاً تولید می شود، ترس، خاموشی و انسداد تاریخی در مشارکت است.

چگونه می توان از این انسداد خارج شد؟

برای عبور از این تنگنای دوگانه (اقتدار افراطی از یک سو و انفعال مفرط از سوی دیگر)، نیاز به تحول در هر دو سطح نظری و عملی دارد.

طالبان در خدمتگذاری به بیگانه ها و همچنان اپوزیسیون در بیگانه ماندن از خدمت به خودی ها؛ در دوسوی یک دریا قرار گرفته اند..

۱. بازتعریف سیاست به مثابه کنش اجتماعی

سیاست باید از رقابت نخبگان به میدان کنش عمومی تبدیل شود؛ جایی که مردم بازیگر شوند، نه باز شنونده بیهوده، وضع کننده شوند نه موضوع.

کنش داشته باشند، نه واکنش و همین گونه باید مدار مردمی ساختار قدرت با مردم معنا بشود، نه با بکارگیری اصطلاح محض مردم!

۲. تولید گفتمان بدیل و رهایی بخش

حضور سبز طالبان در بازی قدرت و بازدارندگی شکل گیری نهادها و ساختارهای طبیعی در افغانستان، در نبود بدیل یا الترناتیف برنده میدان معرفی شده اند.

۱. اپوزیسیون بی میدان، بی گفتمان

نقدی که متفکرانی چون فوکو و لاکلائو مطرح می کنند، آن است که سیاست بدون گفتمان، صرفاً واکنش است. اپوزیسیون افغانستان هنوز موفق نشده است گفتمانی خلق کند که طالبان را نه فقط نفی، بلکه به چالش سیاسی و اخلاقی بکشد.

سخن از «جمهوریت» یا «حقوق بشر»، اگر در یک بستر مفهومی بومی، منسجم و فراگیر گنجانده نشود، صرفاً تکرار بی اثر مفاهیم بی ریشه خواهد بود.

۲. فقدان میدان های مشارکت مردم

گرامشی بر نقش «جامعه مدنی» به عنوان میدان مبارزه برای هژمونی تأکید می کرد.

در افغانستان، نه تنها طالبان جامعه مدنی را سرکوب کرده اند، بلکه اپوزیسیون نیز نتوانسته ابزار یا ترتیبی برای مشارکت واقعی مردم، به ویژه نسل جوان، زنان و اقلیت ها، فراهم کند.

پروژه های سیاسی خارج نشین، بدون شبکه های مردمی، در خلا اتفاق می افتند و آنگاه نه کنش می سازند، نه هژمونی.

۳. تکرار چهره ها، تکرار شکست ها

یکی از نشانه های انسداد در اپوزیسیون، باز تولید همان رهبران، چهره ها و منازعات سیاسی گذشته است.

این سیاست نخبه محور، نه از گذشته درس گرفته، نه به آینده میدان داده است.

در نتیجه، فقدان نسل تازه ای از کنشگران سیاسی که حامل زبان و افق های نو باشند، کاملاً محسوس است.

خشونت، تبارگرایی و بحران نظم اجتماعی

طالبان با حاکم سازی یک نظم قبیله ای و حذف غیر قبیله ای (دیگران)، فضای اجتماعی را به مکانی برای اطاعت کور بدل کرده اند.

بدین ترتیب در یک برابر نهادن، میانه‌ی طالبان و مخالفان آهنگ تساو معکوس و تناسب معکوس به وجود آمده است.

اما سیاست، آن گونه که آرنت، گرامشی، یا لاکلاو می‌فهمند، هنوز می‌تواند از دل گفت و گو، کنش جمعی، تفاوت پذیری و سازمان‌یابی، باز زاده شود؛ و این همان مأموریتی است که در اقلیم اندیشه آفرین مقاومت بایدی دارد و می‌بایدی نیز؛ بدینگونه آهنگ باز زاده شدن، در انتظار نسلی تازه از سیاست ورزان افغانستان.

اپوزیسیون سیاسی باید در این میدان برای توازن بخشیدن به طراز توازن میان قدرت طالبان و حکمت مشروعیت خود، معنای تازه‌ای ببخشند.

بازی با جملات مفهومی « نبود بدیل و دوام فاجعه ...! » اتهامی است که از سوی برخی لابی‌های طالبان و حتی سازمان ملل نیز به مخالفین طالبان انگ و اتهام زده شده است. اپوزیسیون در معنای واقعی خود، نیازمند زبانی تازه، چهره‌هایی تازه و افق‌هایی فراتر از تکرار جمهوریت سابق است.

یک پروژه سیاسی مبتنی بر کرامت انسان، مشارکت افقی، عدالت قومی و خودمختاری محلی، می‌تواند ماهیت و متن این گفتمان باشد.

۳. شبکه سازی واقعی درون جامعه

بدون بازگشت به مردم، هیچ اپوزیسیونی قدرت سیاسی را باز نخواهد یافت. باید در لایه‌های کوچک، محلی، زیرزمینی یا دیجیتال، شبکه‌هایی از اعتماد، آموزش سیاسی و سازمان‌یابی خلق شود.

سازمان یافتگی امری است که انسجام سیاسی مقاومت، آزادی، اتحاد و همراهی مشترک را به نیروی بدیل نزدیک می‌دارد.

نتیجه‌گیری؛ از سیاست بر ضد سیاست

افغانستان امروز در وضعیت غیر طبیعی و ضدسیاسی قرار دارد؛ نه قدرت حاکمه مشروع و مردمی است، یعنی حاصل اراده عمومی نیست، نه اپوزیسیون، جریانی شده است که دریای بزرگی از نهرها و سرچشمه‌های جداگانه را بیک بحر فرو بریزاند؛ همچنان نه قدرت سرزنشگر قومی بازتاب خواست مردم است، یعنی طالبان سیاست را به اقتدار مذهبی - قومی تقلیل داده‌اند، و اپوزیسیون، سیاست را به موضع‌گیری‌های رسانه‌ای و کنفرانس‌های جزمی محدود کرده‌اند.



جایگاه تاجیکستان در روابط سیاسی-اقتصادی افغانستان و آسیای مرکزی



دکتر فیاض الدین غیاثی
آگست ۲۰۲۱ تا آگست ۲۰۲۵
دانشجوی فوق دکترا، انستیتوت اقتصاد و دیموگرافی
اکادمی ملی علوم تاجیکستان

چکیده:

این مقاله به بررسی روابط سیاسی و اقتصادی افغانستان تحت حاکمیت طالبان و آسیای مرکزی و جایگاه تاجیکستان در چهار سال اخیر می‌پردازد. با استفاده از داده‌های آماری، گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی و تحلیل‌های کارشناسان، این مطالعه نشان می‌دهد که گروه طالبان با آنکه در نظام بین الملل مشروعیت بین ندارد و هرگونه تفاهم سیاسی و اقتصادی کشورها با این گروه در مغایرت با معیارهای بین‌المللی است در این مدت روابط سیاسی و اقتصادی اش را با اکثر کشورهای آسیای مرکزی گسترش داده است.

تاجیکستان نیز در چهار ساله گذشته با حفظ سیاست روشن در قبال افغانستان با این گروه مدارا کرده است.

هدف تحقیق: بررسی روابط سیاسی و اقتصادی

افغانستان و آسیای مرکزی در چهار سال اخیر و جایگاه

تاجیکستان

اهمیت موضوع: طبق گزارش سازمان‌های بین‌المللی بعد از فروپاشی نظام جمهوری، افغانستان در نبود یک نظام مشروع و شناخته شده از طرف جامعه ملل، روابط جهان با این کشور قطع گردید. ۱

دائرة طالبان که کشور را بدر تبانی با کشورهای غربی به رهبری امریکا اشغال کرد بنا بر نبود تجربه حکومت داری، مدیریت سیاسی و اقتصادی کشور را از دست داد.

این تحقیق در زمینه تعامل گروه طالبان با کشورهای منطقه به ویژه آسیای مرکزی با شعار دیپلماسی اقتصادی از اهمیت ویژه برخوردار است.

مقدمه:

افغانستان از دو صد سال بدین سو همواره به عنوان یکی از محورهای ژئوپلیتیک جهانی شناخته شده است. در قرن نوزدهم میلادی این کشور به مرکز رقابت های بریتانیا و روسیه تزاری در قالب بازی بزرگ تبدیل شد. رقابت های ژئوپلیتیکی دو قدرت هسته (شوروی و ایالات متحده آمریکا) در نیمه دوم قرن بیستم افغانستان را جایی برای زورآزمایی مبدل کردند، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دهه ۹۰، افغانستان جایگاه ژئوپلیتیکی اش را از دست داده بود اما در شروع قرن بیست و یکم بنا بر حضور گروه های تروریستی به رهبری القاعده بار دیگر به مهم ترین مکان ژئوپلیتیکی جهان تبدیل شد.

پس از حملات یازده سپتامبر (۱۱/۹) به برج های دوغلو و مرکز تجارت جهانی، نیروهای بین المللی کمک به امنیت (ISAF) به رهبری ایالات متحده امریکا وارد افغانستان شدند و کشورهای آسیای مرکزی با ارائه پشتیبانی نظامی، دسترسی جاده ای و حریم هوایی یا نیروی حافظ صلح به رهبری ایالات متحده امریکا همسو شدند.

در ابتدا، این کشورها با طالبان مخالفت کردند و از دولت اسلامی افغانستان به رهبری استاد برهان الدین ربانی و شهید احمد شاه مسعود حمایت کردند. بعد از برقراری نظام جمهوریت، برخی کشور های آسیای مرکزی به موضع بی طرفانه تری در قبال افغانستان روی آوردند.

در طول روند صلح دوحه، نمایندگان اکثر کشورهای آسیای مرکزی جلسات متعددی با تیم مذاکره کننده طالبان برگزار کردند و زمینه را برای روابط پس از خروج ایالات متحده فراهم کردند.

بعد از خروج نیروهای آمریکایی در اوت ۲۰۲۱، و تسلیم نمودن قدرت به گروه طالبان، نگرانی های امنیتی را برای کشورهای همسایه آسیای مرکزی به ویژه تاجیکستان، اوزبیکستان و ترکمنستان ایجاد کردند.

این تغییر قدرت، بازیگران منطقه ای را مجبور به ارزیابی مجدد رویکرد خود و ایجاد تعادل بین خطرات امنیتی و منافع اقتصادی و ژئوپلیتیکی کرد.

با وجود این نگرانی ها، اکثر کشورهای آسیای مرکزی سفارتخانه های خود را در کابل باز نگه داشتند و تعامل سیاسی و اقتصادی با طالبان را آغاز کردند. از سوی دیگر، طالبان که به دلیل تحریم ها، دارایی های مسدود شده، کاهش کمک های خارجی، بحران آب و عدم به رسمیت شناخته شدن بین المللی با بحران مالی مواجه بود، با اعلام مجدد از سرگیری پروژه های اقتصادی دوران جمهوریت که برا کشورهای آسیای مرکزی با اهمیت بود در پیش گرفتند.

بخش اول: روابط سیاسی و اقتصادی طالبان با کشور های آسیای مرکزی در ۴ سال گذشته (آگست ۲۰۲۱- آگست ۲۰۲۵)

بازگشت طالبان به قدرت، ژئوپلیتیک منطقه ای و روابط سیاسی و اقتصادی را به طور قابل توجهی تغییر داده است. اکثر کشورهای آسیای مرکزی در روابط سیاسی و اقتصادی با گروه طالبان در کنار سایر کشورهای همسایه افغانستان پیشقدم بوده اند.

۱. ازبکستان: ازبکستان اولین کشور آسیای مرکزی بود که میزبان هیئتی از طالبان بود و در سپتامبر ۲۰۲۱ از مولوی عبدالسلام حنفی، معاون نخست وزیر این گروه، در ترمنز استقبال کرد. هر دو طرف یک پروتکل امنیتی و تجاری امضا کردند، دو طرف با تعیین دیپلمات ها، روابط سیاسی و اقتصادی را گسترش دادند.

در ۱۳ آوریل ۲۰۲۳، ازبکستان میزبان چهارمین نشست وزرای امور خارجه همسایگان افغانستان در سمرقند برای بحث در مورد وضعیت افغانستان بود

ازبکستان - کشوری که سه تا از هشت کریدور ترانزیتی آن به روسیه وابسته است، با مختل شدن راه های مواصلات بنا بر یجنگ روسیه و اوکراین، تلاش ها برای یافتن مسیرهای جایگزین را تسریع کرد.

دالر افزایش یافت که نسبت به سال ۲۰۲۳، ۱۴ درصد افزایش داشته و دو طرف تاکید کرده اند که در پنج سال آینده سطح تجارت دوجانبه به ۳ میلیارد دالر برسد.

قزاقستان همچنین به ابتکار ترکمنستان برای ساخت یک مرکز لجستیکی در ولایت هرات پیوست و علاقمندی خود را به راه آهن سراسری افغانستان که در ابتدا توسط طالبان، پاکستان و ازبکستان در سال ۲۰۲۱ توافق شده بود، برای دسترسی به بازارهای جنوب آسیا و خلیج فارس ابراز کرد.

۳. ترکمنستان: ترکمنستان که از نظر تاریخی خود را بی طرف می داند، از دهه ۱۹۹۰ روابط نزدیکی با طالبان داشته است. این کشور همچنان یکی از تأمین کنندگان اصلی نفت و گاز افغانستان است و ارزش تجارت آن بیش از ۵۰۰ میلیون دالر است. سرمایه گذاری های ترکمنستان در افغانستان از ۱.۵ میلیارد دالر فراتر رفته است، از جمله پروژه های زیرساختی مانند خط لوله گاز ترکمنستان-افغانستان-پاکستان-هند (TAPI).

در سال ۲۰۲۴، مقامات ارشد طالبان با رهبران ترکمنستان چندین بار دیدار کردند تا کار بر روی TAPI را از سر بگیرند، تفاهم نامه هایی به ارزش ۲۰۰ میلیون دالر امضا نمودند و مسیرهای ترانزیت نفت و گاز را که روسیه را از طریق افغانستان به آسیای جنوبی متصل می کند، بررسی نمودند.

علاوه بر این، دو طرف در سپتامبر ۲۰۲۴ توافق نامه ای ۷ میلیون دلاری برای سه پروژه راه آهن امضا کردند.

۴. قرقیزستان: قرقیزستان که نگران حقوق اقلیت قرقیز های افغانستان در منطقه پامیر ولایت بدخشان افغانستان بود، تماس های اولیه ای را با طالبان برقرار کرد. در سپتامبر ۲۰۲۱، طالبیک مسادیکوف، معاون رئیس شورای امنیت قرقیزستان، با وزیر امور خارجه طالبان دیدار کرد.

بحث های تجاری و ترانزیتی ادامه یافت و قرقیزستان به

در جولای ۲۰۲۳ یک توافق سه جانبه با افغانستان و پاکستان برای راه آهن سراسری افغانستان که مزار شریف را به بنادر پاکستان متصل می کند، با هزینه پیش بینی شده ۶ میلیارد دالر امضا کرد.

در آگست ۲۰۲۴، نخست وزیر ازبکستان برای بحث در مورد پروژه های تجاری و سرمایه گذاری به کابل سفر کرد و ۳۵ تفاهم نامه به ارزش ۲.۵ میلیارد دالر با طالبان امضا کرد. تجارت بین دو کشور به ۸ صد میلیون دالر می رسد. علاوه بر این، ازبکستان نقش کلیدی در توسعه زیرساخت ها ایفا کرده است.

در فوریه ۲۰۲۵، ملا عبدالغنی برادر، هیئتی عالی رتبه از طالبان را برای تعمیق همکاری های اقتصادی، تجاری و حمل و نقل به ازبکستان هدایت کرد. تاشکند همچنین متعهد به تکمیل بازار مرزی «خقلر بازار» و ارائه رژیم ۱۵ روزه بدون ویزا به شهروندان افغان شد.

روابط اوزبیکستان با گروه طالبان بدون در نظر گرفتن وضعیت اسفبار اقتصادی و اجتماعی مردم عام این کشور، جایگاه اوزبیکستان را در نزد مردم افغانستان به عنوان یک همسایه خوب زیر سوال برده است.

۲. قزاقستان: قزاقستان، تأمین کننده اصلی گندم، آرد و روغن خوراکی افغانستان، پس از تصرف کابل توسط طالبان سفارت خود را در کابل حفظ کرد.

هر دو طرف سفیر رد و بدل کردند و روابط دیپلماتیک را تقویت کردند و این گروه را از لست تروریستی اش حذف کرد. از سال ۲۰۲۳، الی اکنون سه فورم تجاری در آستانه، آلماتی و کابل توافقاتی به ارزش ۱.۵ میلیارد دالر را تسهیل کرده اند.

در آپریل ۲۰۲۴، نخست وزیر قزاقستان در راس هیئتی برای شرکت در مجمع تجاری افغانستان و قزاقستان به کابل سفر کرد و سرمایه گذاری در صنایع شیمیایی، معدن و متالورژی را بررسی کرد.

تجارت دوجانبه در سال ۲۰۲۴ به بیش از ۷۰۰ میلیون

عنوان مسیر ترانزیت کالاهای افغانستان به چيندر اين مدت عمل کرد و نقش کليدی در پروژه انتقال برق کاسا-۱۰۰۰ ایفا نمود.

در سپتامبر ۲۰۲۴، اکيل بيک چپاروف، رئيس کابينه قرقيزستان، با نمايندگان طالبان دیدار کرد و علاقه خود را به گسترش همکاری‌های تجاری، حمل و نقل، انرژی و کشاورزی ابراز نمود.

برخی از قرقيزهای افغانستان که با مشکلات اقتصادی و فرصت‌های آموزشی محدود روبرو هستند، درخواست جابجایی به قرقيزستان را داده‌اند. در پاسخ، طالبان اخیراً منطقه «پامير» را برای اقلیت قومی قرقيز تأسیس کرده است.

اداره طالبان بخاطر جلب رضایت قرقيزستان در سال ۲۰۲۵ ولسوالی پامير را ایجاد نمود تا از اين طریق به قرقزهای افغانستان سهمی در نظام داده باشد و روابط سیاسی و اقتصادی اش را با يان کشور گسترش دهد.

۵. جمهوری تاجیکستان: تاجیکستان با ۱۳۶۰ کیلومتر مرز مشترک و موجودیت تهدیدات بلند امنیتی، همواره در قبال افغانستان سیاست واضح و روشن داشته است.

مقامات این کشور در ابتدای سقوط جمهوریت، به داشتن یک دولت فراگیر با نمایندگی قومی و جنسیتی در افغانستان تاکید نمودند جمهوری تاجیکستان میزبان دو نشست بزرگ سیاسی در سال‌های ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳ با حضور چهره‌های سیاسی و اکادمیک افغانستان و کشور های منطقه جهت بررسی راه های برون رفت از چالش های موجود در افغانستان بود.

تاجیکستان با وجود تهدیدات تروریسم مرزهایش را به روی افغانستان بسته نکرد، کمک های بشری را با استفاده از مسیر تاجیکستان تا دور دست ترین مناطق سرحدی افغانستان تسهیل نمود، همکاری های اقتصادی و تجارتي بیشتر توسعه یافت و تاجیکستان صادرات برق را با تمديد دوباء موافقت نامه دوطرفه ادامه داد و پنج بازارچه مرزی مشترک را در سپتامبر ۲۰۲۳ افتتاح کرد.

پروژه راه آهن جلال‌الدین محمد بلخی - بندر شیرخان، که اولین بار در سال ۲۰۱۹ امضا شد، را در نظر دارد از سر گیرد. تجارت بین افغانستان و تاجیکستان در سال ۲۰۲۴ به ۱۲۰ میلیون دالر رسیده است.

تاجیکستان با حضور حدود نیمی از جمعیت هم زبان در افغانستان و داشتن مرز مشترک طولانی و همچنان سیاست روشن در امور همسایگی و همزیستی مسالمت آمیز می تواند افغانستان را بیش از هر کشور دیگری کمک کند.

در امور سیاسی نیز تاجیکستان بنا بر داشتن تجربه خوب در ایجاد صلح و ثبات در کشور خویش می تواند افغانستان را بیشتر از هر کشور دیگری در این مسیر یاری رساند و با معرفی نماینده با صلاحیت در امور صلح افغانستان، بازیگران منطقه و جهان را در رسیدن به صلح و ثبات در این کشور کمک کند.

دلایل گسترش روابط سیاسی و اقتصادی طالبان با کشور های آسیای مرکزی رویکرد متفاوت طالبان نسبت به دوره اول حاکمیت با تصرف مناطق شمالی افغانستان در دهه ۹۰ میلادی توسط طالبان، کشورهای این منطقه دچار ترس و واهمه شدند.

به این دلیل که طالبان با حمایت از گروه‌های اسلام‌گرای آسیای مرکزی تبار، در کنار حمایت از القاعده، خطر بسیار زیادی را متوجه کشورهای این منطقه می‌کرد.

در مقابل، کشورهای آسیای مرکزی هرکدام تمهیدات یک‌جانبه و در مواردی چندجانبه را در مقابل طالبان روی دست گرفتند اما در دور دوم قدرت گیر یابین گروه در ظاهر روابط دوستانه و همزیستی مسالمت آمیز با این کشور ها اعلام نمود که توجه سران برخی کشور های آسیای مرکزی را به خود جلب کرد.

با آنکه ماهیت اصلی گروه طالبان هیچگاه تغییر نخواهد کرد، کشور های آسیای مرکزی باید در این مسیر محتاطانه عمل نمایند.

آسیای مرکزی یکی از محل نگرانی گسترش ناامنی در این کشور هاست.

بنا بر تعهدات طالبان در حفظ امنیت مرزهای این کشور ها، باعث گسترش روابط سیاسی و اقتصادی طالبان با این کشور ها شده است.

نتیجه گیری:

از زمان به دست گرفتن قدرت، طالبان دیپلماسی اقتصادی را دنبال کرده اند، به همسایگان آسیای مرکزی در مورد امنیت مرزها اطمینان داده اند و گسترش تجارت را ترویج کرده اند.

این تغییر، مشارکت های تجاری افغانستان را از پاکستان به سمت آسیای مرکزی و روسیه تغییر مسیر داده است.

طالبان از موقعیت جغرافیایی افغانستان برای امضای تفاهم نامه های زیرساختی، از جمله راه آهن و کریدورهای ترانزیتی، استفاده کرده اند و از سرمایه گذاری منطقه ای در پروژه های بزرگ دعوت کرده اند.

کشورهای آسیای مرکزی در حال ایجاد تعادل در تعامل خود با افغانستان و در عین حال تأمین منافع خود هستند. با این حال، خطرات امنیتی مداوم، تغییرات احتمالی در رهبری طالبان و فشارهای ژئوپلیتیکی خارجی می تواند استراتژی تعامل منطقه را تغییر دهد.

تحولات آینده، مانند افزایش همکاری های اطلاعاتی یا تغییر در صف بندی های اقتصادی جهانی، ممکن است بر نقش منطقه ای افغانستان تأثیر بیشتری بگذارد.

تعهد به عدم حمایت از گروه های تروریستی آسیای مرکزی کشور های آسیای مرکزی به این باور اند که گروه طالبان در ظاهر به کشور های آسیای مرکزی تعهد سپرده است که از پیکار جویان این کشور ها حمایت نخواهد کرد و در مقابل در از بین بردن آنها که خود بخشی از آن است با این کشور ها همکاری می نمایند.

همسویی کشور های روسیه و چین برای گسترش تعامل آسیای مرکزی با طالبان

محور دیگری که دست کشورهای آسیای مرکزی را برای تعامل سیاسی و اقتصادی با حکومت طالبان باز گذاشته است، نگاه هم سو یانه و مساعد دو قدرت روسیه و چین در این زمینه است.

فرصت های اقتصادی که افغانستان برای آسیای مرکزی فراهم می کند، برای کشورهای این منطقه و سوسه انگیز است. بر این مبنای موضوع مهم تر، نگاه اقتصادی کشورهای آسیای مرکزی به افغانستان است که بیشتر از هر موضوع دیگری، این کشور را برای آسیای مرکزی جذاب می کند.

افغانستان به لحاظ اقتصادی برای کشورهای آسیای مرکزی در چند زمینه مزیت اقتصادی پر سودی دارد که به موجب آنها کشورهای آسیای مرکزی آینده شکوفایی را در گسترش تعامل با افغانستان می بینند

افغانستان به عنوان نقطه وصل آسیای مرکزی به آسیای جنوبی

افغانستان برای کشورهای محاط به خشکه (land lock) نقطه وصل ترانزیت به آسیای جنوبی است. کشور های آسیای مرکزی داد و ستد تجاری شان را از مسیر افغانستان به این کشور ها انجام می دهند که هم از بعد زمانی و هم از بعد اقتصادی به صرفه تر از مسیر های دیگر است.

امنیت: افغانستان با داشتن مرز طولانی با کشور های



شکوه و اندوه زن



ما خاموش نمی مانیم با ما همصدا شوید!

شگوفه علم

برد. در چنین روزی در سال ۲۰۲۱، گروهی با تفکر افراطی و بدون هیچ گونه درک از کرامت انسانی، بار دیگر بر خراسان (افغانستان) چیره شدند و با سقوط نظام جمهوری، ارزش‌هایی چون دموکراسی، حقوق بشر، آزادی‌های مدنی و پیشرفت اجتماعی را زیر پا گذاشتند. این روز سرآغاز عصری از تحجر، عقب‌گرد و سلطه‌ی تاریکی بر زندگی میلیون‌ها شهروند، به‌ویژه زنان و دختران افغان بود. بزرگ‌ترین قربانیان این واقعه، زنان و دخترانی بودند که در دو دهه گذشته،

در دل آگست ۲۰۲۱ تقویمی ثبت شده که در عصر تکنالوژی و فناوری جهان؛ تحجر و عقب‌گرد را رقم زده است! در جهان امروز که فناوری، آگاهی و دانش، مرزهای جغرافیایی را درنور دیده‌اند و ملت‌ها یکی پس از دیگری برای دستیابی به آزادی، عدالت و پیشرفت تلاش می‌کنند، ۱۵ آگست در تقویم افغانستان به عنوان روزی تاریک و دردناک ثبت شده است؛ روزی که بار دیگر نشان داد چگونه می‌توان در سایه بی‌تفاوتی جهانی، امید یک ملت را به یغما

چرا نهادهای بین‌المللی، در برابر نقض گسترده و سیستماتیک حقوق زنان در افغانستان، تنها به بیانیه‌های نمادین بسنده کرده‌اند؟

جامعه جهانی، در آزمون حمایت از مردم افغانستان، به ویژه زنان و دختران، مردود شده است. فاجعه ۱۵ اگست، تنها یک عقب‌گرد سیاسی یا نظامی نبود؛ بلکه ضربه‌ای هولناک به پیکر امید و آینده نسل‌های آینده افغانستان وارد کرد. کودکانی که امروز از تحصیل بازمانده‌اند، دخترانی که از رویاهایشان بریده‌اند، و مادرانی که با چشم‌گریان، فردای تیره فرزندانشان را نظاره می‌کنند، تنها بخشی از واقعیت تلخ امروز کشور ماست. نسل‌هایی که هنوز پا به جهان نگذاشته‌اند، بهای اشتباهات امروز ما و سکوت جهان را خواهند پرداخت. در چنین شرایطی، مسئولیت تاریخی ما این است که خاموش نماییم.

باید صدای زنان ستم‌دیده، کودکان بی‌سواد، نخبگان مهاجر و آرزوهای بر باد رفته ملت خود باشیم. نباید بگذاریم ۱۵ اگست تنها در حافظه تاریخ دفن شود؛ این روز باید به سمبل مقاومت، بیداری و آگاهی تبدیل شود. ما باید یادآور شویم که انسان، در برابر تاریکی، همواره با چراغ خرد و آگاهی ایستاده است. نباید بگذاریم که جهل، نفرت و تبعیض بر سرنوشت یک ملت حاکم شود. با قلم، با صدا، با تصویر و با حضور، می‌توانیم روایت گر حقیقت باشیم و جهان را از آنچه بر ما رفته آگاه سازیم.

۱۵ اگست، تنها یک روز نیست؛ یک فاجعه انسانی است، یک زخم باز بر پیکر تاریخ معاصر افغانستان. این روز، یادآور اشک مادران، سکوت دختران، بی‌پناهی مهاجران و خاموشی صدای عدالت در سرزمین ماست.

ما فراموش نمی‌کنیم ما سکوت نمی‌کنیم
ما تا طلوع دوباره آفتاب آزادی، ایستاده‌ایم

با وجود تمام چالش‌ها و محدودیت‌ها، توانسته بودند در عرصه‌های مختلف تحصیلی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی جایگاه خود را بیابند. اما با بازگشت امارت طالبان، دروازه‌های مکاتب و دانشگاه‌ها به روی آنان بسته شد. زنانی که معلم بودند، پزشک، نویسنده، هنرمند، کارمند دولت یا فعال اجتماعی، ناگهان از جامعه حذف شدند و صدایشان در گلو خفه شد. حق آموزش، حق کار، حق آزادی انتخاب، حق حضور در اجتماع و حتی حق ساده‌ای چون قدم زدن آزادانه در خیابان، از آن‌ها گرفته شد. زنان در افغانستان امروز، در پشت دیوارهای بلند تفکر قرون‌وسطایی به اسارت گرفته شده‌اند؛ در حالی که جهان با سرعت به سوی رفاه و توسعه گام برمی‌دارد. سقوط نظام جمهوریت، نه تنها ساختار دولت‌داری نوین را از هم پاشید، بلکه بذور ناامیدی را در دل میلیون‌ها جوان، تحصیل‌کرده، کارآفرین و فعال جامعه مدنی کاشت. فروپاشی اقتصادی، مسدود شدن بانک‌ها، قطع کمک‌های بین‌المللی، بیکاری گسترده، افزایش فقر، رشد جرایم اجتماعی و مهاجرت میلیونی از جمله پیامدهای آشکار این رویداد شوم است. نخبه‌ها، دانشگاهیان، هنرمندان، خبرنگاران و فعالان مدنی یا مجبور به سکوت و انزوا شدند، یا تن به مهاجرت اجباری دادند. فرار مغزها و از دست رفتن سرمایه انسانی، خسارتی ست که نسل‌ها طول خواهد کشید تا جبران شود. در کنار این فجایع، سکوت و بی‌عملی جامعه جهانی، به‌ویژه قدرت‌های بزرگ و نهادهای مدافع حقوق بشر، سؤالات بسیاری را برانگیخته است. چگونه ممکن است در قرن بیست و یکم، سرنوشت نیمی از جمعیت یک کشور به سادگی قربانی معامله‌های سیاسی و منافع منطقه‌ای گردد؟





روزی که جمهوریت سقوط کرد، قیام زنان آغاز شد!

سیندخت کابلی

شد. مقاومتی که از کوچه‌های کابل تا قله‌های هندوکش ادامه یافت و قهرمانان اصلی‌اش زنانی بودند که هرگز تسلیم نشدند. در آن روز سیاه، نظام جمهوری اسلامی افغانستان فرو پاشید. ارتش، پولیس، و نهادهای امنیتی در برابر موج طالبانی فرو ریختند.

میلیون‌ها انسان، در یک شب، به موجوداتی بی‌پناه بدل شدند. فرودگاه کابل به صحنه‌ی گریه، ترس و فرار بدل شد.

کسانی که روزی در دانشگاه‌ها تدریس می‌کردند یا در نهادهای دولتی کار داشتند، حالا به دنبال پروازی برای نجات جان‌شان بودند.

۱۵ آگست ۲۰۲۱، برای مردم افغانستان تنها یک روز در تقویم نیست. بلکه به مثابه سقوط یک شهاب سنگ بزرگ در آسمان افغانستان بود، که یک شبه فضای بیکران این سرزمین را مکدر کرد.

شبی که نه فقط یک دولت سقوط کرد، بلکه امید میلیون‌ها انسان فرو ریخت.

طالبان، این گروه افراطی و زن‌ستیز، ناگهانی کابل را اشغال کردند و دشنه‌ای در قلب آرزوهای مردمی فرو بردند که بیش از دو دهه برای آزادی، دموکراسی، آموزش و عدالت تلاش کرده بودند.

اما این روز، در کنار سقوط، آغاز موجی از مقاومت

نبود نظام قضایی مستقل و تعطیلی دفاتر سازمان‌های حقوق بشری، باعث شد هیچ مرجع قانونی برای رسیدگی به خشونت‌های خانگی و تجاوزها وجود نداشته باشد.

زنان در خانه‌ها نیز از امنیت برخوردار نیستند، زیرا خشونت‌های خانوادگی در سایه‌ی نظام طالبانی شدت یافته و هیچ پناهگاه امنی برای آنان باقی نمانده است.

اما در برابر این فشار و ظلم، زنان افغانستانی خاموش نماندند. در همان هفته‌های نخست، در خیابان‌های کابل، هرات، مزارشریف، بامیان و تخار، زنان شجاع با وجود خطر بازداشت، شلاق یا حتی مرگ، دست به تظاهرات زدند.



با شعارهایی چون «نان، کار، آزادی» و «ما حذف شدنی نیستیم» را بالا گرفتند. طالبان با خشونت پاسخ داد، اما این زنان با صدای رسا، جهان را از واقعیت افغانستان آگاه کردند.

سقوط کابل، نه تنها سقوط یک نظام سیاسی، بلکه سقوط ارزش‌هایی بود که طی بیست سال با خون، تلاش و فداکاری ساخته شده بود؛ ارزش‌هایی چون آزادی بیان، تحصیل برای همه، مشارکت زنان در جامعه و امید به آینده‌ای روشن.

با بازگشت طالبان، زنان و دختران نخستین قربانیان این تاریکی شدند. در قری که زنان در جهان در حال فتح فضا و پیشرفت علمی‌اند، دختران افغانستانی از ابتدایی‌ترین حق انسانی یعنی آموزش محروم شدند.

چهار سال است که دروازه‌های مکتب و دانشگاه بر آنان بسته شده و یک نسل کامل از علم و آگاهی دور مانده است.

این زخم، حتی اگر روزی درمان شود، زمان از دست‌رفته هرگز باز نخواهد گشت.

طالبان نه تنها تحصیل، بلکه کار، سفر و حتی انتخاب پوشش را نیز برای زنان محدود کردند.

زنان شاغل، که ستون معیشتی خانواده‌هایشان بودند، خانه‌نشین شدند و بسیاری به دلیل بیکاری و نبود درآمد، به فقر مطلق فرو غلتیدند.

زنان بی‌سرپرست، که همسران یا سرپرستان‌شان را در حملات انتحاری، انفجارها یا جنگ‌ها از دست داده بودند، بدون هیچ حمایت دولتی یا سازمانی، برای زنده‌ماندن به کارهای سخت و تحقیرآمیز روی آوردند.

در چنین شرایطی، بحران اقتصادی به شکلی بی‌رحمانه زندگی زنان را درهم شکست.

بازار کار بسته شد، تورم افسارگسیخته، بهای مواد خوراکی و سوخت را چند برابر کرد.

بسیاری از خانواده‌ها برای تأمین یک وعده غذا، فرزندان خود را از مکتب بیرون کشیدند یا مجبور به فروش دارایی‌های اندک‌شان شدند.

آن‌ها می‌دانستند که ممکن است دیگر به خانه بازنگردند، اما برای آرمان آزادی قدم برداشتند.

روایت‌های مقاومت، تنها به شهرها محدود نشد. در کوه‌های، پنجشیر، اندراب، بغلان، تخار، بدخشان بادغیس، غور، هرات، کاپیسا، فاریاب، سرپل و نورستان، مردان آزاده‌ای با تفنگ‌های اندک اما قلبی پر از عشق به وطن، در برابر طالبان جنگیدند.

داستان چند زن اندرابی، که زمانی طالبان به خانه‌شان حمله کرد و آنان تا آخرین گلوله جنگیدند، از صفحات زرین مقاومت افغانستان است.

این زنان نه فقط در برابر مهاجم، بلکه در برابر تاریخ ایستادند تا ثابت کنند که آزادی، جنسیت نمی‌شناسد.

فجایع انسانی در این سال‌ها ابعادی دردناک پیدا کرده است. در مناطق هزاره‌جات و تاجیک‌نشین، طالبان دست به کشتارهای دسته‌جمعی، کوچ اجباری و ویرانی خانه‌ها زدند.

خانواده‌های بی‌شماری آواره شدند، کودکان در سرمای کوه‌ها جان دادند و مادران در روستاهای دورافتاده، به دلیل نبود خدمات بهداشتی، در هنگام زایمان جان باختند.

مرگ و میر مادران در این دوره به شکل نگران‌کننده‌ای افزایش یافت. از سوی دیگر، موج خودکشی جوانان - به ویژه دختران - به دلیل فشار روانی، ناامیدی و بی‌کاری، نشان از یک بحران عمیق اجتماعی دارد که طالبان نه تنها آن را حل نکرده‌اند، بلکه خود عامل اصلی آن هستند.

جامعه جهانی، با وجود تمام این فجایع، در سکوتی شرم‌آور فرو رفته است.

کشورهای مدعی دفاع از حقوق بشر، به جز بیانه‌های بی‌اثر، اقدام عملی برای توقف جنایات طالبان نکرده‌اند. این بی‌تفاوتی، زخمی مضاعف بر دل مردم

افغانستان است.

با این همه، زنان افغانستان در خیابان‌ها، و برادران‌شان در کوه‌ها، همچنان علیه جهل و تاریکی می‌جنگند.

آنان با قدم‌ها و سخن‌های‌شان، و اینان با فدای جان‌های شیرین‌شان، یک آرمان مشترک را دنبال می‌کنند: آزادی و رهایی از بند ظلمت طالبانی.

طالبان نماینده‌ی تفکری واپس‌گرا و ضدانسانی‌اند که از آگاهی می‌ترسد و زن آگاه را خطرناک‌ترین دشمن خود می‌داند. آنان دانشگاه‌ها را از استادان مستقل پاکسازی کردند، به رسانه‌ها یورش بردند، هنرمندان را حذف کردند و فرهنگ را به انزوا کشاندند.

جامعه‌ای که در آن زن جایگاه ندارد، زندان است نه وطن. در برابر چنین دشمنی، زبان مقاومت باید همه‌جانبه باشد؛ هم قلم و هم تفنگ، هم اعتراض مدنی و هم دفاع مسلحانه.

آینده افغانستان از دل همین مقاومت‌ها شکل خواهد گرفت. روزی خواهد آمد که دختران دوباره به مکاتب بازگردند، زنان دوباره به کار و فعالیت اجتماعی مشغول شوند و مردان و زنان دوشادوش، کشوری آزاد و آباد را بسازند.

روزی که طالبان تنها در کتاب‌های تاریخ به عنوان نماد ظلم و تاریکی یاد شوند.

۱۵ آگست را باید نه فقط به عنوان روز سقوط، که به عنوان آغاز قیام یک ملت به خاطر سپرد؛ قیامی که زنان با شجاعت بی‌نظیر و مردان با فداکاری بی‌پایان، پرچمش را برافراشته نگه داشته‌اند.





فرهنگ سرا



جلد اول از حنجره تو

درس های از بزرگان فرهنگ

به قلم دکتر شمس الحق آریانفر

فارسی که خواستند دفتر و دیوان را از فارسی به عربی گردانند، با ۹ هزار واژه ناب فارسی ۶۰ هزار بیت سرود و خزینه واژگانی زبان فارسی را نهادینه کرد. در بزرگی و مقام برتر فردوسی است که گفته اند:

سکه ی کاندر سخن فردوسی طوسی نشاند
تا نپنداری که کس از زمره فرسی نشاند
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن
او دیگر بارش به بالا برد و بر کرس نشاند

ستایش خرد از زبان فردوسی، در مقایسه با جهل زدگی امروز افغانستان، معنی دار و شنیدنیست.

خرد افسر شهریاران بود
خرد زیور تاجداران بود
خرد زنده ی جاودانی شناس
خرد مایه زندگانی شناس

در این نبشته درسهای از سه فرزانه روزگار، برگزیده ایم بخش بزرگ ادب و شعر کلاسیک ما، ادبیات تعلیمی است.

تا اینجا که اغلب کتابهای درسی را در قالب شعر ارایه می کردند تا زیباتر و دریافتنی تر به جامعه رسیده باشد، اینجا درسهای را آورده ایم از:

- ابوالقاسم فردوسی بزرگترین شاعر و حکیم و حماسه سرای بی همتای جهانی؛

- ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل، شاعر و عارف بزرگ و سر آمد سبک هندی در ادبیات فارسی؛
- علامه محمد اقبال لاهوری شاعر، عارف و فیلسوف معاصر؛

فردوسی استاد سخن در اوج بحران و دشمنی با زبان

بیدل نفسم کار که حشر معانی ست
چون غلغله صور، قیامت کلماتم
چیست انسان کمال قدرت عشق
معنی کاینات و صورت عشق

علامه اقبال لاهوری معلم بزرگ عشق و آزادی در
روزگار ماست خود از این مقام خویش واقف است
که می گوید:

چو رومی در حرم دادم اذان من
از او آموختم اسرار جان من
به دور فتنه عصر کهن او
به دور فتنه عصر روان من

رباعیاتی را از اقبال میخوانیم که هر کدام جهانی را در
خود نهفته دار.

به نور تو برافروزم نگه را
که بینم اندرون مهر و مه را
چون میگویم مسلمانم بلرزم
که دامن مشکلات لا اله را
بیان ساقی بگردان ساتگین را
بیفشان بردو گیتی آستین را
حقیقت رابه رندی فاش کردند
که ملا کم شنا سدرمز دین را

سلمانی که دربند فرنگ است
دلش دردست او آسان نیاید
ز سیمایی که سودم بردر غیر
سجود بوذر و سلمان نیاید

زمحکومی مسلمانی خود فروش است
گرفتار طلسم چشم و گوش است
زمحکومی رگان در تن چنانست
که مارا شرع و آیین بار ددوش است

جبین راپیش غیر الله سودیم
چو گبران در حضور او سرودیم
ننالیم از کسی می نالیم از خویش
که ماشایان شأن تو نبودیم

ازو شادمانی وزو مردمیست
ازویت فزونی وزویت کمیست
خرد جسم وجانست چو بنگری
توبی جسم شادان جهان نسپری
نخست آفرینش خرد را شناس
نگهبان جانست و آن را سپاس

میرزا ابوالمعانی عبدالقادر بیدل، مردی که در بیان
خویش میگوید:

بیدل نفسم کار که حشر معانیست
چون غلغله سور، قیامت کلیماتم

سبک هندی، سبک مضمون افرونی و معنی بابی های
بکر است. بیدل که استاد مسلم این سبک است، شاه
بیت های شنیدنی در این زمینه دارد.

گوش پیداکن که بیدل از کتاب خاموشان
معنی کز هیچکس نتواند شنود آورده است

حیرت زبان شوخی اسرار ما بس است
آینه مشربان به نگه گفتگو کنند

ز بس بلند فتاد آشیان خاموشی
رسید ناله به جایی که از شنیدن رفت

شخص تصویریم بیدل از کمال ما می پرس
حرف ما ناگفتی و کار ما ناکردنی ست

ای بسامعنی که از نامحرمی های زبان
باهمه شوخی مقیم پرده های راز ماند

هر ادا صد مقصد اما اگر دل پی برد
هر سخن صد معنی است اما کجا فهمد کسی

قابل بارامانت ها مگو آسان شدیم
سرکشی ها خاک شد تا صورت انسان شدیم

ز فرق تا قدم افسون حیرتی بدل
کسی چه شرح کند معنی نگوی ترا

برون ازسینه کش تکبیر خود را
به خاک خویش زن اکسیر خود را
خودی را گیر و محکم گیر و خوش زی
منه در دست کش تقدیر خورا

آدم از بی بصری بندگی آدم کرد
گوهری داشت ولی نذر قباد و جم کرد
یعنی از خوی غلامی زسگان خوار ترست
من ندیدم که سگی پیش سگی سر خم کرد

ز رازی حکمت قرآن بیاموز
چراغی از چراغی او برافروز
ولی این نکته را از من فرا گیر
که نتوان زیستن بی مستی و سوز

غلامم جز رضایی تونجویم
جز آن راهی که فرمودی نیویم
ولکین گریه این نادان بگویی
خری را اسپ تازی گونگویم

دل ملا گرفتار غمی نیست
نگاهی هست در چشمش نمی نیست
از آن بگریختم از مکتب او
که در ریگ حجازش زمزمی نیست

دلی صاحب دلان او برد یامن
پیام شوق او آورد یامن
من و ملاز کیش دین دوتیریم
بفر ما بر هدف و خورد یامن

میارا بزم در ساحل که آنجا
نوای زندگانی نرم خیز است
به دریا غلت بامو جش در آویز
حیات جاودان اندر ستیز است

توای کودک منش خود را ادب کن
مسلمان زاده ترک نسب کن
به رنگ احمر و خون ورگ و پوست
عرب نازد اگر ترک عرب کن

به بند صوفی و ملا اسیری
حیات از حکمت قرآن نگیری
به آیاتش تورا کاری جز این نیست
که از یاسین او آسان بمیری

زمن بر مفتی و ملا سلامی
که پیغام خدا گفتند ما را
ولی تاویل شان در حیرت انداخت
خدا و جبرئیل و مصطفی را

رمز آزادگان

علی محمد مرادی شاعر تاجیکستانی

ما برای آزادی میرزمیم. برای من زیستن زیر چتر
بردگی پست ترین نوع زندگیت.

احمد شاه مسعود

خاک پر ماجرای ما شاهد
حسرت رفته های ما شاهد
قسمت پر بلا ما شاهد
به حقیقت خدای ما شاهد
زرم ما از برای آزادیست
روح ما بر خدای آزادیست
ما خرد را به خود علم کردیم
روی بر دفتر و قلم کردیم
بیش کردیم یا که کم کردیم
زرم ما از برای آزادیست
روح ما بر خدای آزادیست
خون ما ریخت اره ضحاک
خاک ما بیخت دشمن بیباک
سر چو برداشت ننک ما از خاک
خشم ما سوخت خانه افلاک
زرم ما از برای آزادیست



من نمیکویم زیان کنیز یا به فکر بود باش لرز فرصت بی خبر در هر چه هستی زود باش

حضرت ابوالمعانی بیدل

زندگی نامه

حضرت میزار ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل رح
(به کوشش احمد فهیم هنرور)

تولد و انتخاب نام:

در سال ۱۰۵۴ هـ ق در ساحل رودخانه "گنگ" در شهر عظیم آباد و به روایت دیگری در شهر کابل، پسری به خانه میرزا عبدالخالق تولد شد که پدر وی را به منظور عشق معنوی به سلسله طریقت خود "عبدالقادر" نام گذاشت.

خورشید خرامید و فروغی به نظر ماند
دریا به کنار دگر افتاد و گهر ماند
آتشکده رفت و ز گهر ریخت شراری
دل آب شد و قطره خونی ز جگر ماند
آن سایه گذشت از اثرش دست نوازش
این نقش قدم داغ شد و خاک به سر ماند
چهار عنصر

مرگ پدر و مادر و میرزا قلندر:

عبدالقادر هنگامی که بیش از چهار و نیم سال نداشت از سایه پدر محروم شد، مادرش نیز بعد از مدت کوتاهی به حق پیوست. میرزا قلندر برادر پدرش (کاکایش) که شخص حلیم و عارف بود به تربیت وی پرداخت و تا حد امکان برای عبدالقادر یتیم امکانات تعلیم و تربیت را فراهم نمود.

برادر:

در مجموعه نغز از میرزا عبدالله برادر بزرگ حضرت بیدل تذکر رفته است. حکیم حفیظ الله خان نواسه میرزا عبدالله بود و گمان میتوان برد که عبدالله برادر اندر حضرت بیدل بوده باشد اما در نوشته های خود حضرت بیدل و تذکره های دیگر چیزی در این مورد نمیتوان یافت.

وفات و محل دفن:

حضرت بیدل آخرین آینه تابان شعر عارفانه بود که نور وجودش روز پنجشنبه چهاردهم قوس سال ۱۰۹۹ هـ ش مطابق به ۵ دسامبر ۱۷۲۰ که مصادف به دهمین سال سلطنت محمد شاه گورکانی است به خاموشی

عبدالقادر پس از مدتی به توصیه میرزا قلندر که خود از صوفیان با صفا بود مکتب و مدرسه را رها کرد و مستقیماً تحت آموزش معنوی وی قرار گرفت. درد فراق مادر را حضرت بیدل در چهار عنصر چنین بیان میفرماید:

گرایید و در صحن خانه اش، در جایی که خودش تعیین کرده بود بطور مؤقت دفن گردید.

روایت است که حضرت بیدل در ماه محرم الحرم ۱۱۳۳ مبتلا به تب شدید محرقه گردید. تب چهار تا پنج روز دوام یافت. روز پنجم بعد از یک غسل مختصر حالت حضرت بیدل باز وخیم شد و تب در بدنش شدید تر گردید.

هنگامی که پیکر حضرت بیدل را از بسترش برداشتند آخرین رباعی و غزل وی را در پهلوی بالینش یافتند. رباعی این است:

بیدل کلف و سیاه پوشی نشوی
تشویش گلوی نوحه گوشی نشوی
بر خاک بمیر و همچنان رو بر باد
مرگت سبک است بار دوشی نشوی

خوشگو شاگرد وفادار حضرت بیدل در کتاب سفینه خود در باره رباعی فوق چنین میگوید: دیدم که پسر مامای حضرت بیدل به اسم میرزا محمد سعید ولد میرزا عبادالله پارچه کاغذ را که یک رباعی و یک غزل در آن نیشته شده بود از زیر بالینش یافت و در حضور همه به آواز بلند قرائت نمود. غزل این است:

به شبمنی صبح این گلستان فشاند جوش غبار خود را
عرق چو سیلاب از جبین رفت و مانکردیم کار خود را
زیاس ناموس ناتوانی چو سایه ام ناگزیر طاقت
که هر چه زین کاروان گران شد بدوشم افگند بار خود را
به عمر موهوم فکر فرصت فزود صد بیش و کم ز غفلت
تو گر عیار امل نگیری نفس چه داند شمار خود را

پژوهش های بعدی توسط استاد سید محمد داؤد الحسینی، همه متفق و گواه بر آن اند، که بقایای حضرت بیدل بعد از دفن مؤقت در صحن خانه اش، به وسیله مریدان و ارادتمندان و بازماندگان خاندانش، به وطن اصلی او افغانستان انتقال داده شده و در قریه یکه ظریف، خواجه رواش کابل مدفون گردید.

جناب خواجه صاحب حسن نظامی شخصیکه آبدیه یی را بنام زیارت حضرت بیدل احداث کرده، میگوید:

چون مزار حضرت بیدل مفقود الاثر بود و از اینکه من همیشه آثار جناب ایشان را مطالعه مینمایم این مزار حقیقی مونس جان و دل میرزا حضرت بیدل نیست - من به فکر ابقای نام حضرت بیدل صاحب در دهلی این کار را کرده ام و به نظام حیدر آباد دکن که اجدادش از مخلصین حضرت بیدل بودند، بغرض تعمیر یک یادگار بنام بیدل استمداد پولی کردم. نظامی ۵۰۰۰ هزار کلداری هندی فرستاد و من دو هزار روپیه را صرف آن آبدیه کردم و ۳۰۰۰ آنرا صرف خانقا نمودم. قبر حقیقی حضرت بیدل معلوم نیست.

از دیوان میرزا اسد الله خان بیگ غالب شاعر شهیر اردو زبان هندوستان، بیت ذیل را نیز میتوان دلیلی برای اینکه مقبره حضرت ابوالمعانی بیدل در هندوستان نیست، یاد کرد.

گر طے بیدل کا سنگ لوح مزار
اسد آئینه پرواز معانی مانگے
اسد الله خان بیگ غالب

جایگاه بیدل:

در یک تحقیق که در مورد "بیست بهترین شاعر" هندوستان، پاکستان، ایران و تاجکستان انجام دادم، دریافتیم که جایگاه حضرت بیدل نه تنها در بیست بهترین بلکه در صد بهترین شاعران هندوستان و پاکستان هم نیست.

بسیار کم در باره حضرت بیدل نوشته اند و آگاهی دارند. در دهلی هم به مشکل میتوان کسی را یافت که در باره زندگی، اشعار و یا مزار حضرت بیدل معلومات دقیق داشته باشد.

در چند دهه گذشته تعدادی محدود در ایران با اشعار و آثار حضرت بیدل آشنا شده اند. مقالات، دیوان غزلیات، رباعیات و مثنوی های حضرت بیدل نیز به

چاپ رسیده است.

بعد از اینکه تخلص بیدل بر دل میرزا عبدالقادر کیفیت طاری نمود، دست دعا برداشته و سوره فاتحه را قرائت نموده خود را بیدل خطاب کرد.

خوشگو میگوید: در رابطه به تغیر تخلص از رمزی به بیدل جناب میرزا عبدالقادر با استاد خود شاه کمال نیز مشوره نموده بود.

بیدل و مطالعه شرح جامی:

حضرت بیدل در سن ده سالگی مضامین فقه را به اتمام رساند و شروع به مطالعه شرح جامی (کتاب حضرت نورالدین عبدالرحمن جامی رح) که در آن زمان آموزش آن در میان مسلمانان هند رواج بود، پرداخت. حضرت بیدل شوق و ارادت خاص بر حضرت جامی رح داشت.

اخلاص به حضرت حافظ رح:

حضرت بیدل به حضرت حافظ اخلاص خاصی داشت و به استقبال از غزل حضرت حافظ، چنین میسراید:

حقه دهان

از حلقه دهانش هر گه سخن برآید
آپ از عقیق ریزد در از عدن برآید
از شوق صبح تیغش مانند موج شب
گلهای زخم دل را آب از دهن برآید
از روی داغ حسرت گر پینه باز گیرم
با صد زبانه چون شمع از پیرهن برآید
بند ز بار خجلت چون تیشه سرنگونی
بر بیستون دردم گر کوهکن برآید
وصف بهار حسنش گر در چمن بگویم
چون بلبل از گلستان گل نعره زن برآید
تار نگه رساند نظاره را به رویش
هرکس به بام خورشید با این رسن برآید
بیدل کلام حافظ شد هادی خیالم
دارم امید آخر مقصود من برآید
ابوالمعانی بیدل

در تاجکستان از اشعار حضرت بیدل استقبال گرم صورت گرفته است. شهید نقیب خان طغرل احراری بیدل شناس مشهور تاجکستان شهرت حضرت بیدل را به اوج آن رسانده است.

در افغانستان حضرت بیدل در صف شاعران بلند پایه مانند مولانا جلال الدین محمد بلخی، حکیم سنایی غزنوی، عطار نیشابوری، حافظ شیرازی، سعدی شیرازی، حکیم ناصر خسرو بلخی، نورالدین عبدالرحمن جامی، امیر علیشیر نوایی قرار دارد. هیچ محفل شعر خوانی بدون اشعار حضرت بیدل انجام نمی یابد.

افغانستان یگانه کشوریست که شعرای و نویسندگان معاصر از مطالعه بیدل بیشترین فیض را میبرند.

شاه کمال:

حضرت بیدل اکثر اوقات با کاکایش راهی رانی ساگر میشدند و در آنجا با جناب شاه کمال ملاقات مینمودند. شاه کمال شخص صوفی بود و برای حاجتمندان دم و دعا مینمود.

به قول بندر ابن داس خوشگو در شعر گویی شاه کمال استاد حضرت بیدل بود. بیدل هم جناب ایشان را به استادی خود یاد نموده است.

راز تخلص رمزی:

در کتاب ریاض الافکار تخلص بزمی ذکر شده است اما در کتاب سفینه خوشگو و نشتر عشق به تخلص بزمی اشاره شده است.

بیدل در اوایل به شوق حق ترانه های عشق میسرود و چون بر حفظ و پنهان کردن راز عشقش به حق اصرار مینمود بخود "رمزی" تخلص انتخاب نمود تا اینکه بر اثر مطالعه گلستان سعدی از مصراع "بیدل از بی نشان چه گوید باز" به شوق آمد و تخلص خود را از رمزی به بیدل تغیر داد.

طلب ندارم

دست از طلب ندارم تا کام من برآید
یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید
بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر
کز آتش درونم دود از کفن برآید
بنمای رخ که خلقی واله شوند و حیران
بگشای لب که فریاد از مرد و زن برآید
جان بر لب است و حسرت در دل که از لبانش
نگرفته هیچ کامی جان از بدن برآید
از حسرت دهانش آمد به تنگ جانم
خود کام تنگدستان کی زان دهن برآید
گویند ذکر خیرش در خیل عشقبازان
هر جا که نام حافظ در انجمن برآید
حضرت لسان الغیب حافظ شیرازی رح

آشنائی با زبانهای دیگر:

حضرت بیدل زبان های ترکی و عربی را در مدرسه
آموخت، با سنسکرت و بنگالی نیز آشنایی داشت.
کتابهای مروج در آن زمان را بخوبی میتوانست مطالعه
و تحلیل نماید.

آشنائی با شاه کابلی:

در سال ۱۰۷۶ با "شاه کابلی" که از مجذوبین حق بود
آشنا شد. دیدار با شاه کابلی تأثیری عمیق بر وی
گذاشت. شاه کابلی شخص صوفی و اهل تصوف بود.
حضرت بیدل با وی حدود دو یا سه بار ملاقات نمود.
برای اولین بار حضرت بیدل با شاه کابلی در اریسه که
در آن زمان جوان بیش نبود، ملاقات نمود.

در باره آخرین ملاقات چنین حکایت میکنند: آخرین
ملاقات حضرت بیدل با شاه کابلی در دهلی صورت
گرفت. حضرت بیدل سوار بر اسب بود که ناگهان
شاه کابلی دیوانه وار بطرف وی می آید. حضرت بیدل
برای ادای احترام از اسب پائین و در حضور شاه کابلی
مودبانه سلام مینماید. شاه کابلی دست حضرت بیدل
را گرفته و در کنار یکی از دکان های خالی نشسته
نکات مهم تصوف را تشریح مینماید. حضرت بیدل با
دقت خاص سخنان شاه کابلی را میشنود. سخنان شاه
کابلی آنقدر بر روح و روان حضرت بیدل اثر نمود که

بیخودی بر وی حاکم شد. وقتی که به هوش آمد دید
که شاه کابلی در نزدش نیست.

در چهار عنصر این واقعه شرین را بعد از بیست سال،
چنین بیان میکند:

"امروز بیست سال است مست خیال آن ساغرم"

جناب حسینی چنین مینویسد: حضرت بیدل در کتاب
چهار عنصر از ملاقات ها و دیدار های که با مشایخ
آن روزگار داشته ایاتی را تحریر نموده و از اوصاف
پاک و معجزه های که از آنها به چشم سر دیده بوده
یاد کرده است. ولی چیزیکه قابل لمس است او این
بوده که تمایل حضرت بیدل با شاه کابلی بیشتر و
نزدیکتر از دیگر مشایخ بوده است.

چرا که دیدار ها و ملاقات های که با شاه کابلی داشته
است از آن چنین بر می آید، که نقش شاه کابلی بر
زندگی و اندیشه های عرفانی بیدل خیلی اثر گذار بوده
است و آتشی بوده بر خرمن وجود بیدل و بیدل در
سومین و آخرین دیدار و ملاقاتش با شاه کابلی میگوید.

دلدار گذشت و نگهی باز پسین ماند
در رفتن او آنچه بجا ماند همین ماند
چو شمع که خاکسترش آئینه داغ است
من سوختم و چشم سیاهی به کمین ماند
دیگر چه نثار تو کند مشیت غبارم
یک سجده جبین داشتم آنهم به زمین ماند
بیدل

حضرت بیدل، شاه کابلی را در پرواز دیده است.
(نقل قول از استاد تأمل افیس)

یک روز بیدل سوار بر اسبی بود، اسب چهار نعل می
تاخت، چنانکه بر باد پیشی میگرفت.

میرزا متعجب بود که چرا مردم چشم به او دوخته
اند؟ مگر تاختن اسب تعجب آور است؟

کسی مرحوم مولانا خسته را مکتشف این لقب شمرد و کسی استاد خلیل الله خلیلی را و بعضی افراد دیگری را.

لقب ابوالمعانی بر حضرت بیدل، سه قرن پیش تر از تالیف کلیات بیدل بر او منسوب گشته بود، این القاب خودسرانه نبوده و هر یک چون ملک الشعراء، علامه، شیخ الشعراء، ابوالمعانی که بزرگترین مرتبه آن است، با وفاق بزرگان معرفت و تصمیم ایشان بر فاضلی اعطا میگردید.

حضرت بیدل در مقدمه چهار عنصر میفرمایند:

آینه توجه "شفقت نگاهان" غبار اندود تغافل مباد، و کمند را آفت "التفات دستگاهان" چین بی توجهی میناد، که تهمت آلود "نسبت" آب و گل ابوالمعانی عبدالقادر بیدل در طوفانگاه عالم ایجاد محیطی است ساحل فروش غبار نادانی، و در دیر ستان اقلیم تعین شعلهء خاشاک بدوش کسوت ناتوانی. کلیات بیدل چاپ کابل چهار عنصر.

این اظهارات ایشان در سن چهل و یک سالگی اتفاق بیان افتاده. چرا سن چهل و یک سالگی؟

حضرت بیدل میفرمایند:

از آن هنگام که تا حال نفس شماری عمر مقارن سال چهل و یکم است. ص ۱۲ کلیات بیدل چاپ کابل چهار عنصر.

شاعر نامدار افغانستان صوفی غلام نبی عشقوری از حضرت بیدل الهام گرفته و آن بزرگوار را شاهنشاه اقلیم سخن مینامید و مخمس های زیادی نوشته است.

صوفی صاحب عشقوری به شخصیت عالی مقام حضرت بیدل سخت ادارت داشته چنانچه میفرماید:

عشقوری را گر مددگار حضرت بیدل نشد
از کجا آورده است این موج طوفان زیر پرست

ناگهان میرزا به پشت سر خود نگاه میکند، و شخصی را میبیند که به دنبال اسب او، در پرواز است. او شاه کابلی بود که میخواست قدرت روحانی خود را نشان بدهد و جهان را به حیرت اندازد.

[عنصر اول، ص ۲۸]

شاه کابلی، بیماران را در آنی، بهبود میبخشید و بیماری چشم بیدل را نیز در لحظه ای شفا بخشیده بود.

[عنصر اول / ص ۱۶۳]

میرزا قلندر:

حضرت بیدل در فراق اولین مربی معنوی اش میرزا قلندر که در سال ۱۰۷۶ وفات نمود، به ماتم نشست و در سوگ وی مرثیه ذیل را نوشت:

بگوش هوشم آخر هاتفی گفت
قلندر یافت وصل جاودانی
۱۰۷۶ ه. ش

لقب (ابوالمعانی):

شاعر ملی پاکستان علامه محمد اقبال لاهوری حضرت بیدل را "مرشد کامل" میدانست و از اشعارش احترامانه استقبال مینمود. اسد الله خان بیگ غالب شاعر اردو زبان هندوستان حضرت بیدل را بحر بیکران مینامید. علامه اقبال میفرماید که سرمایه ادبی بیدل آنقدر است که اگر شخصی تمام عمر خود را صرف مطالعه وی کند بازهم کم است.

پروفسور سلیم چشتی میگوید که در دنیا تنها چهار شخصیت هستند که اگر انسان در طلسم شان گرفتار شود دیگر راه برای رهایی وجود ندارد. این چهار شخصیت عبارت از محی الدین ابن عربی، شنکر آچاریه، هیکل و ابوالمعانی بیدل میباشند.

محترم تامیل آفیس در این باره چنین مینویسد: ارجمندی در برگه با عزت دوستان بیدل سوالی را مطرح کرده است، که لقب ابوالمعانی را به بیدل کی اعطا نموده؟

ویا:

ز فیض خواندن آثار عبدالقادر بیدل
بخود پیدا نمودم اینقدر گنج معانی

ویا:

هر دیار و شهر را فرمانروای دیگر است
لیکن اقلیم سخن بر حضرت بیدل رسید

قرائت قرآن مجید:

بیدل از طفولیت به قرائت و تلاوت قرآن مجید علاقه و استعداد خاصی داشت و بدین ملحوظ در زمانی کوتاه قرائت قرآن کریم را آموخت. وی در سال پنجم عمرش کلام مجید را ختم نمود. بندر ابن داس خوشگو (شاگرد وفادار بیدل) میگوید که بیدل در سن پنج سالگی کلام پاک را ختم نمود که نیاز فتح پوری و کوثر چاندی پوری نیز گفته های خوشگو را تأیید میکنند. خوشگو چنین میگوید:

چون از رضاع بر آمد، و قدم به پنج سالگی گذاشت
زبان را که از اعضای رئیسه انسانی است به ختم کلام
مجید شادابی بخشید.

شعرای هم عصر:

زمانیکه حضرت بیدل وارد دهلی گردید معلوم شد که اینجا بنام سبک هندی یک سبک جدید شاعری بنیاد گزاری شده است. در دیباچه مثنوی محیط اعظم حضرت بیدل از ظهوری، هلالی، زلالی، سالک، طالب، سرمد، شیدا، سلیم و صائب تبریزی نام برده است.

شاگردان حضرت بیدل:

میر قمر الدین شاکر آصف، نواب سعادت الله خان، میر عبدالصمد سخن، لاله سکه راح سبقت، محمد عطاء الله عطا، بندرا بن داس خوشگو، برخوردار بیگ فدوی، میر محمد احسن ایجاد، گور بخش حضوری، مغل خان قابل، شاه سعد الله گلشن، خواجه عبدالله ساقی، آقا ابراهیم فیضان، میر محمد زمان راسخ، ایزاد بخش رسا، محمد امین عرفان، محمد صادق القاء، شیر خان لودهی، میرزا عبادالله، رفیع خان باذل، عاشق محمد، مولوی محمد سید اعجاز اکبر آبادی، نواب

حسین قلی خان، ولی دکنی، نعمت خان عالی، شیخ حسین شهرت، حاجی محمد اسلم سلیم، سید جعفر زتلی، میر عظمت الله بیخبر بلگرامی، میر عبدالجلیل واسطی بلگرامی، سید جعفر روحی، رامی (شاگرد هندو مذهب)، عمده الملک نواب امیر خان انجام، حافظ محمد جمال تلاش، میرزا سهراب رونق، قیوم خان فدائی، منعم خان منعم، آنند رام مخلص، محمد احسن سامع، گل محمد معنی یاب خان، شاه فصیح افصح، میرزا محسن دوالقدر، میرزا مبارک الله ارادت خان واضح، سراج الدین علی خان آرزو، شیخ صدرالدین پشاور، میر ابوالفیض مست، میر محمد هاشم جرأت موسوی خان و ناظم خان از جمله شاگردان ممتاز حضرت بیدل بودند.

شوق تصویر برداری:

بعد از اینکه حضرت بیدل از متھرا به دهلی برگشت، از انوپ چترا رسام ماهر دهلی و دوست دیرینه اش خواست تا از وی رسمی بکشد. انوپ چترا بعد از تکمیل شدن، رسم را به حضرت بیدل تقدیم نمود. رسم آنقدر شفاف و دقیق بود که به مشکل میتوان اصل و رسم را تشخیص داد. این رسم تقریباً ده سال نزد حضرت بیدل موجود بود.

بیدل در خانه:

حضرت بیدل عموماً در خانه میبود و اوقات زیادی را در مطالعه و شعر گویی میگذراند. شام ها در حویلی با جمع از دوستان و شاگردان تا نیمه شب ها مینشستند و شعر میسرودند. حضرت بیدل قصه ها و خاطرات خود را با دوستان شریک میساخت.

گویند حضرت بیدل همیشه با آواز خفیف صحبت مینمود اما زمان دکلمه اشعارش آواز خود را بلند مینمود تا همه حاضرین بخوبی بشنوند.

پیدایش فرزند:

۱۱۲۰ ه سال خوشی برای حضرت بیدل بود چون بعد از مدت زیادی خداوند فرزندی برایش اعطا نمود که وی را عبدالخالق نام گذاشت. در چهار عنصر چنین تذکر رفته است.

۱۳۴۲ هـ ش چاپ شد؛

* جلد سوم که شامل عرفان، طلسم حیرت، طور معرفت، و محیط اعظم می‌باشد در ماه دلو ۱۳۴۲ هـ ش چاپ شد؛

* جلد چهارم که چهار عنصر، رقعات و نکات را در بر گرفت در ماه جوزای ۱۳۴۴ هـ ش به چاپ رسید؛

هر غزل به ترتیب حروف هجا که در آخر قافیه‌ها آمده، به سلسله حروف الفبا طبع شده و این ترتیب در حرف اول مصراع اول مطلع نیز رعایت گردیده است. در پایان هر جلد فهرستی نیز ترتیب و طبع گردیده که در پالیدن و یافتن غزل‌ها آسانی پیش می‌آید. در طبع این دیوان توجه فاضل محترم دکتر میر نجم الدین انصاری، سعی ملک الشعرا استاد عبدالحق بیتاب، همکاری خطاط شهیر سید محمد داؤد حسینی خاصه اهتمام و کوشش شباروزی شاعر و محقق محترم خال محمد خسته قابل یاد آوریست.

عرفان:

این منظومه در بحر خفیف مخبون اصلم مسبغ (= فاعلاتن مفاعلهن فعلاتن) سروده شده و مشتمل بر یازده هزار بیت است که سیر تطور وجود را بخوبی مینماید.

توضیح:

بحر مخبون: شعرهای به وزن مفاعلهن فعلاتن مفاعلهن فعلن:

مثال

به جهد عزت مسند نمیشود حاصل
نمیتوان به فلک بیدل از دویدن رفت
بیدل

عرفان که گویا منزل اول سیر معنوی حضرت بیدل است، منزل مجردات نیز بشمار می‌آید، زیرا در این سفر وجود مطلق از حجله‌ی اطلاق (دنیای لاهوت) به دنیای جبروت و باز به عالم ملکوت (عالم امر) نزول میکند، و پس از این منزل، سفر و یا تنزل به دنیای ناسوت و یا به دنیای مواد آغاز میگردد.

دو تاریخ از حساب آورد بیرون که داخل شبه خون گشت و خطا رفت نخست افسونی از اعجاز پرداخت که از افراد هر عنصر فنا رفت دوم در اجتماع چار عنصر نحوست بود چون رنگ از صفا رفت

از این خوشی چندان دیری نگذشته بود که عبدالحق یگانه فرزندش به عمر ۲ سال ۹ ماه و ۸ روزگی وفات نمود. حضرت بیدل با حوصله بسیار زیاد از این غم میگذشت. گویند کفن فرزند را خودش انتظام نموده تا دروازه خانه جنازه را بدستش رساند. بیدل لب درب به آواز بلند میگوید "دوستان فرزند از من مرده شما چرا اینقدر گریه دارید؟"

در ظاهر حضرت بیدل بسیار قوی و با استقامت معلوم به نظر می‌آمد اما در در باطن قلب شکسته و کمزور شده بود و از مرثیه که برای وفات پسرش نوشته بود، میتوان اندازه کرد.

آثار:

مجموع آثار حضرت بیدل به همان شیوه که شایسته چاپش را داشت در وقت و زمان آن به دلایل گوناگون به چاپ نرسید. مجموعه از آثار حضرت بیدل در سال ۱۲۹۹ هجری قمری در هند به کوشش ملا نورالدین طبع شد ولی این نسخه‌ها مشتمل از کلیه آثار نبود و اشتباهات املائی داشت و برای خواننده خسته کن بود.

نسخه دیگری که به کوشش مرحوم سردار نصرالله خان نائب السلطنه در کابل بشکل حروفی با خط بزرگتر الی ردیف "د" رسیده بود که نائب السلطنه جهان را وداع گفت و دیوان به پایه اتمام نرسید.

* جلد اول بعد از تصامیم روشنفکران و متفکرین در اوایل ماه اسد ۱۳۴۱ هـ ش به چاپ رفت و به دسترس مردم قرار گرفت؛

* جلد دوم که شامل ترکیب بند، ترجیع بند، قصاید، قطععات، رباعیات و مخمسات می‌باشد در ماه سرطان

تشریح:

اول- دنیای لاهوت: {ل م} (ترکیب اضافی، مرکب) در بار آسمانی (ناظم الاطباء) عالم صقع الاهی و عالم سرمد و مرتبت ذات و احدیت است.

دوم - عالم جبروت: یعنی عالم عقول، یا عالم معنا که از صور و اشباح (تصویر کردن ها و مجسم ساختن ها) مبرا است.

سوم - عالم امر: به مجموع موجودات مجرد عالم امر میگویند. در عالم امر هر موجود به صرف اراده و امر الاهی محقق میشود بی آنکه منتظر آماده شدن زمینه ی مادی و فرا رسیدن زمان باشد.

چهارم - عالم ناسوت: عالم طبیعت و اجسام و جسمانیات و زمان و زمانیات را عالم ناسوت مینامند و عالم ملک و شهادت هم گویند. (سید همایون شاه عالمی)

حضرت بیدل مثنوی عرفان را خیلی دوست میداشت و بر او میبایلد. چنانچه از زبان مبارکش شنیده شده است که میفرمایند (آنچه ما داریم نسخه عرفان است).

طور معرفت:

این منظومه در بحر هزج مسدس محذوف (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) سروده شده است و شامل حدود هزار و سیصد بیت است. مثال وزن، یعنی به وزن این غزل بیدل سروده شده:

عدم زین بیش برهانی ندارد
وجوب است آنچه امکانی ندارد

مقطع:

خیال زندگی دردیست بیدل
که غیر از مرگ درمانی ندارد
بیدل

این سفر به دنیای بی چون (اطلاق) و مراجعت آن به آئینه خانه دنیایی چند و چون (کثرت) میباشد.

در پایان این منظومه شاعر نظری به وراء عالم می افکند و نقش های قدم خود را از آن کوه تا این وادی می شمارد، همه چیز را زیبا ببیند ولی به این اندیشه نیز می افتد که مبدا این کوششهای که در دنیای وحدت به خرج داده است باز هم خلیج پهناوری را بین قله ی شامخ (اطلاق) و بین دشت های هموار (تعین) ایجاد نموده باشد. و از این روست که بر آن میشود که تا حدودی این دو مرزی را که وهم احول ایجاد کرده و در میان نهاده است از میان بردارند:

سر آن طره گر خواهی گشودن
حذر کن از خیال شانه بودن
دویی بر صافی آئینه زنگ است
تویی در عالم من سخت تنگ است
من و مای تو حرف شخص یکتاست
زبان موج ها در کام دریاست
لباس جلوه بیرون از قیاس است
دو عالم شوخی رنگ لباس است
کسی کاشوب حسن ما و من دید
همان یوسف ز بوی پیرهن دید

طلب و توکل

در توکل چه آبرو دیدی
جز فسردن دگر چه فهمیدی
چه قدر آرزو به هم سوزد
تا توکل چراغی افروزد
جهد دانایست جهل مگیر
در طلب فیض هاست سهل مگیر
قطره کش جهد راهبر باشد
چون به منزل رسد گهر باشد
در طلب گر همه ز پا افتی
خوشر از جاده رهنما افتی
بی طلب یار نتوان یافت
بی تپیدن کنار نتوان یافت
بیدل

طور معرفت

طلسم حیرت:

این منظومه در بحر هزج مسدس محذوف (=مفاعیلن مفاعیلن فعولن) سروده شده، بالغ بر سه هزار و هفتصد بیت است و تاریخ اتمام آن سنه ۱۰۸۰ ق است.

پس از طور معرفت که منزلگاه نخستین کاروان تعیین به دنیای ناسوت بود، حضرت بیدل با منظومه ی طلسم حیرت بر آنست تا این کاروان را به شهر حصار جسمی انسان برساند.

این مثنوی بسیار استوار، عمیق و رسا است و میتوان گفت بهترین منظومه ی حضرت بیدل بشمار میآید. زبان ادبیات این مثنوی رمزی است، لیکن نه همانند (سلامان و ابسال) نورالدین عبدالرحمن جامی، و یا قصه ی کنیزک مثنوی مولانا جلال الدین محمد بلخی که رمزی مطلق است. بلکه رمز مشروح این قصه مانند رساله ی (الغفران) ابوالاعلاء معری (۴۴۹-۳۶۳ ق) یا کمندی الهی داتته (۱۳۲۱-۱۲۶۵ م) روح شک و هزل ندارد، بلکه رمز سرگذشت انسان است که چگونه روح خداوندی در آن دمیده شده، و به چه شیوه بر شر چیره میگردد و به کمال خویش نائل میآید.

محیط اعظم:

در سال ۱۰۷۸ هـ ق سرایش مثنوی "محیط اعظم" را به پایان رساند، این مثنوی دریای عظیمی است لبریز از تأملات و حقایق عرفانی.

این منظومه در بحر متقارب مثنی مقصور (فعولن فعولن فعولن فعول) سروده شده و در حدود هزار و دوصد و هفتاد بیت است. مثنوی یاد شده به هشت دور تقسیم میگردد، و به اصطلاح شاعر عشق است که محیط اعظم دنیای وجوب و امکان است، عشق است که حسن را از پرده بیرون میسازد و معشوق را از حجله ی وحدت به شاهراه کثرت میآورد.

به بزمی که از رفعتش بر زمین
نگه سجده ریزد ز خط جبین
خوش افتاد در چشم اهل شهود
ز ساغر قعود و ز مینا سجود

صراحی سوی قبله ی جام مل
به هر سجده سازد ادا چهار قل
شب و روز از شوق محراب جام
گاهی در سجود است و گه در قیام
قیامش ز دل شعله انگیختن
سجود از نظر رنگ دل ریختن
بود قلقل او اشارت پیام
که بی خون دل سجده باشد حرام
چرا زاهدان را برو رشک نیست
که یک سجده اش خالی از اشک نیست

رباعیات:

از حضرت بیدل در مجموع ۳۸۶۱ رباعی به جا مانده، که همگی دارای مفاهیم بلند عرفانی، فلسفی و اخلاقی است. مجموع این رباعی ها در جلد دوم کلیات وی مسطور میباشد.

شرح اولین رباعی: در مورد اولین رباعی خود، حضرت ابوالمعانی بیدل میفرماید که یک هم صنفی ام همیش قرنقل (لونگ) در دهان خود میگذاشت و وقتی که صحبت میکرد از دهانش بوی خوش میامد و دماغ شخص مخاطب معطر میشد، من هم این رباعی را نوشتم.

یارم هرگاه در سخن می آید
بوی عجیش از دهن می آید
این بوی قرنقل است یا نگهت گل
یا رائحه مشک ختن می آید

از اثر این رباعی همه حیران شدند و یقین نمیکردند که یک جوان کم سن به این حلاوت و زیبایی رباعی را بتواند بگوید.

در تذکره حسینی معلوم میشود که حضرت بیدل اولین رباعی خود را که در وصف خشبوی دهان هم صنفی خود سروده بود، دوازده سال داشت اما خوشگو عمر بیدل را نو و نیم سال ذکر کرده است. خود بیدل در عنصر دوم کتاب چهار عنصر چنین میفرماید: ایامیکه اعداد معقولات عمر از پایه نقصان احاد درگذشت و

با دستکمال فرصت شماری سال عشر مقارن گشت... یکی از طفلان همدرس اکثر اوقات قرنقل زیر زبان گذاشتی. چند رباعی دیگر از کتاب رباعیات:

دی وقتِ وداع او مشوش بودم
از هستی خود سخت بلا کش بودم
آخر نم انفعال شد چاره گرم
گر آب نمیشدم در آتش بودم

هر چند نقاب ماه بر میدارم
آینه ی خود ز آه بر میدارم
از عشق چه دم زنم که مانند حباب
سر نیست اگر کلاه بر میدارم

ای بسته به افسوس ملایک گردن
راحت خواهی تکلف از دوش فکن
تجربید، تنقید، نپسندد هرگز
تا رشته به پاست میگریزد سوزن

تاکی دامن به گردِ ظلم آلودن
باید رحمی به حالِ خود فرمودن
از کشتن پشه ی ضعیف ای غافل
خونی که چکد، خون تو خواهد بودن

تاکی به غبار وهم پنهان گشتن
زین بیش، نقابِ جلوه نتوان گشتن
ای سایه زخویش چشم پوشیدن تست
در کسوت آفتاب، عریان گشتن

حضرت بیدل گذشته از آثار منظوم، دارای منشآت (انشآت) و مقالات شیوا و رسایی نیز میباشد، اینک را سزاوار است تا شرح هر یک از زبان خامه باز گوئیم:

چهار عنصر:

این اثر، از آثار منشور حضرت بیدل است و ترجمه ی حال و شرح آراء وی بشمار میآید. چهار عنصر از بهترین و روان ترین نثرهای اوست و وجه تسمیه آن بدین نام از دو جهت میباشد:

نخست آنکه این کتاب در چهار جزء تدوین یافته و هر جزء را بیدل بنام عنصری یاد کرده، که هر عنصر دوره ی است از دوره های حیات او.

وجه دوم: از آنجا که این اثر در ترجمه ی حال شاعر تنظیم یافته، و وجود او عبارت است از چهار عنصری که چهار خلط انسانی از آن به وجود آمده بدین سبب چهار عنصر نامیده شده است.

زیرا این کتاب شرح زندگانی اوست در دنیای (ناسوت) و در عالم جسم و دنیای عناصر، یعنی فصول زندگی او از بهار تا خزان.

پوشیده مباد که چون پیکر بی نشان قادریت، کسوت آب و رنگ عبدیت پوشید، و صفای آئینه ی حقیقت با رنگ کدورت مجاز جوشید، عنقای آشیان اطلاق و در قفس اندیشه ی تقید افتاد، و آهنگ پرده ی عینیت نقاب قانون غیرت گشاد، جواهر عقول و نفوس به کثافت انگیزی اعراض امکانی پرداخت و کیفیات اجرام و عناصر، طرح اجتماع کلفت جسمانی انداخت؛ خاک از مرتبه ی جمعیت ذاتی به پریشانی اسباب گروید، و از آتش اهتزاز طبعی به داغ عارضی مبتلا گردید، آب تا طراوتی به تصور آورد طوفان گریه انگیخته بود. و باد نفسی راست نماید به سلسله ی آه آویخته.

عبارت یاد داشت شده از دیباچه ی متن مزبور برگرفته شده است. و باید افزود که چهار عنصر مشتمل بر چهار فصل است:

- فصل اول: شرح روابط وی با بزرگان و مشایخ، در ایام جوانی اوست؛
 - فصل دوم: در آداب شاعری، و دقایق این فن فراهم آمده است؛
 - فصل سوم: شامل منشآت و مقالات شاعر، در موارد گوناگون میباشد؛
 - فصل آخر: در بیان پاره ی از عجایب ایام، و ذکر برخی از اتفاقات روزگار است؛
- چهار عنصر در سنه ی (۱۱۱۶ق) به پایان رسید.

رقعات:

این قسمت، بالغ بر سیصد نامه، و از مکاتیب حضرت بیدل بشمار میآید. این نامه ها میان وی و دوستان و یاران او و رجال علمی و سیاسی آن روزگار صورت میگرفت. منشآت بیدل از صنایع بدیعی مشحون، و مبتنی بر استعاره و کنایه و تشبیه میباشند:

به نظام الملک: نامه ۲۶۹

نفس گداخته ی آداب ستایش به کدام جرئت لب گشاید که از عهده ی خجالت برآید، ما را در جمیع احوال منفعل داشته اید، تقریر نارسایی معنی تحریر عبارت است، و تحریر ناتوانی مضمون عدم استعارت. بجای نرسیدیم که خیال رسیدن به تاملی تواند پرداخت، و به مقامی رخت نیفکنده ایم که فکر اقامت طرح تسلی تواند انداخت.

آب میگردد گدا از خجلت رب کریم
هم تو خواهی خواست
عذر جرمم از عفو قدیم

نکات:

این قسمت شامل عبارات حکمت آمیز، و کلمات و تعبیرات دل انگیز شاعر محسوب میگردد. نکات، فراهم آمده از نظم و نثر است که به شیوه تازه نگاشته شده و مبتنی بر مفاهیم عرفانی اخلاقی میباشند.

نکات، مشتمل بر هفتاد و پنج نکته، و دارای جزالت و شیوایی چشمگیری است. در پی هر نکته، ابیات بسیار و حکایات معنی شکاری مرقوم افتاده.

نکته (۱۰)

در عالم، آثار کثرت به ساز انزوا پرداخت، سرمایه فرصت تحقیق در باختن است. اگر چراغ بینش قابلیت نوری دارد جز در انجمن مفروز، تا به افسون خیال از تجلی کمایی چشم نبوشی، و در حضور آباد کرشمه جمال به کسب حرمان نکوشی.

رباعی:

فرصت داری جز آگهی کار مبند
بر آئینه ات تهمت زنگار مبند
هر چند بود یک مژه وا کردن چشم
باز است در حضور ز نهار مبند

حکایت:

گذر کرده مجنون لیلی خیال
بر آبی که شوید غبار ملال
در آن آب یک موج نا رفته پیش
نگه شد دچارش به تمثال خویش
عیان گشت لیلی به چشم ترش
چو گرداب در گردش آمد سرش
مژه تا بر افشاند از خویش رفت
برنگی که نتوان از او پیش رفت
ز آتش همان سوز دل موج زد
طپش شعله گردید و بر اوج زد
که ای عافیت از برم دور باش
ز جانم بشو دست و مسرور باش
چسان آتش از آب بنشینم
که لیلی در آن پرده می بینم
ندانم محبت چه برق افکن است
که در آب هم، لیلی آتش زنست
حسین آهی

معلومات فوق نیز از دیوان حضرت بیدل که توسط مولوی خسته و استاد خلیلی تصحیح شده و مقدمه ی آن از حسین آهی میباشد اقتباس شده و بخوانش شما قرار گرفت. من بخود اجازه نمیدهم که درین مورد تبصره کنم و به نظر من شاعران گلهای متعدد و مختلف النوع یک باغ هستند و هر یک رنگ و بوی و طراوت و کیفیت خودش را دارد، همچنان قضاوت را میگذارم دست بزرگمنشان سخن و ادبیات.

گذشته از حضرت بیدل بزرگانی چون کلیم کاشانی، صائب تبریزی، واقف لاهوری، میرزا اسد الله بیگ غالب، ناصر علی شوکت بخاری و صد ها تن دیگر در هند نویسندگی کرده اند و آثار شان همچون آثار

حضرت بیدل در خور تقدیر و تحسین بوده و اهمیت همگونی دارد.

سروده در وصف حضرت ابوالمعانی بیدل (از خامه محترم سید همایون شاه عالمی)

به اشعار بیدل معانی چو نور
بتابد به دل تجلی حضور
به بحر معانی شناور بود
بداند هر آنکس که داور بود
نه بیدل شناسم نه شاعر ولیک
بخواندم دوانین، بدیدم چه نیک
معانی به شعرش چو الماس ناب
ز نورش جهان شد آئینه تاب
چو فیض بیانش نمایان بشد
حواسم به ذوقی هراسان بشد
دل از نارسایی تپیدن گرفت
شنیدن گرفت و رسیدن گرفت
ندارم پری را به پرواز او
سخن پرده سازم به ایجاز او
مضامین بکرش همایون بود
کتابی نهانی به مضمون بود

سبک شعری:

سبک بیدل رح در شعر دشوار است. استعاره ها و ساختار جمله ها، پیچیده است و غالباً مبهم؛ اگر چه زبانش، به خودی خود ساده است و شاعر حتی از تعبیرات عامیانه نیز استفاده کرده است. در آثار حضرت بیدل افکار عرفانی با مضامین پیچیده، استعارات، و کنایات بهم آمیخته، و خیال پردازی و ابداع مضامین تازه با دقت و موشکافی زیادی همراه گردیده است. در نظم و نثر سبکی خاص دارد، و از بهترین نمونه های سبک هندی بشمار می آید.

سبک بیدل رح با کاربرد بسامدی تشخیص، حس آمیزی، اسلوب معادله، شناخته میشود. زبان بیدل رح برای کسانی که برای اولین بار با شعر وی آشنا میشوند اگر شگفت انگیز جلوه نکند تا حد زیادی گنگ و نا مفهوم مینماید. برای درک هر بیت از شعر هایش باید

پره های بسیاری را باز کرد و با سختی، مقصود او را از پس ابهامات درک کرد. نمونه آن در شعر صائب هم دیده میشود ولی نه صائب و نه هیچ شاعر دیگری در این زمینه به پای حضرت بیدل نمیرسند. این امر مبتنی بر چند علت است:

- شعر بیدل رح میراث دار حوزه وسیعی از ادب و فرهنگ دری پارسی با بیش از هزار سال پشتوانه و قدمت است؛ ادب و فرهنگی که در هر دوره با تلاش شاعران و نویسندگان آن دوره، نسبت به دوره پیشین فنی تر و عمیق تر شده است و تا به دست بیدل رح و همگنانش برسد تا حد بسیار زیادی چه در عرصه زبان و شعر و ادب و چه در حوزه اندیشه و عرفان و تفکر گرانبار شده است. در شعر بیدل رح بار ادبی و معنایی کلمات و دایره تداعی معانی به سرحد کمال خود رسیده است و همچنین موارد جدیدی نیز به آن افزوده شده و زبان نیز در عین ایجاز و اجمال است. به گونه ای که خواننده شعر او برای آن که فهم درستی از شعر وی داشته باشد لازم است به اندازه کافی از سنت شعر دری پارسی مطلع و به اصول اساسی عرفان اسلامی آگاه باشد.

- بیدل رح شاعری است با تخیل خلاق، کشف روابط باریک در بین موضوعات گوناگون و طرح مسائل پیچیده عرفانی به شاعرانه ترین زبان، و همچنین نوآوری شاعر در مسائل زبانی و سبکی، دقتی ویژه را از مخاطب برای فهم دقیق و درک لذت از شعر وی طلب میکند. با شعر بیدل رح باید انس پیدا کرد تا به رمز و راز آن پی برد.

- بیدل رح غیر از غزلیاتش، در مثنوی های "محیط اعظم"، "عرفان"، "طلسم حیرت" و "طور معرفت" به ویژه در دو مورد اول، به تبیین اندیشه های عرفانی خود پرداخته است. شاعر، مثنوی محیط اعظم را در روزگار جوانی خود سروده است. بررسی سبک شناختی و معنا شناختی این اثر نشان میدهد که شاعر بزرگ در عهد شباب نه تنها به زبانی نوآیین و غنی از ظرفیت های بیانی شاعرانه دست یافته، بلکه شاعری صاحب اندیشه با تفکری متعالی است. مثنوی "عرفان" که به

دانشگاه کابل کرسی "بیدل شناسی" دایر است.

در ایران به دلایل معلوم و نامعلومی به سبک و مکتب اصفهانی = هندی توجه بسیار نشده و در نتیجه حضرت بیدل که یکی از پیشگامان مکتب یاد شده بشمار می‌آید گمنام مانده است. آقای عارف پژمان شاعر و نویسنده صاحب نظر افغانی در این مورد اینگونه ادامه می‌دهد:

مطالعات عرفانی و فلسفی بیدل، و توجه او به حکیم سنائی غزنوی، عطار نیشابوری، مولانا جلال الدین محمد بلخی و تامل وی در آثار ابوحامد غزالی طوسی و محی الدین بن عربی بر تشکیل جهان بینی فلسفی او، اثرات عمیقی بر جا نهاد.

اندیشه بیدل:

اندیشه بیدل، اندیشه وحدت و یگانگی است، در منظر او عالم عالم جلوه‌ی حق است و انسان آینه‌ای که حیران به تماشا چشم گشوده است، به تماشای تجلی حق در عالم وجود، بیدل حق را تنها حقیقت هستی میداند، در نگاه خود نیز همه موجودات قائم به حق می‌باشند و بدون فیض وجودی که حق به آنها می‌بخشد محکوم به فنا و نیستیاند و همه موجودات و اشیاء را همچون خیال و وهم تصور میکند که تنها صورتی از وجود دارند و حقیقت آنها حضرت حق می‌باشند که از چشم غافلان همیشه این نکته پوشیده می‌ماند.

از چمن تا انجمن، جوش بهار رحمت است
دیده هر جا باز می‌گردد دچار رحمت است
خواه ظلمت کن تصور، خواه نور، آگاه باش
آنچه اندیشی، نهان و آشکار رحمت است

ذره تا خورشید امکان، جمله، حیرت زاده‌اند
جز به دیدار تو چشم هیچکس نگشاده‌اند

من نمی‌گویم زیان کن یا به فکر سود باش
ای ز فرصت بی‌خبر در هر چه هستی زود باش

حضرت بیدل باطل را از حق نمیداند، و انسان را موجود زبون نمی‌پندارد.

مرور در طی سی سال از عمر شاعر سروده شده است در برگیرنده یک دوره کامل از جهان شناسی، انسان شناسی و خداشناسی عرفانی بیدل رح است.

در یک نگاه گذرا به مثنوی عرفان و محیط اعظم میتوان به مشابعت و مقارنت بسیار آرا و افکار بیدل رح با اندیشه‌های محی الدین ابن عربی (عارف مغرب) پی برد، یا این همه و به یقین بیدل رح خود صاحب تفکری خاص است که مثنوی فکری او را از بزرگان دیگری همچون ابن عربی جدا میکند توضیح دقیق این نکته مستلزم صرف وقت و دقت نظر در آرا و افکار ابن عربی و بیدل رح است.

رقعات:

از حضرت بیدل نامه‌هایی نیز باقی مانده که به رقعات مشهور است. این نامه‌ها خطاب به دوستان و برخی امیران محلی نوشته شده است. در این نامه‌ها نیز غلبه جنبه‌های عرفانی، اخلاقی و مذهبی کاملاً آشکار است.

ارادت به شعرای نامدار دری پارسی گوی:

حضرت بیدل به شاعران نامدار متقدم ارادتی خاصی داشته و قصاید خویش را به شیوه‌ی انوری ایبوردی و خاقانی شیروانی سروده، مولانا جلال الدین محمد بلخی، عطار نیشابوری، حکیم سنائی غزنوی، حافظ و سعدی شیرازی را به استادی و پیشتازی ستوده است:

از گل و سنبل به نظم و نثر سعدی قانعم
این معانی در گلستان بیشتر دارد بهار

و نیز در مقام دیگر اینگونه فرماید:

بیدل کلام حافظ شد هادی خیالم
دارم امید کاخر مقصود من برآید

در شیوه سخنوری بیدل دانشمندان شبه قاره هند، اتحاد شوروی (سابق) و افغانستان تحقیق‌ها و بررسی‌ها کرده‌اند. حضرت بیدل به ویژه در افغانستان وطن اصلی اش که گهواره‌ی زبان دری است از محبوبیت خاص برخوردار می‌باشد و هم اکنون نیز در دانشکده ادبیات

کشف آثار میرزا عبدالقادر بیدل رح

در زمان تیمور شاه درانی
(از خامه سید همایون شاه عالمی)

گویند که او حق است و ما باطل محض
از باطل، حرف حق که باور دارد

آثار حضرت ابوالمعانی بیدل در سال ۱۱۳۵ ق مرتب و اولین بار در سال ۱۱۷۰ ق به دست تیمور شاه درانی رسید و او به دسترس مردم قدر شناس افغانستان گذاشت و بدینوسیله به واسطه وی شناخته و شناسایی گردید.

دریافت آثار حضرت بیدل به امر تیمور شاه:

تیمور شاه از طفولیت تا ختم دوره حیات و سلطنت (۱۲۰۷-۱۱۶۰ ق) افتخارات زیاد در عالم علم و ادب کمائی کرده است و دائماً عالمان و ادیبان مشهور ممالک امپراتوری افغانستان آن دور در پیرامون دستگاه سلطنت او مقام و منزلت تمام داشتند و از بزرگترین افتخارات ادبی او که به آوانِ شباب، یعنی در ظرف دوسال پادشاهی خود در لاهور کسب سعادت نموده، دریافت نام و دستیاب نمودن آثار و کشف احوال و اسرار زندگی ظاهری و باطنی حضرت ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل بن میرزا عبدالخالق تورانی شاعر فاضل و ادیب کامل و فیلسوف و نابغه‌ی شهیر اقالیم امپراتوری درانی است که بار اول و در اثر حسن تجسس و تفحص آن قدوه علم و عرفان و فرمان فرمای جوان افغان، نام و نشان و آثار قیمت دار حضرت بیدل بر مردم قدر شناس افغانستان معرفی گردید.

از عصر درخشان پادشاهی تیمور شاه در هندوستان، آثار و اسناد تذکره احوال حضرت بیدل بر اهل دل به کابل، قندهار، هرات و بلخ به ارمغان آورده شد و علاقه ارادت خاص فرزندان ادب پرور این آب و خاک را نسبت به حضرت بیدل از سال (۱۱۷۰ ق) ثابت کرد و گنجینه‌ی معنوی آن حکیم سخن را با همت والای خویش از هند به وطن اصلی اش افغانستان آورد.

اعلی حضرت تیمور شاه در سال ۱۱۷۰ ق به حکمرانی هند- پنجاب- کشمیر و تهته جمون به امر احمد شاه درانی مقرر گردید و در پنجاب در نقاط مشهور آن

حضرت بیدل آنقدر در برابر آفرینش و رمز و راز از آن بخود پیچیده است که میتوان او را شاعر فطرت نامید. حیرت نیز از مفاهیم مسلکی و شاعرانه‌ی وی است و آنرا "سرچشمه‌ی معرفت حق" میدانند وی در تکوین (موجودیت) این بینش عرفانی به حدیث منقول از پیامبر (ص) چشم دارد: {رب زدنی تحیراً فیک} و همچنین به گفتار بزرگانی نظیر بایزید بسطامی تاسی بسته است: {المعرفت فی ذات الحق جهل والعلم فی حقیقه المعرفة حیره} مفهوم این گفتارها این است که فهم انسانی به درک ذات خدای تعالی قادر نیست.

پس غایت معرفت همان حیرت است. بیدل نه تنها از سر در گمی جهان شکوه سر داده بلکه نگرانی و تشویش او بخاطر آنست که عده در تجسس حقیقت مطلق به (وهم) خویش توسل میجویند.

در مواردی که جهان بینی حضرت بیدل گراییده، انگار برادر کشی و فرزند کشی دارالسلطنه دهلی برای تصاحب تخت طاووس، و فریب و فساد جامعه اش در وی بی تاثیر نبوده است:

چون نفس از مدعای جستجو آگه نیم
آنقدر دامن که چیزی هست و من گم کرده ام

آئینه و شبنم در شعر حضرت بیدل رسالت و تعبیر خاص و تازه‌ی دارد، این دو واژه در ادبیات وی مظهر حیرت است؛ شبنم عاشق آفتاب است و در برابر شکفتن خورشید از شرم زوال میپذیرد.

به حضور تیمور شاه درانی تحفه آورد و اعلیحضرت تیمور شاه برای مزید معلومات راجع به احوال و اقوال گزارش زندگی حضرت بیدل برآمد.

میرزا عبدالقادر حضرت بیدل معاصر زمان سلطنت اورنگ زیب (متولد ۱۶۱۸م متوفی ۱۷۰۷م) محمد بهادر شاه و محمد شاه است و وقتی که عمرش به مرحله ۱۶ بود، اورنگ زیب به پادشاهی رسید و حضرت بیدل به سال دهم سلطنت محمد شاه گورگانی وفات یافت. میرزا عبدالقادر حضرت بیدل از عشیره قوم بزرگ چغتای است. و در سال ۱۰۵۴ ق در ولایت پتنه قدم به عرصه وجود گذاشت و در علاقه های پتنه - تلنگ - بهار - گنگ - بنگاله - اکبر آباد و دهلی عمر گذرانید.

تاریخ هند عزل و نصب و وفیات سلاطین معاصر حضرت بیدل را چنین تصریح کرده: اورنگ زیب در سال ۱۰۶۹ ق به عمر ۴۱ سال ۲ ماه و ۱۰ روز به سلطنت رسید و به روز جمعه ۲۸ ذی قعدة سال ۱۱۱۸ ق وفات یافت مدت سلطنتش پنجاه سال و ۲۶ روز بود. محمد معظم بهادر شاه بن اورنگ زیب بروز سه شنبه محرم ۱۱۱۹ ق به سلطنت رسید و پس از پنج سال و نزده روز در لاهور وفات یافت.

محمد شاه بن جهاندار شاه بن بهادر شاه روز شنبه پنجم ذی قعدة الحرام سال ۱۱۲۴ ق به سن هژده سالگی به سلطنت رسید و به تاریخ ۲۷ ربیع الاول سال ۱۱۶۰ ق به عمر ۴۸ سالگی در گذشت و مدت سلطنت وی ۳۰ سال را در بر گرفت، یعنی محمد شاه گورگانی بیست سال بعد از وفات حضرت بیدل وفات یافت و هم احمد شاه درانی ۲۰ سال بعد وفات حضرت بیدل به سلطنت رسید و بیدل زیاد تر معاصر سلطنت محمد شاه گورگانی، خُسر اعلیحضرت احمد شاه درانی است. و صاحب تاریخ هند جای دیگر گوید:

نواب امیر خان یزدی ناظم کابل به تاریخ ۲۷ شوال ۱۱۰۹ ق وفات یافت و صوبه کابل به شهزاده محمد معظم تفویض شد و به این حساب هر دو نواب مذکور معاصران حضرت بیدل اند.

(لاهور، گردان پور، هوشیار پور، پهلور، فیروز پور، شاه پور، لعل پور، امرتسر جالندهر، کانگره، لودیانه، کپور تله، کرنال پتیاله، شمله، جنید، حصار رهتک، نابیه، گورگانو، سرهند، انبال، دهلی، گوجرانواله، وزیر آباد جوشک، منگری، گجرات، سیالکوت، جهلم، راولپندی، میانوالی، اتک و ایبت آباد) به علاوه دیگر امور، از لحاظ دریافت نمودن آثار و اشخاص با فضل و دانش که از بدو ورود بزرگان درانی به کشور های هند و پنجاب نام های شان مورد بحث بود، طرف توجه خاص خود قرار داد.

وقتی که میرزا الله ویردی (الله بردی) خان شاملوی هروی را به رتبه پیشکار و نایب سرکار بلوکات مفتخر ساخت، بر وی تأکید فرمود تا حین وصول بملک پتیاله و کرنال و جنید هر چه از آثار و کتب قلمی و شاعران بزرگ را به دست آورد، مانند سایر خدام دولت به دارالسلطنه لاهور به حضور تیمور شاه معرفی دارد.

حین وصول الله بردی خان به ملک پتیاله، نخست نسخه ی طلسم حیرت و متعاقباً دیگر آثار قلمی حضرت بیدل که در دست اهل خبره بود تحفه گویا به دست آورد. و از آنجا به دارالسلطنه لاهور به تیمور شاه تقدیم نمود.

اولین کسی که به آثار حضرت بیدل (در آن زمان) برخورد، الله بردی خان شاملوی هروی بانی قلعه الله بردی خان فرزه ی کهدامان است، که اول حزین تخلص داشت و بعداً محزون تخلص گرفت.

میرزا محمد هاشم خان بهشتی (مولف نگارستان سلطانی تذکره نفیس و منحصر به فرد که از منشیان سابقه دار و فاضل و ادیب دوره سلطنت اعلیحضرت احمد شاه بابا و اثر او حاوی شرح حال و آثار و نوادر نکات و قطعات نظم و نثر تاریخ است) مینویسد:

الله بردی خان از مطالعه طلسم حیرت چنان بیخود شد و حیرت بر او غلبه کرد که تخلص خود را حیرت گذاشت و نسخه طلسم حیرت را با دیگر آثار نظم و نثر حضرت بیدل در همان سال فرخنده ۱۱۷۰ ق در لاهور

به سالی که بیدل به ملک ظهور
ز فیض ازل چون تافت آفتاب
بزرگی خبر داد از مولدش
که هم فیض قدس است و هم انتخاب

تا حال افکار و اشعار و سیاق و سبک بیدل در قلمرو ادبیات کشور ما فرمانروایی دارد و از دوره فرماندهی و جاه و جلال شاهنشاهی افغانستان در قلمرو هند و پنجاب نمایندگی میکند.

این سلسله تا امروز کشیده شده و بعلاوه مزیت شعری در نزد طبقات ملت ادب دوست افغانستان، بحیث عنعنۀ ادبی دربار پادشاهی افغانستان که آثار حضرت بیدل به همت شاهان و شاهزادگان دریافت و حفظ و نگهبانی شده است قبول گردیده چنانچه در قندهار میر هوتک خان، سردار مهر دل خان مشرقی و سردار رحمدل خان و رفیق و شکبیا در هرات گلزار خان، محسن و ابوبکر تسلیم، ملا عبدالرحمن عاشق و غیره.

در کابل میرزا عبدالسمع خان، سردار غلام محمد خان طرزی، سردار محمد عمر خان عمر، سردار محمد عزیز خان، عزیز فضلی، الفت، عاصی، حشمت، نایب، مجذوب، قاری، مستغنی، بیتاب، بلبل، محمد امین قربت، خال محمد خسته و دیگران از این دبستان اند و به پیروی حضرت بیدل در همان وزن و بحر غزل ها گفته اند و غزل های آن بزرگوار را مخمس ها ساخته اند، علاوه بر این آن اندازه و مقدار نسخ قلمی حضرت بیدل از عصر شاهنشاهی درانی و بعد تر در کتابخانه های افغانستان موجود بود گمان نمیکنم در هیچ جا از دنیا موجود باشد و در هیچ کتابخانه بدین وفرت دیده شده باشد.

از زمان پادشاهی تیمور شاه در لاهور ۱۱۷۰ق و دوره شاهنشاهی تیمور شاه ۱۲۰۷-۱۱۸۷ق و دوره های زمان شاه، محمود شاه، شاه شجاع و دوره سلطنت محمد زائی ها تا کنون بسا نسخ منقح و مرتب و مذهب و خوش خط جامع کامل منقش به آب طلا و لاجورد که بنام شاهان و شاهزادگان و ارکان سلطنت و سرداران نوشته شده و ترتیب یافته در کابل و سایر نقاط موجود بود.

نظر به همین علاقه مردم ادب پرور و با ذوق افغانستان، به آثار و اشعار حضرت بیدل بود که از دربار امیر بخارا به دربار شاهان افغانستان، آثار حضرت بیدل به

از شاعران دربار تیمور شاه کسانیکه در قندهار، کابل، هرات و بلخ بحیث اولین دسته بر این گنج شایگان فایق آمدند و به استقبال و تخمیس و استقبالیه سخن آغاز کرده اند و یا غزلیات و مخمسات و رباعیات و نکات حضرت بیدل را استنساخ کرده اند، از جمله میرزا ها و انشاء پردازان دیوان اعلی عبدالهادی لاری موسوی، میرزا علی اکبر بمرودی، میرزا الله بردی شاملو حیرت، میرزا لطف علی بیگ، عیدی ولد مراد غزنوی، مصحف همدانی میرزا محمد قاسم دیوانه میرزا سید محمود منشی، میرزا لعل محمد عاجز، شهزاده فروغ اصفهانی، میرزا محمد کوسه، عطار درقم، میرزا قلندر، میرزا احمد خان، مولوی جایز، میرزا علی عسکر و صفی، میرزا علی عسکر بن علی داد خراسانی، میرزا کفایت خان، میرزا ابوطالب مشرف، میرزا اکرامی، میرزا دلسوز، میرزا عندلیب بدخشی و غیره پیرو مکتب حضرت بیدل و بعضاً علاقمند او بودند و از رجال سلطنتی آن وقت خود اعلیحضرت تیمور شاه، شاه شجاع الملک، شاهزاده نادر، شاهزاده عبدالرزاق دری، سردار علم خان ایشیک آقاسی باشی، ثم وکیل الدوله متخلص به علم میر هوتک خان داروغه اخبار، بحصول افتخار بزرگ پیروی کلام بیدل فائز گردیده اند.

اگر به دیوان اشعار شهاب ترشیزی شاعر دربار شهزاده سلطان شاه محمود درانی ابراز دقت نمایم، در جمله ده نفر شاعر متبحر عصر خود، که ضمن قطعه نظم تذکر داده از حضرت بیدل متذکر نشده، و هم از کلام حضرت بیدل استفاده و استقبال نکرده است.

و مسلم است که در زمان حیات او با آنکه معاصر سلطنت تیمور شاه است آثار بیدل در سرزمین هرات هنوز پوره انتشار نیافته و منحصر به شاه و شاهزادگان و چند نفر شاعران دربار کابل بود از عهد احمد شاه بزرگ و تیمور شاه فرزند مامور او که از سال ۱۱۷۰ق

حوادث عالم، تحت تأثیر عشق قرار دارند.
الف- شهیدان عشق؛

هر جا رسد نوید شهیدان تیغ عشق
آغوش سر زخم حمایل برآورد
دیوان: (۲۷/۴۲۵)

ب- راز داری و سکوت در مقام عشق؛
راز داری، یکی از مهم ترین موارد در مسیر حرکت به
سوی کمال است. بسیاری از بزرگان عرفان و تصوف،
بر این امر مهم تأکید داشته اند. سعدی در گلستان
برای این مقوله چنین اشاره کرده است:

هر که را اسرار عشق آموختند
مهر کردند و دهانش دوختند
کلیات سعدی

من این حروف نوشتم چنانکه غیر ندانست
تو هم زروی کرامت چنان بخوان که تو دانی
دیوان حافظ، ۳۶۰:۱۳۷

حضرت بیدل رح نیز از جمله شاعرانی است که بر این
امر مهم اصرار ورزیده است:

بیدل از اسرار عشق گوش و لب آگاه نیست
فهم کن و دم مزن حرف نبی یا ولی است
دیوان: ۲۱/۲۲۳

خموش گشتم و اسرار عشق پیدا نیست
کسی چه چاره کند حیرت سخنگو را
دیوان: ۲۲/۳۷

تا کجا روشن شود کیفیت اسرار عشق
میکشد مکتوب خاکستر پر پروانه ات
دیوان: ۱۵/۱۷۸

ج- عاشق صادق حق، در امان الطاف الهی؛

پیش خورشید قیامت سایه معدوم است و بس
عشق خواهد کرد آخر نامه ما هم سپید
دیوان: ۲۲/۴۵۳

دفعات بطور یاد گار و ارمغان بسیار نفیس و گرانبها
فرستاده اند. که تا دیروز در کتابخانه وزارت اطلاعات
و فرهنگ کابل محفوظ بود و به تأیید علایق و احترام
شاهان قدیم به حضرت بیدل سردار نصرالله خان نائب
السلطنه مرحوم انجمنی بنام حضرت بیدل در منزل
شخصی خود تأسیس نموده و ادبا و بیدل شناسان
آنوقت گرد هم جمع میشدند و به مقابله و تصحیح
و تنقیح اشعار از روی نسخ مختلفه متعدده میپرداختند.

پس از غور و دقت میرزا محمد ایوب خان منشی و
عبدالطیف خان منشی و محمد یعقوب فراهی (مولف
راهنمای فراه) و محمد انور بسمل و سید احمد خان و
منشی غلام محمد خان و میرزا محمد علی خان تایب
(شاعر و خوشنویس دربار نایب السلطنه) پاکنویس
میکردند، و برای طبع به مطبعه دارالسلطنه کابل
میفرستادند، مصححان طباعتی علامه عبدالعلی مستغنی
(بن مفتی رمضان خان) و ملا طوطی الرحمن طوطی
ساکن زمه کهدامن کابل بودند و تا ردیف (دال) در
مطبعه حروفی ماشین خانه به طبع بزرگ و جلی به
طبع رساندند و باقی آن نزد سیف الرحمن پسر سردار
عزیز الله خان مرحوم متخلص به قتیل موجود است و
در دوران تصدی دکتر علی احمد پوپل وزیر معارف
و معاون دوم صدارت عظمی تمام آثار بیدل در مطبعه
آن وزارت و بکمال ذوق و دقت و به حسن مساعی آن
وزیر دانشمند معارف به طبع رسید و این آرمان مردم
افغانستان که از عهد تیمور شاه تا کنون به دل داشتند
برآورده شد.

سال تاریخ بیدل رضوان مکان
ز سر بیتابی دل گفت شد ختم کلام

عشق در دیوان

ابو المعانی عبدالقادر بیدل رح

در دیوان حضرت بیدل رح، عشق کاربرد زیادی دارد،
او عشق را امری بسیار مهم و مسیر آن را بس دشوار
خوانده است، مقوله ای که بسیاری از عارفان، بدان
اذعان دارند. او عقل و علم را، دو ابزار نا کارآمد در
برابر عشق دانسته است. از منظر حضرت بیدل رح، همه

گرت تسلیم عشق خط امان است و بس
بر دم تیغ قضا تکیه به این مو کنید
دیوان: ۲/۴۱۹

فقر آزادی بی ساختهای است
کوتهی دامن ما بر زده است
دیوان: ۱۲/۲۹۴

د- پا کسازي انجامين عشق؛

- رسیدن به آسودگی و فیض هستی، در مقام فقر؛

عاقبت نقش دو عالم پاک خواهد کرد عشق
شعله بهر خوردن خاشاک یکسر اشتهاست
دیوان: ۱۱/۳۰۷

عافیت خواهی در الفت سرای فقر زن
بهر صید خواب فرشی سایه میاشد نفس
دیوان: ۶/۷۳۷

با توجه به مطالب یاد شده، میتوان چنین نتیجه گرفت که در دیوان حضرت بیدل رح، عشق در معانی گوناگونی به کار رفته است، ضمن آنکه بسامد مفهوم عشق بسیار بالا بوده، به حدود هشتصد بیت میرسد.

در سواد فقر خوابیده است فیض زندگی
صبح شد صاحب نفس تادامن شبها گرفت
دیوان: ۲۴/۳۲۴

ب - فقر مادی؛

بی بضاعتی شاعر و بلند نظری او؛

فقر در دیوان حضرت بیدل رح:

در دیوان حضرت بیدل رح، فقر در اشعار بسیاری به کار رفته است، قابل ذکر است که نگارنده، برای آنکه فقیر در مفهوم عرفانی را از فقر در معنای گدایی و احتیاج به خلق برای گذراندن امور زندگی که به هر دو نوع آن در دیوان حضرت بیدل رح اشاره شده است جدا نماید، از دو اصطلاح فقر معنوی و فقر مادی استفاده میکند.

از بی بضاعتی به گدایی مثل شدم
چون حلقه کاسه تهیام در به در کشید
دیوان: ۱۴/۳۸۴

ناموس بی نیازی مهر لب سؤال است
کم نیست حاجت اما طبع گدا نداریم
دیوان: ۱۹/۸۷۲

ب ۲: چشمان طمع کار گدا، کاسه سؤالی؛

طمع در عرض حاجت ذلتی دیگر نمیخواهد
گشاد چشم کرد از کاسه مستغنی گدایی را
دیوان: ۲۷/۷

الف - فقر معنوی

در دیوان حضرت بیدل رح، به انواع فقر مادی و معنوی اشاره شده است:

- پادشاهی، در مقام فقر الهی؛

ای هوس شکر قناعت کن که استغنای فقر
بر سر ما چتر شاهی کرد برگ کاه را
دیوان بیدل: ۱۹/۱۱۹

بنا بر آنچه از نظر گذشت، میتوان دریافت که از میان تعداد ۸۰ بیت، که مفهوم فقر را در بر دارند، بیشترین اشعار، به فقر معنوی اشاره داشته و در مواردی نیز، از فقر مادی سخن به میان آمده است.

توضیح این نکته ضروری مینماید که مفهوم مورد اشاره در دیوان حضرت بیدل رح، بسامد متوسطی دارد.

وصال در دیوان ابو المعانی بیدل:

نامرادی صدف گوهر اقبال رساست
غوطه در جیب گدایی زن و شاهی دریاب
دیوان: ۱۰/۱۵۴

- فقر معنوی و آزادی از قیود هستی مادی؛

شد، نگاهی نو به مقوله وصال دارد، این مقوله عبارت است از خواهشهای نفسانی و تعلقات مادی و نقش ویژگی‌های که در عدم وصول به محبوب ایفا میکنند.

از منظر حضرت بیدل رح، مادامی که آدمی به خویشتن، دنیا و آرزوهای تمام ناشدنی آن، مشغول باشد، هرگز به وصال حق نخواهد رسید.

بیتاب وصال است دل، اما چه توان کرد
جسم است به راحت گره رشته جانها
دیوان: ۵/۱۴

وصل حق بیدل نظر بر بستن است از ما سوی
قرب شه خواهی ز عالم چشم چون شهباز بند
دیوان: ۶/۴۸۰

و- دل شکسته، شرط رسیدن به وصال به جانان؛

در دیوان حضرت بیدل رح، در خصوص مفهوم وصال عقیده دیگری نیز موجود است. حضرت بیدل رح، اعتقاد دارد که تنها صاحبان دل‌های (شکسته و سوخته) در فراق محبوب به وصال حق شرف یاب میشوند.

در آموزه‌های اسلامی و کلام بزرگان، بارها به این موضوع اشاره شده که دل‌های شکسته، بیت‌الله هستند. آیات پیش رو، نمونه‌هایی از بهره‌گیری بیدل، از این آموزه‌های اسلامی است.

آینه گل از بغل غنچه جدا نیست
دل گر شکند سر به سر آغوش وصال است
دیوان: ۱۸/۲۵۹

آینه دل از بغل غنچه برون نیست
دل گر شکند سر به سر آغوش وصال است
دیوان: ۲۸/۱۶۵

ادب اظهارم و با وصل توام کاری هست
عرض آغوش ندارم دل افگاری هست
دیوان: ۱۷/۱۶۱

وصال در معنای عام، پیوند با محبوبان و عزیزان است. رسیدن به مطلوب نوعی وصال است، خواه این مطلوب زمینی و ظاهری باشد، خواه معنوی و حقیقی.

دیوان بیدل، سرشار از تنوع مفاهیم وصال است، از جمله این معانی، میتوان به موارد پیش رو اشاره کرد:

الف- تلاش در جهت وصال؛

در این ره تا کسی از وصل مقصد کام بر دارد
ز رفتن دست مییابد به جای گام بر دارد
دیوان بیدل: ۲۶/۵۲۰

ب- دشواری راه وصال؛

واصلان را سرمه مییابد غبار حادثات
چشم ماهی از سواد موج دریا روشن است
دیوان: ۲۷/۲۳۰

وصل خواهی زینهار از فکر راحت قطع کن
وادی عشاق منزل نام رهن داشت است
دیوان: ۳/۳۰۵

ج- فراق جانان، دوزخ نقد؛

دوزخ نقد است دور از وصل جانان زیستن
بیتو صبحم شام مرگ و شام من روز جزاست
دیوان: ۱۵/۳۴۵

د- آرزوی وصال الهی؛

به هجران ذوق وصلی دارم و برخویش میالَم
در آتش نیز این ماهی همان با آب میسازد
دیوان: ۲۱/۴۸۵

خلقی به هوای طلب گوهر وصلت
بگسسته چو تار نفس موج عنانها
دیوان: ۲/۱۷

ه- تعلقات دنیوی، مانع رسیدن به وصال الهی:
حضرت بیدل رح، علاوه بر مفاهیمی که تاکنون ذکر

با توجه به مواردی که درباره مفهوم وصال در دیوان حضرت بیدل رح مورد بررسی قرار گرفت، میتوان نتیجه گرفت که این شاعر پر آوازه سبک هندی، درباره مقوله وصال، دیدگاهی ویژه دارد.

از منظری دیگر، این مفهوم، حدود صد و بیست بار در اشعارش به کار رفته است و در مقایسه با تعداد فراوان ابیات دیوان، بسامدی متوسط، اما بسیار مؤثر دارد. در دیوان یاد شده، مقصود از وصال، در بسیاری از ابیات، رسیدن به خلوت گاه انس الهی بوده، نیل به آن، مستلزم چشم پوشی از تعلقات دنیوی است.

آنچه در این نگاره مورد تحلیل قرار گرفت، نگاهی بر دیوان حضرت بیدل رح، از حیث وجود آموزه های برگرفته از تعالیم عرفانی بود.

بدون شک، با جستجو در اشعار این شاعر بزرگ، میتوان صدها نمونه دیگر استخراج کرد.

با احترام

فهم هنرور

ویرجینیا، ایالات متحده

۱۰ عقرب ۱۴۰۴



برگی از تاریخ



خاطره از حاشیه عملیات پشغور

داکتر محمد حسین سعید

هر کس اولین بار به کابل داخل شود شکست میخورد
(احمد شاه مسعود)

موضع کنار سرک را که ده نفر از بچه های شابه عهد کرده بودند تا سرحد مرگ مقاومت کنند، مدت طولانی نگاه کردم و آن جوانان شجاع را در دل تحسین می کردم، که توانسته بودند زیر فشار آتش متراکم هوایی وزمینی روز های متوالی، راه میان گارنیزیون های روسها را مسدود کنند. (از ان جمله تنها یعقوب جان آغا زنده است)

نقطه خاطره انگیز دیگر در آن منطقه گردنه شهیدان بود، گردنه ای که در آنجا بیست نفر از مجاهدان شابه غافلگرنه به محاصره روسها در آمده بودند و تا آخرین نفس مقاومت کردند.



در نزدیکی های آغاز عملیات پشغور، آمر صاحب اطراف گارنیزیون دشمن را طی چندین روز آرام آرام دور می زد و پلان عملیات را می سنجید، قرارگاه ها را می دید، اسلحه ثقیل را جابجا می کرد و گروپ ها را متمرکز می ساخت.

چند روزی در قرارگاه شابه ماندیم، گذشته از آنکه غذای کافی موجود نبود، کمبود روغن مشکل جدی بود. زیرا بر خلاف بعضی از قرارگاه ها، راه عبور به مناطق همجوار پنجشیر برای این قرارگاه از آن کوه های سرب به فلک اش قابل تحمل نبود.

قوماندان میرزا اندک روغنی را که داشت، همچون طلا، صرفه جویی می کرد. تا جائیکه آمر صاحب قوماندان میرزا را ملامت کرد و گفت که این امساک سبب مریضی بچه ها خواهد شد.

روز ها و شب ها را در درون صوف به سر می بردیم. اطاقک کوچکی در کنار صوف قرار داشت.

به حیث دفتر کار آمر صاحب استفاده می شد. روزی به نزد یک سرک، جای که پوسته دشمن نزدیک بود مخفیانه رفتم.

قوماندان شاه نظر قبل از شهادت، تفنگش را (بخاطریکه شلدر انگلیسی اش را که از بازار پاکستان خریداری می شد به عنوان سند تبلیغاتی در تلویزیون کابل نشان ندهند) با کوبیدن به سنگ پارچه پارچه کرده بود. آنها در محل شهادت شان مدفون اند.

روزی به دیدن زخمی های رفتیم که در قسمت بالایی دره شابه در یک پناه گاه مراقبت می شدند. آنها با دیدن آمر صاحب چنان هیجانی شده بودند که درد های خود را فراموش کردند، در حالی که نه غذای کافی و نه دوی کافی داشتند.

بعداً به طرف کوه های پشغور که وسط قرارگاه شابه و خنج قرار داشت رفتیم. هنگام فرور آمدن به قرارگاه طارق، زیر آتش شدید توپ های DC دشمن قرار گرفتیم، خود را از سطح خر سنگ های روی قولچه، به طرف پایینتر کشانیدیم، تا کمر های زرد که در آنجا سوراخ های کج و پیچ زیادی در دل کوه وجود داشت که بعضی از آن آخرش نا پیدا بود. احتمالاً یاد گار

حفریات قدیم یک معدن، ازدوره های باستانی بود. دقایقی آنجا ماندیم تا توپها متوقف شدند.

از آنجا دوباره بالا تر بر آمدیم که سطح مرتفع و سر سبزی بود.



خبر و گزارش



سقوط جمهوریت آغاز مقاومت

نویسنده: گل حسین رحمتی

روز یکشنبه مورخ ۲۶ اسد بمناسبت پانزدهم آگست روز اشغال کابل توسط طالبان، از طرف بنیاد شهید مسعود قهرمان ملی کشور، محفل با شکوهی تحت عنوان «سقوط جمهوریت، آغاز مقاومت» برگزار شد.

مجلس با حضور شخصیت های فرهنگی، سیاسی، علما و جمعی از مقاومتگران و با تلاوت قرآن کریم آغاز گردید. سپس سخنرانان هر کدام در رابط با علل و عوامل سقوط صحبت نمودند.

به نمایندگی از امیر محمد اسماعیل خان، داکتر احمدی نکات ارزشمندی را بیان داشت.

وقایع و حادثه ی ۲۴ اسد را تجزیه و تحلیل نموده گفت: تا زمانیکه ما صادقانه در کنار همدیگر ایستاد نشویم و در صف واحد قرار نگیریم پیروزی و شکست طالبان ممکن نیست.

همچنان آقای متوکل به نمایندگی از استاد عطا و جمعیت اسلامی سخنرانی نموده ابراز داشت: برما بعنوان یک مسلمان لازم است آنچه را دستور دین و الله متعال است پیروی کنیم، وحدت و انسجام خود را حفظ کنیم، در برابر گروه اشغالگر طالبان قد راست کنیم و مردم افغانستان را از بیداد و بحران نا امنی که عزت و جان همه را به خطر انداخته، نجات دهیم.

این مسئله با گپ نمی شود بلکه با وحدت و تلاش و مبارزه ی میدانی بدست می آید.

سخنرانان دیگر به نماینده گی جبهه مقاومت ملی و دفتر بنیاد احمد شاه مسعود: عبدالحفیظ منصور، وکیل عبدالظاهر سالنگی و مولوی صاحب سراجی بودند که در رابط با سقوط جمهوریت و آغاز مقاومت صحبت های ارزشمندی را ارایه داشته، گفتند: تنها راه نجات مردم افغانستان مقاومت است.

گروه طالبان منطق گفتمان را ندارند، با تذویر و توطیه اشغال کرده اند و باید با مقاومت و زور بیرون شوند. پیروزی مقاومت ضرورت به وحدت و انسجام تمام رهبران جهاد و مقاومت دارد که باید در خط واحد و در محوریت مقاومت ایستاد شوند و برای نجات مردم افغانستان مبارزه کنند.

